

زندگی ایرانیان

در خلال روزگاران

مرفعی راوندی





زندگی ایرانیان در خلال روزگاران / تألیف مرتضی راوندی

فرهنگ
و تمدن

۴

۴

۱۶

زندگی ایرانیان

در خلال روزگاران

اسکن شد

مرتضی راوندی

تهران ، ۱۳۶۲

۱۲ در زمان سید... زمان پیران... ۹۱ صاحب نماز از سم و تناع حیوانات
 ۹۰ عهد نوروز و جشن های مذهبی زردستان
 ۹۲ زیارت امامین متبرک را آل پیران و بعد از صحنه نماز
 ۹۳ سهر و سناست حضرت ابراهیم باستان
 ۹۴ وضع شهرها در قرون وسطا یا ابراهیم باستان
 ۱۰۱ آرا و نظر سید و سایر نگذنا بخورد
 ۱۰۲ اصلاح و وسایل روشنی در ایران قدیم و بلا و امانت
 ۱۰۳ عذرخواهی و دعا و نمازها که باید کرد
 ۱۰۴ حکم از شک و بدتر از خود چیزی نیست و آداب طعام خوردن
 ۱۰۵ دواي کلم اشرفی و سایر دعاها و شکر بنیاد
 ۱۰۶ در تعریف من بخش میوم صلا در زنی روی بنایا
 ۱۱۱ لیا و پوشاک در زمان باستان و نقش و کلاه
 ۱۱۲ آرایشان لباس سیاه نمی پوشند - لباس سفید
 ۱۱۳ پیغمبر و نمودن لباس و صله دارن در روز عید از سر
 ۱۱۴ لباس بوعلی سینا سینه و کلاه صلا
 ۱۱۵ فرد را از گردن مار و معرکه در زردستان
 ۱۱۶ خوا و عله اوقات در زردستان - قصه گویا و جعل
 ۱۱۷ ترانه بچه ها ص ۱۴۴ و نقل از کتاب فی کبید بالکالی
 ۱۴۴ بزور بنای در زمان سید ص ۱۴۴ تاریخ سیدان قهوج
 ۱۴۵ شاه عباس فتح بازاری نکرد - شوخی و مزاح بد
 ۱۴۵ تاریخ مگساری در ایران ص ۱۵ مواد و سحر در حرم
 ۱۵۵ شاه عباس بادویز مخالف بود یکی رئیس و دیگری تر

۱۲ در زمان سید... زمان پیران...
 ۱۳ هر کس در عهدی خود را می نماید برادر دین برده می آید
 ۱۴ سرگونی کسانان بر سینه آخوند هازردستی
 ۱۵ اختراع کفش با نقل است بر زمان همانند
 ۱۶ ابرو بر پیشه تنظیم خالصه طبقاتی
 ۱۷ داستان انوشیروان و کفش کردن
 ۱۸ لغو روحانیان در عیال و سایر اسباب از الهواره
 ۱۹ برکت سبزه با اراضی و دهن و فرشته می رسد
 ۲۰ مشایخ حضرت مرزوقی در زمان قباد
 ۲۱ توطئه روحانیان بر علیه قباد
 ۲۲ انوشیروان و قتل عام مرزوقیان
 ۲۳ انوشیروان کاغذ برادر خود را کشت
 ۲۴ مومع حجار و تند روحیات در ابراهیم
 ۲۵ از دواج با نیاخ ص ۴۴ مرزوقی و از اناز موم
 ۲۶ مردگان طحیر همان ص ۴۴ زامان ذابا کلا
 ۲۷ گهواره یا سفو نقل یا قصه یا مثل و ترانه
 ۲۸ مراسم ختم سوران - تعلیم و تربیت کردن
 ۲۹ راه تعلیم و تربیت - در میان حافظ و آرا
 ۳۰ استخوان غافل و نادان ص ۵۵ حیرت و غافل
 ۳۱ چگونه بنوع امیر کبیر (قام لها) در زرد
 ۳۲ راه انتشار کتب قبل از صنعت چاپ
 ۳۳ از اطلاع بدون هیچ گونه سابقه آشنائی
 ۳۴ سوگداری و زیارت اهل قبور
 ۳۵ بازهای عجیب و غریب کتب و زیور از ما
 ۳۶ قطع کردن کجا رسد برای تفریح حلیف
 ۳۸ بوزینه بردارنده بکارت و تفریح در زردستان
 ۳۹ سنگ بازاری برنده ص ۸۰ ملک و سلطنت و
 ۴۰ اردو هزار جوان چرند و پرند

۴۱ باید در پیش کتب بخش: کتاب فروشی زوار، تهران خیابان جمهوری اسلامی شماره ۲۶۶
 بن زن چهار طایفه

زندگی ایرانیان در خلال دوزگانان
 مرتضی راوندی
 چاپ اول، زمستان ۶۲
 تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
 چاپ و صحافی، چاپ رامین
 کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است.

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۹	زندگی ایرانیان در خلال روزگاران
۲۸	نزدیکی قباد با مزدک
۲۹	قیام مزدکیان
۳۳	سرکوبی مزدکیان
۳۵	وضع زنان
۳۶	وضع اقتصادی
۳۸	اندیشه‌های فلسفی و عرفانی
۴۰	زندگی روزانه مردم پس از اسلام
۴۴	مراسم ختنه‌سوران
۴۵	تعلیم و تربیت
۴۷	طرز تعلیم و تربیت نوآموزان در ایران
۴۷	نخستین تلاش در راه تعلیمات عمومی
۴۸	حق‌التعلیم معلمان
۴۹	راه تعلیم و تربیت به نظر سعدی
۴۹	نوابغ فرهنگی
۵۰	شاگرد و معلم

۵۱	تعلیم و تربیت در نظر ارسطو
۵۱	غزالی در جستجوی علم و حقیقت
۵۳	رفتار فرزندی با پدر خود
۵۳	اصول تعلیم و تربیت بعد از مشروطیت
۵۴	سیر کنونی تعلیم و تربیت در غرب
۵۷	راه انتشار کتب قبل از صنعت چاپ
۵۹	مناظری از زندگی اجتماعی
۵۹	مراسم و تشریفات زناشویی
۶۱	سوگواری
۶۲	تفریحات و سرگرمی‌های مردم
۶۴	تفریحات سالم در دوران بعد از اسلام
۶۶	کشتی گرفتن و زورآزمایی
۶۸	تفریحات گوناگون
۶۹	ورزش
۷۱	تفریحات قبل از اسلام
۷۳	فعالیت‌های ورزشی در ایران
۷۴	انواع ورزش
۷۶	تفریحات
۷۹	مسابقه مهرمانی
۷۹	پهلوان عهد یعقوب لیث
۸۰	پدر سبکتکین
۸۲	شکار حیوانات و تفریح با دد و دام
۸۲	تفریح با حیوانات گوناگون
۸۳	نمونه‌یی دیگر از بلهوسی در دربار خلفا
۸۷	هنر تیراندازی و شکار
۸۹	شکار شیران به دست مسعود غزنوی

- ۹۰ شکار شیر
- ۹۳ ابزار شکار
- ۹۴ نخجیرگاه مسعود
- ۹۵ جشن‌های ملی و مذهبی
- ۹۷ سیر و سیاحت در شهرها
- ۹۹ وضع شهرها
- ۱۰۲ چراغ و روشنایی در شهرها
- ۱۰۲ بلیات و آفات قرون وسطایی
- ۱۰۳ مجالس مهمانی
- ۱۰۵ رابطه تغذیه با فعالیت روزانه
- ۱۰۶ اهمیت تغذیه صحیح به نظر ایرانیان
- ۱۰۷ ضروریات هفتگانه
- ۱۰۸ آداب طعام خوردن درویشان
- ۱۰۸ دوای کم‌اشتهایی
- ۱۰۹ وصف اطعمه در باغ نوسمرقند

پوشاک و لباس و دگرگونیها و تغییرات در ایران قبل و بعد

- از اسلام
- ۱۱۳
- ۱۱۵ لباس ایرانیان در عهد باستان
- ۱۱۶ لباس در عهد اشکانیان
- ۱۱۷ پوشاک ساسانیان
- ۱۱۸ لباس و پوشاک بعد از اسلام
- ۱۲۴ اهمیت لباس در شخصیت افراد
- ۱۲۶ پوشاک اشراف
- ۱۲۹ نقالان، قصه‌گویان و معرکه‌گیران و هنرپیشگان
- ۱۲۹ شعبده‌بازان و هنرپیشگان
- ۱۳۱ گروه معرکه‌گیران

۱۳۷	قصه‌گویی
۱۳۸	قصه‌ها و افسانه‌های کودکان
۱۳۹	ترانه بچه‌ها
۱۴۰	ترانه دایه‌ها و مادران، بازی‌ها، رمزها، ترانه‌های عامیانه
۱۴۱	تفریحات
۱۴۱	تفریح خواص و اهل علم
۱۴۴	وقت‌گذرانی در تهوه‌خانه‌ها
۱۴۵	تفریحات ناسالم و زیان‌بخش
۱۴۵	نرد و شطرنج و انواع قمار
۱۴۷	آداب مزاح به‌نظر عنصرالمعالی
۱۴۸	تفریح شهریاران
۱۴۹	تحریم شراب
۱۵۰	تاریخ پیدایش می و میگساری در ایران
۱۵۰	میگساری سلاطین و خلفا
۱۵۲	نظر بعضی از شاعران و صاحب‌نظران
۱۵۴	مواد مخدر

به نام خدا

مقدمه ناشر

تاریخ، سرگذشت زندگی آدمیانی است که پیش از ما در این جهان زیسته‌اند، با غم و شادی آن، با کاست و افزون و بالا و پایین آن ساخته و سرانجامی جز ترک این جهان نداشته‌اند. مردمی که گاه با صبر و شکیبایی مشکلات را تحمل کرده‌اند و گاه با قهر و غضب علیه بیدادگران زمان به‌پا خاسته و راه انقلاب را پیش گرفته‌اند. مردمی که به حکایت تاریخ، سالیان دراز با بلایا و قهرطبیعت ساخته و سرانجام به نیروی کار و کوشش و به کمک عقل و تدبیر بر قوای سرکش طبیعت چیره شده‌اند، آدمیانی که جنگها و خودکامگیهای شاهان و سلاطین را چندی تحمل کرده ولی با گذشت زمان و رشد و علوم و افکار به مقام و ارزش اجتماعی خود پی برده و پس از یک سلسله مبارزات به حکومت فردی پایان داده و به استقرار حکومت ملی و مردمی توفیق یافته‌اند.

تاریخی که امروز می‌نویسند، دیگر شرح حال سلاطین و فرمانروایان نیست، بلکه سرگذشت و شرح زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ملتهاست، مورخان می‌کوشند به یاری اسناد و مدارک تاریخی ریشه موفقیت‌ها و پیروزی‌ها و علل انحطاط و سقوط ملل را کشف کنند و از این راه چراغی فرا راه ملل و سیاستمداران زمان برافروزند، تا اشتباهات و خطاهای گذشتگان بار دیگر تکرار

نشود، و آزموده‌ها بار دیگر مورد آزمایش قرار نگیرد و به این‌ترتیب تاریخ به سیر خود ادامه می‌دهد.

کتاب حاضر، شرح کوتاهی است از زندگی ایرانیان در خلال روزگاران، خلاصه‌ای است از زندگی ایران باستان و نموداری است از دگرگونیها و تغییرات عظیمی که پس از قبول دین حنیف اسلام، درحیات اجتماعی ایرانیان پدید آمده است. درکتاب حاضر، خوانندگان کمابیش با اوضاع اقتصادی و افکار و اندیشه‌های اجتماعی و فلسفی و نیز با مناظری از زندگی اجتماعی مردم آشنا می‌شوند، در این کتاب آداب و سنن اجتماعی، مراسم و تشریفات زناشویی، آداب سوگواری، ورزش و فعالیتهای قهرمانی، انواع خوراک و پوشاک و بعضی از تفریحات و سرگرمیهای مردم و بعضی پدیده‌های اجتماعی در دوران قبل و بعد از اسلام مورد مطالعه قرار گرفته است. این کتاب مدخلی است برای مطالعه در تاریخ عمومی ایران، ناشر امیدوار است با انتقادات و راهنمایی صاحب‌نظران در آینده قدم‌های اساسی از طرف پژوهندگان و صاحب‌نظران در راه احیای تاریخ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام عزیز برداشته شود.

و من‌اله التوفیق و عیله التکلان

زندگی ایرانیان در خلال روزگاران

مطالعه در زندگی روزمره ایرانیان، در خلال روزگاران، یکی از جالبترین مباحث تاریخ اجتماعی ایران است. با اینکه مورخان از زندگی روزانه مردم کمتر سخن گفته‌اند، با این حال از خلال مدارک و اسناد اجتماعی، تاریخی، فلسفی و عرفانی دوران بعد از اسلام می‌توان کمابیش به خصوصیات زندگی اجتماعی مردم پی برد. ولی مطالعه در زندگی روزانه مردم در ایران باستان با مدارک موجود کاری است بس دشوار، در ایران کهن خانواده هسته مرکزی تشکیلات اجتماعی بود. مادر (بانو) نخست رهبر اقتصادی و پدر حامی و نگهبان اهل خانه به‌شمار می‌رفت، پس از خانواده، عشیره یا «گوترا» قرار داشت، «گوترا» به معنی محل حفاظت گاوهاست که آغل مشترک داشتند و جزو عشیره به‌شمار می‌آمدند.

سازمان دودمانی، در طی قرون، همچنان محفوظ ماند، رؤسای خانواده‌ها، رئیس تیره، و رؤسای تیره‌ها، رئیس قبیله را انتخاب می‌کردند. در نتیجه پیشرفت کشاورزی و توسعه گله‌داری بسیاری از آریاییان از زندگی خانه‌بدوشی دست کشیدند و در حول و حوش مزارع و مراتع خود سکنی گزیدند، در حالیکه جمعی دیگر از آنان به زندگی خانه‌بدوشی ادامه دادند و گاه و بیگاه از راه جنگ و ستیزه به تاراج زندگی دهنشینان می‌پرداختند، و در نتیجه این جنگ و تعارض، خدایان آریایی به دو گروه

«دوا»ها و «اهورا»ها تقسیم شدند، و از اینجا جدایی آریاها به دو بخش آغاز می‌شود، ظاهر آزدشت، پیشوا و پیغمبر بزرگی که در عصر «سولون» و «طالس» می‌زیسته در همین روزگار مردم را به پرستش نیروهای خوب و خودی دعوت می‌کند، و پرستش دیوان بیگانه و مخرب را منع می‌نماید.

در نظام فکری زردشت، خدا، انسان و طبیعت مورد توجه قرار می‌گیرد، و کلیه ارواح و نیروهای نیک در اهورامزدا و تمام ارواح بد و زیان-بخش در اهریمن نمودار و متجلی می‌شود.

مقارن تشکیل حکومت مادها غیر از مفرغ، آهن بطور مؤثر در فعالیت‌های تولیدی به کار می‌رود، شهرکها وسعت می‌یابد و در اثر افزایش روزافزون احتیاجات و نیازمندیها، اصناف و پیشه‌وران هر یک موقعیت‌های خاصی پیدا می‌کنند، روی کارآمدن حکومت هخامنشیان و بسط قدرت فرمانروایان این سلسله، در منطقه وسیعی از آسیای غربی و ایجاد راههای امن در خشکی و دریا بیش از پیش وضع طبقات مختلف اجتماعی و حدود و قدرت و اختیارات سیاسی و اقتصادی آنها را مشخص کرد.

در حماسه ملی ایران (شاهنامه) با اینکه ارزش تاریخی ندارد به وجود طبقات مختلف در جامعه اشاره شده و مخصوصاً از طبقه کشاورزان، پیشه‌وران، نظامیان و روحانیون سخن به میان آمده است.

بلعمی ضمن توصیف پادشاهی جمشید می‌نویسد، «وهم مردمان را به چهار گروه کرد، از این گروه دبیران دانایانند و گروهی لشکریانند و گروهی کشاورزان و گروهی پیشه‌وران و هر گروه را گفت که مبادا به جز کار خود، هیچ کار کنند.»

به عقیده «اومستد» در سرزمین مادها و پارسها زندگی بسیار ساده بود. مهمترین فعالیت اقتصادی، چرانیدن گله‌های بزرگ گوسفند و بز در دره‌های کوهستانها و نگهداری گله‌های گاو مقدس بود که به دست قبایل نیمه صحرائشین صورت می‌گرفت.

در جلگه‌ها عده‌یی سکونت اختیار کردند و با آبیاری مزارع از قناتها،

و چشمه‌ها کشاورزی و گله‌داری پیش گرفته بودند.

پس از آنکه کورش از راه کشورگشایی حوزه قدرت خود را وسعت بخشید و ایلام و بابل را گشود، ایرانیان با تمدن نوینی روبرو شدند که ۲۵ قرن سابقه داشت، طبیعی است که در این کشورها روابط اجتماعی و وسایل تولیدی بغرنج‌تر و پیشرفته‌تر بود.

با مطالعه الواح گلی به سندهایی از قبیل وامهای بذر و خوراک و سیم و قراردادهای بازرگانی، و اسناد فروش زمین و ملک و خانه یا کشتزار و سند اجاره‌نامه و رسید پرداخت اجاره‌بها، فروش برده، و صورت رعیت‌های وابسته به ملکهای بزرگ و معاملات با آنها، و صورت روستاییان آزادی که کار می‌کنند. و قراردادهای مربوط به شاگردان کارآموز و گزارش دادرسیها و غیره بر می‌خوریم که معرف یک جامعه پیشرفته است. بدون شک تصرف ایلام و بابل و آشنایی با فرهنگ و تمدن این دو قوم در سیر تکاملی حکومت جوان هخامنشی تأثیر فراوان داشت.

کشاورزان و طبقات پایین جامعه ایران در آغاز حکومت هخامنشی وضع مناسبی داشتند یعنی با آشنامیدن مقدار زیادی شیر و خوردن گوشت و پنیر و بهره‌برداری از زمینهای زراعتی نیروی کافی برای ادامه فعالیت‌های اقتصادی به دست می‌آوردند، از الواحی که به دست آمده پیداست که روستاییان از پشم گله‌های بزرگ گوسفند و بز پوشاک زمستانی خود را تأمین می‌کردند.

از آغاز پادشاهی کوروش جامعه طبقاتی در ایران شکل گرفت پرستش-گاهها، گله‌های بزرگ را در اختیار خود گرفتند و کشاورزان را در حوزه قدرت خویش به کار گماشتند. به تدریج همه چهارپایان بارکش که برای شخم‌زدن کشتزارها و حمل کالاهای گوناگون لازم بود به تصرف پرستش-گاهها درآمد، و از قدرت خرید و نیروی اقتصادی کشاورزان آزاد کاسته شد.

کمبود بارش و اینکه در ایران منابع آب به طور نامتساوی تقسیم

شده بود موجب گشت که ساکنان فلات ایران از عهد باستان به آبیاری مصنوعی متوسل شوند، در آغاز تاریخ میلادی این شیوه آبیاری را ایرانیان به کار می‌بستند و بدین منظور از ترعه‌های منتزع، از رودها و چشمه‌های کوهستانی و چاهها و کاریزها (قنوات) استفاده می‌کردند، دالانهای زیر-زمینی که برای رو آوردن آبهای زیرزمینی حفر می‌شد، «کاریز» نامیده می‌شود. «پولیت» در کتاب ۱۰ بند ۲۸ می‌نویسد: «شاهنشاهان هخامنشی برای تشویق کشاورزی مقرر داشته بودند که هرکس زمینهای بی‌حاصل را آبیاری و آباد کند، عایدات آن تا پنج پشت از آن او و اعقابش باشد.»

به‌طور کلی از نوشته‌های «گزنفون» چنین بر می‌آید که در آن ایام به فعالیت‌های کشاورزی و عمرانی از جهت وصول مالیاتها و آبادی خزانه و تدارک قوه و نیروی اقتصادی اهمیت زیاد می‌دادند، علاوه بر این در اوستا مکرر و به عبارات مختلف، مردم به کارهای زراعتی ترغیب شده‌اند. «کسی که تخم زراعتی می‌پاشد، آشویی می‌کارد، و در ترویج آیین مردم می‌کوشد، پاداش چنین کسی با صد دعا و عبادت یکسان و از هزار بار ادای مراسم مذهبی و صد هزار قربانی نیکوتر خواهد بود.» (وندیداد، فرگرد ۳، فقره ۳۱).

به‌طور کلی عقاید زردشت یک عامل ترقی برای آن زمان بود. و مردم را به زندگی کشاورزی و شهرنشینی و محبت به حیوانات اهلی و گوسفندان و گاو و سگ و آب و درخت و زراعت دعوت می‌کرده است.

آیین مزدیسنا برای کار و کارگر احترام فراوان قائل است. و در زامیادیش - کرد ۱۲ تا کرد ۱۵ - کارگر را برتر از سایر آفریدگان می‌شمارد و به عناصر و افراد بی‌علاقه به کار، به چشم نفرت می‌نگرد...».

دولتهای عهد باستان به مسائل مربوط به کشاورزی و کشاورزان توجه مخصوص داشتند. سد و بند بزرگی که توسط مهندسين و کارشناسان عهد باستان در حوالی سغد و خوارزم ایجاد شده است، مورد توجه هرودوت پدر تاریخ قرار می‌گیرد، وی پس از توصیف خصوصیات طبیعی دشت

خوارزم و رود بزرگ آن که به نام «اکس» معروف بود می‌گوید «این دشت در گذشته به ۵ شعبه تقسیم می‌شد...».

به این ترتیب سدبندی، جیره‌بندی آب و فروش آن به کشاورزان در ایران هزاران سال سابقه دارد. بعضی از صاحب‌نظران فعالیت‌های عظیم تولیدی و ایجاد سد و بندهای عظیم را در آسیا مولود مداخله دولت می‌دانند.

غیر از کشاورزی که مهمترین فعالیت روزمره مردم در عهد باستان بوده، فعالیت‌های صنعتی محدودی در حوزه قدرت فئودال‌های بزرگ توسط کشاورزانی که به‌امور ساده صنعتی آشنا بودند صورت می‌گرفت و نیازهای اولیه مردم را مرتفع می‌ساخت، در داخل شهرها مخصوصاً از دوره سلطنت داریوش به بعد فعالیت‌های صنعتی روبه وسعت نهاد و طبقه پیشه‌وران بیش از پیش کسب اهمیت کردند.

بیشتر فعالیت‌های صنعتی در دست دولت و معابد بود. «دکتر گریشمن» می‌نویسد: «دولت به طبقه کارگر علاقمند بود تا آنجا که اصول آن عهد اجازه می‌داد، کار و مزد افراد طبقه مزبور را تنظیم کرد. محققاً نباید توقع داشت که قوانینی در مورد کارگران اجرا شده باشد، اما نشانه‌هایی از اقدامات مربوط به امور اجتماعی در الواح و گنجینه تخت جمشید منعکس است. در آنجا مزد هر طبقه از کارگران دقیقاً تعیین شده است و از این حد هم پیشتر رفته‌اند برای احتراز از تقلب، معادل پولی همه محصولات را که به منزله مزد جنسی تأدیه می‌شد ذکر کرده‌اند، می‌دانیم که یک خمره شراب یک «شکل» (تقریباً یک دلار) و یک گوسفند سه «شکل» ارزش داشته است. و در آن عهد می‌بایست مراکزی برای جمع‌آوری کارگر وجود داشته باشد، زیرا در الواح تخت جمشید ذکر شده است که کارگران از همه اقطار شاهنشاهی می‌آمدند. ساختمان شهرها، کارهای مربوط به دربار و مخصوصاً اداره تجارت شاهنشاهی و جهانی موجب رفت و آمد بسیار افراد خارجی در قسمت‌های مختلف ایران می‌شد. ادامه و اجرای این نقشه‌ها بدون وجود تشکیلات منظمی، در هر یک از مراکز شاهنشاهی امکان‌پذیر

نبود(۱).

وجود مسکوکات در فعالیتهای اقتصادی، پیدایش بانک و وجود راه-های امن و آرام و تشویق دولت، به پیشرفت فعالیتهای صنعتی و کشاورزی کمک شایان کرده است.

مزد کارگران ابتدا جنسی و بعدها نقدی و جنسی و با گذشت زمان به طور نقد پرداخت می‌شده است. از اسرای جنگی برای فعالیتهای گوناگون اقتصادی استفاده می‌کردند. مزد اشخاص برحسب تخصص و نوع حرفه فرق می‌کرد، زنان و اطفال در کارهای تولیدی مانند مردان شرکت می‌کردند و به موجب الواح موجود تعداد دختران و زنانی که در دستگاه اقتصادی شاهنشاهی کار می‌کردند، حدود ۶۰ درصد کل کارگران را تشکیل می‌دادند. یعنی زنان در آن دوره به مراتب بیش از امروز در فعالیتهای اقتصادی شرکت می‌جستند.

زبان دوره
مشایخ
عالمگیر
ان در
وزارت
نظام
ده

طبق نظریه «امسند» و «گریشمن» در دوره خشایارشا در ایران سطح مزدها پایین آمد و قیمتها بالا رفت و در نتیجه قدرت خرید کارگران کاهش یافت. در این دوره پول را با بهره صدی چهل قرض می‌دادند. به‌طور کلی مزد کارگران مرد، بیشتر از کارگران زن و مزد پسران بیشتر از دختران بود.

از الواح مکشوفه می‌توان به تنوع حرفه‌ها پی‌برد، غیر از کشاورزان و شبانان که اکثریت زحمتکشان را تشکیل می‌دادند از نجاران، کارگران ساختمان، منبت‌کاران، آهنگران، حسابداران، پیکرسازان، سنگتراشان، کارگران کارگاههای تزیین کاخ، کارگرانی که به گرفتن شراب و آبجو مشغول بودند، زرگران، خرکچیها، زره‌سازان، مسکاران و... پیشه‌وران دیگر سخن به‌میان آمده است.

وضع عمومی اکثریت مردم ایران و ملل تابع از دوره خشایارشا به بعد به وخامت گرایید. مدت ۱۵۰ سال شاهنشاهی هخامنشی بر اصولی

۱- ایران از آغاز تا اسلام، صفحه ۱۷۹ به بعد.

که کورش و داریوش بنیان نهاده بودند. به زندگی عادی خود ادامه داد، در طول این مدت وضع ملل تابع امپراتوری تا حدی رضایت‌بخش بود، قسمتی از مالیات‌ها و عوارضی که از ملل مختلف می‌گرفتند در راه سعادت عمومی یعنی تأمین امنیت، تسطیح و ایجاد راه‌ها و توسعه صنعت و کشاورزی مصرف می‌شده. مأموران مخفی یعنی چشم‌گوش‌های شاه از تجاوزات مأموران دیوانی جلوگیری می‌کردند، ولی کسانی که پس از داریوش به‌زمامداری رسیدند به‌جای آنکه از سیاست داهیانه کورش و داریوش الهام بگیرند. با تحمیل مالیات‌های سنگین و عدم توجه به منافع و مصالح اکثریت، مقدمات تزلزل شاهنشاهی را فراهم کردند.

رقابت‌ها و توطئه‌هایی که در دربار برای کسب قدرت وجود داشت، غالباً منتهی به کشتار افراد خاندان سلطنتی می‌شد، دربار مرکز نزاع‌ها و دسته‌بندی‌های سیاسی بود. و یول‌ها و طلاهایی که با اعمال زور و فشار از ملل تابع شاهنشاهی می‌گرفتند در راه فساد و خیانت و تحریک و توطئه به‌کار می‌رفت، به این ترتیب باید گفت مدتها قبل از آنکه حمله نظامی اسکندر به ایران آغاز شود موجبات و عوامل شکست ایرانیان در مقابل حمله خارجی فراهم شده بود.

پس از آنکه حمله وحشیانه اسکندر و سربازانش به ایران پایان یافت دوران صلح و آرامش نسبی فرا رسید.

اسکندر و جانشینان او یعنی سلوکیان (۳۱۲ تا ۶۴ ق. م.) نسبت به طبقه وسیع کشاورزان سیاست ملایمتری پیش گرفتند، بازرگانان و پیشه‌وران یونانی همراه سپاه اسکندر حرکت می‌کردند و در شهرهای قدیم و نوبنیادی که اسکندر به‌وجود آورده بود به فعالیت‌های تجاری و بازرگانی می‌پرداختند. اسکندر به‌رغم آخرین شه‌ریاران هخامنشی که هدفی جز ذخیره‌کردن و انباشتن شمشهای طلا نداشتند. گنجینه‌های بزرگ هخامنشی را که در خزاین به صورت «سرمایه مرده» حفظ می‌شد به کار انداخت و در سرزمینهای متصرفی، شهرها و شهرک‌هایی بنیاد نهاد که بعدها به نام

شهر یا «پولیس» برای سکونت سپاهیان مورد استفاده قرار گرفت، این شهرها بر سر راههای مهم بازرگانی و یا سوق الجیشی ساخته می‌شد.

در این دوره عواید دولت تنها از مالیات سالیانه اراضی تأمین نمی‌شد بلکه عوارض و عایدات دیگری از گمرک و معاملات مختلف، نمک، مالیات تاج و مالیات سرانه نصیب خزانه دولت می‌شد، به قول دکتر گریشمن در ایران در طی قرون، تغییر سلسله‌ها، مفهومی جز تغییر مخدمان و زمامداران نداشت، همه مانند هم بار بیگاری و مالیات را بر دوش ناتوان مردم تحمیل می‌کردند.

عهد سلوکی با توسعه انواع نباتات کشاورزی، ممتاز است، این عهد، دوره‌یی است که در اروپای جنوبی مخصوصاً در ایتالیا تحت تأثیر شرق، مقداری از نباتات و حیوانات تازه‌وارد را پرورش دادند، پنبه، لیمو، خربزه، کنجد، جوز شرقی، زیتون، خرما، اردک، گاو آسیایی، موجب انقلاب حقیقی در کشاورزی و گلهداری شد.

سلوکیان با آماده‌کردن زمینهای زراعتی وزهکشی نواحی نامساعد، اراضی بایر را قابل کشت کردند. فن کشاورزی تا حدی توسعه و تکامل یافت، به‌طوری که در قرون وسطی و عهد اسلامی نیز، از آن حد تجاوز نکرد، گاوآهن جدیدی معمول شد، سه دوره برداشت محصول از زمینهای زراعتی معمول شد، راههای جدیدی در آبیاری و احداث جنگل و پرورش میوه‌ها و باغ‌ها معمول شد، سلوکیان سازمان کشاورزی و نحوه مالکیت عهد هخامنشی را تغییر دادند و به‌کشاورزان، حقوق و آزادی‌های بیشتری دادند، با این حال نباید تصور کرد که فرهنگ و تمدن یونان در جامعه ایرانی مؤثر افتاده است. به‌نظر «ویل دورانت» تمدن ایران از برخی جهات برتر از تمدن یونان آن عصر بود، بزرگ‌مردانی که در ایران پرورش می‌یافتند از همه حیث مگر از لحاظ حدت ذهن و آموزش و پرورش بریونانیان رجحان و برتری داشتند، نظام اداری شاهنشاهی ایران هم، سخت بر فرمانروایی خام آتن و اسپارت فایق می‌آمد، و فقط در عرصه آزادی‌خواهی

بود که ایران به گرد یونان نمی‌رسید... آسیا مغلوب غرب نشد، تمدن آن قدیم‌تر و عمیق‌تر از آن بود که روح خود را تسلیم کند، توده‌های مردم به زبان مادری خود حرف می‌زدند و خدایان اجدادی خود را می‌پرستیدند، آن پیوند و اختلاط فرهنگی و نژادی که خیالش را اسکندر در سر می‌پرورانید به وجود نیامد... خواص فرهنگ یونان در روح شرق اثر نکرد... برعکس با گذشت زمان نحوه اندیشه و احساس شرقی از داخل بر قشر یونانی حاکم نفوذ کرد (۲).

چنانکه اشاره شد اسکندر و جانشینان او به خلاف آخرین شاهنشاهان هخامنشی علاقه‌ی به‌گردآوری گنجینه‌ها و خزاین نداشتند.

اسکندر پولهای خزانه‌هایی را که در پایتختهای شاهنشاهی وجود داشت تبدیل به پول متحدالشکل کرد، این پول به زودی جانشین مسکوکات متنوع ایالات شاهنشاهی گردید، در نتیجه روابط اقتصادی قسمت‌های مختلف و کار داد و ستد بهبود یافت و یونانیان که روزی به حکم اضطرار به‌عنوان مزدور در ارتش شاهنشاهی خدمت می‌کردند، به کسب و کار و فعالیت‌های تولیدی پرداختند. در سایه امنیت و حمایت دولت، پولهایی که به‌دست اسکندر و فاتحین مقدونی به اروپا و یونان منتقل شده بود، بار دیگر در اثر استقرار روابط بازرگانی به ایران برگشت. در نتیجه جنبشهای استقلال‌طلبانه پارتیان و دخالت‌های خشونت‌آمیز دولت روم گاه و بیگاه بحران و رکود اقتصادی جای فعالیت‌های ثمربخش را می‌گرفت، معذالک سلوکیان از هر فرصتی برای حفظ آرامش و امنیت در جاده‌های تجاری، ایجاد آب‌انبار، کاروانسرا، و قنوات و تأمین سرعت ارتباطات استفاده می‌کردند. و در نتیجه این اقدامات فعالیت‌های بازرگانی بین شرق و غرب فزونی گرفت و کالاهای متنوع مانند چوب، فلزات، احجار کریمه، مواد دارویی، ظروف، منسوجات، پایپروس و آثار هنری بین شرق و غرب مبادله می‌شد.

۲- تاریخ تمدن، کتاب دوم، بخش اول، صفحه ۱۲۵ و بخش سوم، صفحه ۱۶۳.

شاهنشاهی سلوکی، یعنی مناطق وسیعی که شامل ایران و بابل قدیم و شهرهای فنیقیه و بلاد آسیای صغیر بود، سرانجام مانند حکومت هخامنشیان در نتیجه اختلافات طبقه حاکم و عدم رضایت عمومی راه انحطاط و انقراض پیمود. کوششی که سلوکیان با وجود تنوع ملل و تمدنها در راه وحدت شاهنشاهی به عمل آوردند به نتیجه نرسید و جنگهای استقلال - طلبانه ملل تابع، و توطئه و اختلاف درباریان بنیه نظامی و مالی سلوکیان را تحلیل برد.

در چنین شرایطی پارتها موقع را مغتنم شمرده و در سال ۱۰۰ ق.م. ماد و بین‌النهرین را از زیر سلطه سلوکی‌ها خارج کردند، مردم ایران که از استثمار و ستمگری خارجی‌ان سخت ناراضی بودند مقدم پارتها را که از لحاظ نژاد و زبان با آنها یکی بودند با شادمانی گرامی داشتند به‌تدریج نهضت ضدیونانی وسعت گرفت و ارتش سلوکیه تار و مار شد، در سکه‌ها به‌جای زبان یونانی زبان پارسی نقش بست. و کتب مقدس زرتشتی در حدود قرن اول و دوم میلادی منظم و مدون گردید.

پارتها با سعه صدری که داشتند مردم را در آداب و رسوم و برپای داشتن سنن محلی و مذهبی آزاد گذاشتند، با اینکه استفاده از زبان و خط یونانی برای مدتی ادامه یافت ولی شواهد تاریخی نشان می‌دهد که نفوذ فرهنگ و تمدن یونانی در ایران بسیار سطحی بود. حکومت پانصدساله قبایل صحرائورد و چادرنشین پارت، به‌طور مستقیم کمکی به رشد تمدن و فرهنگ اقوام تابع آنها نکرد ولی سلحشوری و مقاومت پارتیان در مقابل حملات قبایل وحشی در شرق و پایداری آنان در برابر سیاست تجاوزکارانه روم و طرد سلوکیان از سراسر ایران، و آزاد گذاشتن ملل تابع در اقامه مراسم محلی و مذهبی برای مردم و سکنه امپراتوری اشکانی توفیقی بزرگ بود علاوه براین در ایران عهد هخامنشی، مخصوصاً از دوره خشایارشا به‌بعد، موقعیت طبقات مختلف مشخص شده بود، میان طبقه نجبا و اشراف و روحانیان با طبقات زحمتکش مغایر عمیق پدید آمده بود، با

حمله اسکندر به ایران، قدرت طبقات فرمانروا سستی گرفت و اشکانیان در دوران حکومت پانصدساله خود چون قومی صحرانورد و چادرنشین بودند در راه تجدید قدرت اشراف ایرانی و حفظ حدود هریک از طبقات تلاشی نکردند، به همین جهت اکثریت مردم در شرایط بهتری زندگی می‌کردند و به عقیده «دیاکونوف» در عهد اشکانیان وضع اجتماعی و طبقاتی در سراسر کشور به علت اختلاف فراوانی که در سطح تکامل اجتماعی هر منطقه وجود داشت یکسان و هم‌آهنگ نبود، در سرزمین بین‌النهرین و ماد استفاده از کار بردگان در امور اقتصادی متداول بود. برده را «بندک» می‌خواندند و به میزان یک دهم تا یک چهارم از ثمره زحمت خویش استفاده می‌کردند و می‌توانستند این حق را به اخلاف خود منتقل کنند، مالک برده می‌توانست او را به رسم هدیه یا گروگان یا وجه‌الضمان به کسی بدهد، همچنین مالک می‌توانست در مقابل پرداخت مزد، او را برای کارهای فصلی به اشخاص بسپارد. مزد استفاده از برده به صاحب برده پرداخت می‌شد.

زمین با بردگان خرید و فروش می‌شد. ممکن بود زمینی را به بردگانی که بر روی آن کار می‌کردند فروخت. تعداد بردگان و نیروی فعاله کشور تنها از راه تولید مثل زیاد نمی‌شد بلکه، با اعزام اسیران جنگی بر تعداد بردگان و نیروی فعال می‌افزودند، علاوه براین، افراد آزاد نیز در نتیجه عدم پرداخت قروض خود به صورت برده در می‌آمدند.

با این حال در ایران و دیگر کشورهای شرق قدیم، تولید نعمات مادی بیشتر توسط افراد جماعات روستایی صورت می‌گرفت. عضو جماعت روستایی مجبور بود در قطعه زمین خود زراعت کند. و زراعت زمین مزبور وظیفه وی در برابر دولت شمرده می‌شد و اگر از این کار خودداری می‌کرد و سهم خراج خویش را نمی‌پرداخت، دولت او را جریمه می‌کرد، دولت اشکانی در گردآوری مالیات شدیداً نظارت می‌کرد و از سیاست مالیاتی سلوکیه پیروی می‌نمود. دولت در زمینه آبیاری مصنوعی و ایجاد کاریز و

در زمان
زمین با برد
گروگان

با این حال
تولید مادی
بیشتر توسط
افراد روستایی
صورت می‌گرفت.

قنات نیز نظارت می‌کرد.

غیر از روستاییان، بردگان اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند، در جامعه عهد اشکانی مانند جامعه ایران در عهد هخامنشیان، طبقه متوسط شامل مردم آزاد شهرها و پیشه‌وران و خرده‌مالکان می‌شد که نسبت به روستاییان از حقوق و مزایای اجتماعی بیشتری برخوردار بودند، بالاتر از طبقه متوسط، مغان و روحانیان قرار داشتند.

طبقه روحانیان از حمله اسکندر تا پایان حکومت اشکانیان از حمایت رسمی و علنی دولت بی‌نصیب بودند، مخصوصاً اشکانیان چون به اخلاق و عادات و معتقدات مذهبی مردم کاری نداشتند، مغان از روش سیاسی آنان راضی نبودند، به همین علت همین که حکومت اشکانیان در سرآشویی سقوط افتاده، مغان در سرنگون کردن حکومت، با ساسان که مؤسس آن خود مغانی نامدار بود همکاری و همقدمی کردند.

آلویی از مغان
سلطان مغان
استواران مغان
در سی

در بالای طبقه مغان صاحب منصبان و مأمورینی که مشاغل لشکری و کشوری را به عهده داشتند قرار گرفته بود که در عداد هیأت حاکم و طبقه ممتاز به‌شمار می‌آمدند. و در بالای عموم طبقات فئودالهای بزرگ و درباریان و خاندان سلطنتی قرار داشتند که سیاست داخلی و خارجی مملکت در دست آنها بود. عده‌یی از ممالک تابع اشکانیان از حقوق و امتیازات بیشتری برخوردار بودند. یعنی همه ساله مقداری هدایا و تعدادی سرباز به دولت مرکزی می‌دادند و از لحاظ داخلی مستقل بودند ولی کشورهای دیگر به وسیله رؤسای خاندان‌های بزرگ فئودالی اشکانی اداره می‌شدند. مسائل مهم مملکتی در مجلس اعیان و مجلس مهستان مورد مطالعه قرار می‌گرفت و شاه ناچار بود کم و بیش به نظریات اعیان توجه کند تا مورد مخالفت و کارشکنی آنان قرار نگیرد.

آخرین پادشاهان اشکانی از قدرت و نیروی کافی برخوردار نبودند، منازعات طولانی بر سر تاج و تخت که مدت نیم قرن در سرزمین پارت جریان داشت، وضع سیاسی و اقتصادی کشور را قرین آشفستگی و اختلال

ساخته بود.

در تاریخ ایران، هر وقت پادشاه یا شخصیت مقتدري، زمام امور را در دست گرفته و فئودال‌ها و یاغیان را به‌جای خود نشانده است، وضع اقتصادی ایران، و ملل تابع در پناه امنیت و ثبات سیاسی کمابیش به خوبی گرايیده است و در ادواری که حکومت مرکزی رو به ضعف رفته و اصول فئودالی و هرج و مرج بر کشور سایه افکنده است، بحران اقتصادی پدید آمده و به فقر و فلاکت اکثریت کمک کرده است. می‌توان گفت تا قبل از ظهور تمدن جدید و پیدایش حکومت‌های ملی و دموکراتیک، سلطنت فردی با تمام جنبه‌های ارتجاعی آن نسبت به فئودالیسم قدمی به جلو محسوب می‌شود، زیرا به امنیت و آرامش عمومی کمک می‌کند. در دوره هخامنشیان مادام که سلاطین لایق و کاردانی، چون کوروش و داریوش زمام امور را در دست داشتند، وضع اقتصادی و اجتماعی مردم تا حدی رضایت‌بخش بود، پس از حمله اسکندر و استقرار حکومت سلوکیان، در ادواری که شهریاری کاردان و دوراندیش زمام امور را در دست داشت، گردش‌امور قابل‌تحمل بود. در عهد پارتیان نیز قرن‌ها امنیت و ثبات در شرق نزدیک حکومت می‌کرد. به‌نظر «دکتر گریشمن» ... از قرن اول قبل از میلاد، تمایلی شدید و متزاید نسبت به صلح ایجاد شد، نه تنها رومیان بلکه تمام اقوام و ملل جهان از سیاست صلح طرفداری می‌کردند. «اگوست» امپراطور روم کمابیش از این سیاست پیروی نمود، در نتیجه ادامه این سیاست، تا حدی وضع عمومی تثبیت شد، مردم که خود را از خطر جنگ‌های دایمی در امان دیدند، دست به فعالیت‌های اقتصادی زدند، قیمت‌ها تثبیت شد، پول‌هایی که در اثر فتوحات رومیان بین طبقات فرمانروا پخش شده بود به کار افتاد، در نتیجه فعالیت‌های صنعتی و تجاری رو به فزونی نهاد و از برکت امنیت و آرامش، کاروان‌های تجاری از اروپا تا آسیای مرکزی و چین و هند به حرکت درآمد.

روم از کشورهای اخیر، ابریشم، ادویه، عاج، عطریات و احجار

کریمه وارد می‌کرد و در مقابل مصنوعات خود نظیر شیشه، اشیاء هنری و مفرغ آلات، طلا و شراب و روغن به آن کشورها صادر می‌کرد، ایران در تجارت جهان نقش میانجی داشت.

در ایران، مراکزی برای متخصصان تجارت ترانزیت، دلان، عمال همه نوع حمل و نقل، رهبران کاروانها، و سازمان دریانوردان و برای حمل و نقل بحری تشکیل گردیده اعزام سفرا از چین به دربار اشکانی موجب شد، که روابط مستقیمی میان دو شاهنشاهی ایجاد شود، و تشکیلات جاده‌ها بهتر و مبادلات بین دو کشور بزرگ آسیائی منظم گردد.

از قرن اول مسیحی، مال‌التجاره‌ها پس از عبور از سرزمین ایران وارد منطقه کوشان می‌شد. قسمتی از آنها از راه پامیر و ترکستان چین، به‌سر حد چین حمل می‌شد و قسمت دیگر از طریق معابر هندوکش در طول دره کابل به‌سوی هند فرستاده می‌شد... فلزات ایران و چین و هند در دنیای آن روز خریدار داشت، مخصوصاً فولاد چین و هند معروف بود، کالاهای دیگر ایران نظیر پوست، منسوجات، برنج، ادویه، اشیاء چوبی، قیر روغن معدنی در چین و امپراطوری روم به‌فروش می‌رسید و اشیاء مفرغی، پاپیروس، شیشه و ظروف و اشیاء فلزی آن کشورها به ایران وارد می‌شد و در بازارها، که معمولاً در محلات مخصوص قرار داشت در دسترس مشتریان قرار می‌گرفت.

در عهد پارتیان جاده‌ها و وسایل حمل و نقل بیش از پیش منظم گردید. پارتیان برای اخذ عوارضی که از کالاهای مختلف می‌گرفتند، نه تنها بر امنیت جاده‌ها توجه داشتند بلکه به وسیله مأمورین خود، در اصلاح معابر و جاده‌ها نیز می‌کوشیدند. در بیابانها برای تأمین آسایش کاروان‌های تجاری، چاههای آب ایجاد کرده بودند و در شهرهایی که سر راه بود و موقعیت بازرگانی داشت، بازرگانان برای مبادله کالاها گرد می‌آمدند.

دکتر گریشمن می‌نویسد: «اسنادی که در دورا (Dura) کشف شده وجود دستگاه پلیس سوار بیابان را اثبات می‌کند». پارتیان مانند

اختراع
بالفعل
در زمان حجاج

هخامنشان در منازل بین راه اسپان یدکی داشتند، تا با استفاده از آنها در کار حمل و نقل تسریع شود. هم در این عهد نعل یا کفشک اسب اختراع شد، اما معلوم نیست که منشأ آن شرق یا غرب بوده است (۳).

به طور کلی وضع اقتصادی و اجتماعی ایران در دوران طولانی فرمانروایی اشکانیان قابل تحمل بود، ولی آخرین پادشاهان این دودمان نمی توانستند قدرت خود را بر سراسر منطقه نفوذ خود بسط دهند، منازعات طولانی بر سر تاج و تخت، که مدت نیم قرن در کشور پارت به طول انجامید، نیروی نظامی و اقتصادی کشور را تحلیل برد و زمینه را برای روی کار آمدن ساسانیان فراهم کرد.

اردشیر بابکان بنیانگذار اصلی این سلسله و سایر شهریارانی که بعد از او زمام امور را در دست گرفتند، در حقیقت در دوجبهه نبرد می کردند، از یک طرف ناچار بودند با تمایلات استقلال طلبانه فئودالها و فرمانروایان محلی، که می خواستند مانند گذشته (عهد اشکانیان) با استقلال حکومت کنند به مبارزه برخیزند و از طرف دیگر دولت ساسانی ناچار بود با دولت مقتدر و متجاوز روم در مغرب و بدویان در شمال و با کوشانیان و هیاطله در شرق دست و پنجه نرم کند. این وقایع و حوادث تاریخی، دولت را مجبور می کرد که برای تأمین مخارج سازمانهای کشوری و لشکری به مردم روی آورد و با گرفتن مالیاتها و عوارض گوناگون برنامه های نظامی خود را عمل کند. جنبش مزدکی که ظاهراً در اوج قدرت ساسانیان به وقوع پیوست در واقع زنگ خطری بود که حکومت طبقاتی عهد ساسانیان را تهدید می کرد. اردشیر پسر بابک به موجب مدارک تاریخی پیشقدم تنظیم طبقات بود و شدیداً از انتقال طبقات پایین به طبقات بالا بیم داشت و می گفت: «از گردیدن مردم از حالی به حال دیگر، نتیجه می شود که هرکس چیزهایی که نه در خور او و برتر از پایه و منزلت اوست می جوید و چون به آنچه جست برسد، چیزهایی برتر از آن می بیند و آرزو می کند، و در طلب آن قدم

۳- ایران از آغاز تا اسلام، صفحه ۳۸۶ به بعد.

اردشیر
پیشقدم
فصل طبقات

می‌گذارد و معلوم است که در میان عامه، کسانی هستند که به پادشاهان نزدیکتر از دیگرانند و انتقال مردم از حالات خویش باعث می‌شود که آنها که در پایه تالی شاهند، طمع در شاهی می‌بندند و آنانی که پس از ایشانند هوس مقام ایشان می‌کنند» (۴). در قوانین مملکت مواد و مقرراتی وجود داشت، تا خون خاندان‌های بزرگ با خون خاندان‌های پست در هم‌نیا میزد و اموال غیرمنقول همواره در خاندان‌های کهن باقی ماند.

در پذیرایی‌های رسمی، محل و موقعیت هریک از طبقات، معین و مشخص بود، هرگز اسواران و شاهزادگان در محل ندیمان، نزدیکان، اشراف، دانشوران و موبدان قدم نمی‌گذاشتند، مثمرترین طبقات در نظر زمامداران بی‌ارج‌ترین و فرومایه‌ترین طبقات جامعه به حساب می‌آمدند.

به حکایت شاهنامه انوشیروان برای تأمین مخارج جنگ ناچار شد سیصد هزار دینار وام بگیرد، کفشگری داوطلب پرداخت این مبلغ شد و از شاهنشاه خواست که موافقت کند فرزند لایق و مستعد او زیردست فرهنگیان با علم و دانش آشنا شود، باشد که روزی به مقام دبیری برسد، انوشیروان با این تقاضا مخالفت کرد، پول را پس فرستاد و گفت: «درم خواه، از موزه‌دوزان خواه» (فردوسی).

در دوره ساسانیان، چهار طبقه مشخص در جامعه دیده می‌شد که تشخیص حدود قدرت و اختیارات آنها بسیار پیچیده و دشوار است:

۱- شاهزادگان و امرا و فئودال‌های بزرگ و روحانیان،

۲- جنگیان،

۳- دبیران،

۴- توده ملت یعنی روستاییان و شهریان.

حکومت ساسانیان که وارث ملوک الطوائف عصر اشکانیان بود، سعی می‌کرد از قدرت سلسله‌های محلی بکاهد. از هفت دودمان ممتازی که موقعیت مهمی داشتند سه خانواده قارن و سورن و اسپاهبد از دودمان اشکانی

۴- نامه تنسر، تصحیح مجتبی مینوی، صفحه ۵۶.

بودند، کریستن‌سن می‌گوید: «ما اطلاعات صحیحی در باب امتیازات صاحبان تیول و اقطاع نداریم، مثلاً نمی‌دانیم آیا حکام شاهی نسبت به اقطاعی که در قلمرو آنها واقع می‌شده اختیاراتی داشته‌اند یا خیر» (۵).

شاهنشاه برای تثبیت موقعیت خود از یک طرف به بزرگان و نجبا و از طرف دیگر به قشون خود متکی بود، به عقیده دکتر گریشمن «عمل طبقه‌یی که به‌عنوان بزرگان و نجبا خوانده می‌شود، در حقیقت عبارت بود از تضعیف قدرت متجاوز سرورانی که از خانواده‌های بزرگ بودند، این طبقه شامل صاحب‌منصبان کشور و وزرا، و رؤسای ادارات و مرتبه‌داران سلطنتی بود... پادشاه ساسانی در حالی که از یک سوی بدین طبقه و از سوی دیگر به قشون متکی بود توانست مجدداً مملکت را نظم دهد و به آن نیرویی بدهد که در عهد اشکانی سابقه نداشت» (۶).

پایین‌تر از نجبا و بزرگان، نجبای درجه دوم یا آزادان قرار داشتند که تعداد آنها زیاد و مالک اراضی و رئیس دهکده به شمار می‌رفتند که به آنها خدایان و دیهگانان (دهقانان) نیز می‌گفتند، و در واقع عده‌یی از آنها نماینده دولت در اراضی خالصه بودند و وصول مالیات از کشاورزان به عهده آنان بود.

طبقه روحانیان در عهد ساسانیان در رأس طبقات ممتاز قرار داشتند، قدرت آنها به حدی بود که گاه در مقابل سلاطین پایداری می‌کردند. رؤسای آنان از میان مغان انتخاب می‌شدند، نفوذ معنوی روحانیان در جامعه آن روز به حدی بود که هرکس از گهواره تا گور، تحت نظارت و سرپرستی آنان بود، اجرای تشریفات مذهبی و هدایت معنوی مردم با آنان بود. بعد از طبقات نجبا و روحانیان، نجبای درجه دوم یعنی (دهگانان) بودند و اکثریت افراد جامعه را کشاورزان و پیشه‌وران تشکیل می‌دادند، و فعالیتهای اقتصادی کشور با دست توانای آنان صورت می‌گرفت.

۵- مأخوذ از تاریخ ایران در زمان ساسانیان، کریستن‌سن، ترجمه رشید یاسمی، صفحه ۱۱۲ ببعده.

۶- ایران از آغاز تا اسلام، صفحه ۳۱۲.

نفوذ روحانیان در جامعه از گهواره تا گور

شهرهای این عهد مرکز پیشه و بازرگانی بود، بازار قلب این شهرها را تشکیل می‌داد و کالاها و مصنوعات گوناگون از اکناف کشور به آنجا حمل می‌شد، منابع موجود از روابط تجارتي سخن می‌گویند که از طریق آسیای میانه با خاور دور و هندوستان و جزیره سیلان و عربستان جنوبی برقرار بود، در این عهد شهرهای ایران مرکز پرچوش و فروش داد و ستدها و بازرگانی بود و دروازه‌های آن به‌روی کاروانهایی که ابریشم را از آسیای میانه و عاج را از هند و پشم را از نواحی دامداری کوهستانی و غلات و سبزی و میوه و انگور و خرما و روغن زیتون و شراب را از سرزمینهای زراعتی به آنجا حمل می‌کردند، گشوده بود.

در میدان‌های شهر، همیشه هیجان و جوش و خروش حکمفرما بود، و مردم بسیار با یکدیگر برخورد می‌کردند، می‌فروختند، می‌خریدند، و از آخرین اخبار مطلع می‌شدند، و به آنچه تازه و غیرمنتظره بود می‌نگریستند، و با ترس و وحشت در بازار یونجه‌فروشان تیسفون که میدان اعدام نیز به شمار می‌رفت گرد می‌آمدند، ترقی فراوان حرف و پیشه‌ها، رونق روابط بازرگانی، به‌سازمانی متکی بود که منابع موجود به‌وجود آن گواهی می‌دهد... مصنوعات فلزی در ایران مقام بلندی داشت، بدین سبب جای‌شگفتی نیست که به‌نام رئیس جواهریان، رئیس نقره‌سازان و غیره برمی‌خوریم (۷). پس از پیشه‌وران، کشاورزان بزرگترین طبقات اجتماعی به‌شمار می‌رفتند، کریستن‌سن می‌نویسد: «کشاورزان مانند مردم شهری مالیات می‌دادند، ولی وضع مردم شهری تا حدی رضایت‌بخش بود، گویا از خدمات نظامی معاف بودند و به وسیله صنعت و تجارت، صاحب مال و جاه می‌شدند، اما احوال رعایا به مراتب از آنها بدتر بود و مادام‌العمر مجبور بودند در همان قریه ساکن باشند، بیگاری کنند، و در پیاده‌نظام خدمت کنند. به قول آلیانوس مارسلنیوس: «گروه گروه از این روستاییان پیاده از پی‌سپاه می‌رفتند، گویی ابدالدهر محکوم به عبودیت هستند، به‌هیچ وجه

۷- تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده می‌جذم، صفحه ۱۴۲.

مزدی و پاداشی به آنان نمی‌دادند».

به‌طور کلی قوانین مملکت برای حمایت روستاییان چندان قرار و قاعده‌یی نداشت، و اگر هم پادشاه رعیت‌نوازی مانند هرمزد چهارم لشکریان خود را از اذیت‌رسانیدن به روستاییان بی‌آزار منع می‌کرد، شاید بیشتر مقصود او دهقانان بود، تا افراد رعیت. به نظر «دکتر گریشمن» روستاییان... قانوناً آزاد بودند ولی عملاً به صورت بردگانی وابسته به زمین درآمده بودند و با اراضی و دهکده فروخته می‌شدند، وی ضمن بحث در پیرامون اوضاع اقتصادی و اجتماعی عصر ساسانی راجع به پیشه‌وران محلی می‌گوید: «املاک بزرگ عموماً دارای زارع، نجار، آهنگر، نساج، نانسا، آسیابان، روغنگیر مخصوص به خود و آسیاب بود. آسیاب اختراعی تازه به‌شمار نمی‌رفت، بلکه از قرن چهارم میلادی مورد استعمال داشت (۸) در حالی که کشاورزان زیر فشار مالیات و بیگاری، قادر به تأمین مواد غذایی مورد نیاز خود نبودند. فئودالها و طبقات ممتاز، گندم، روغن، شراب انواع میوه و گوشت خود را از املاک خود تأمین می‌کردند، و مازاد را در بازار می‌فروختند. به قول گریشمن، در آن عهد «یک روش اقتصادی ثابت ولی دور از عواطف انسانی، مبتنی بر فلاح در جهان ایجاد شد، و در طی قرون برقرار ماند... کلیه کسانی که به طبقه ممتاز متعلق نبودند، مجبور بودند به هر قسم خدمت تن دهند، در ساختمان کاخ شاهی شرکت کنند. در تهیه مواد بکوشند و کار صنعتگران را انجام دهند، ایستگاههای چاپار را حفظ کنند، از سپاهیان پذیرایی نمایند،^۱ اغنام و احشام شاه را بچرانند، روستایی موظف بود اسبان خود را برای چاپار حاضر کند، کاروان‌سالار، اربابان و قایقران، می‌بایست ستوران، گردونه و قایق خویش را برای حمل و نقل آماده کند... آزادی انفرادی بسته به اراده دولت بود و در حدود دو هزار سال در ایران اثری از آن نبود، بدبختی که ملت در آن غوطه‌ور بود مانع از آن می‌شد که بدین فکر پردازد و عدم عدالت اجتماعی را احساس

۸- ایران از آغاز تا اسلام، صفحه ۳۴۵ به بعد.

روستاییان
بازار اراضی
روغنگیر

م
ط

کند(۹).

همین نظام و بی‌عدالتی‌ها سرمنشأ نهضت مزدکی گردید. فردوسی اصول عقاید آنها را چنین بیان می‌کند:

زن و خواسته باید اندر میان
بدین دو بود رشک و آزو نیاز
همی دیو پیچد سر بخردان
در جای دیگر می‌گوید:

همی گفت هر کو توانگر بود
نبااید که باشد همی برمرو
زن و خانه و چیز بخشیدنی ست
تهی دست کس با توانگر یکی ست

تهیدست با او برابر بود
توانگر بود تار و درویش بود
تهی دست کس با توانگر یکی ست

قباد معاصر مزدک بود، ببینیم چه علل و عوامل اقتصادی و اجتماعی موجب گردید که این دوشخصیت تاریخی به هم نزدیک گردند؟

نزدیکی قباد با مزدک

راجع به چگونگی و علل نزدیکی قباد با مزدک، مدارک موثقی در دست نیست. بعضی می‌گویند که قباد از روی اعتقاد تام از مزدک پیروی می‌کرد و برخی مانند «ابوریحان بیرونی» که از قول بعضی از ایرانیان نوشته معتقد است «گرویدن قباد به آیین مزدک از راه اضطرار بوده چه قدرت سلطنت در مقابل نفوذ پیروان این آیین اثری نداشت.» فردوسی گوید:

بیامد یکی مرد مزدک به‌نام
گرانمایه مردی و دانش فروش
به نزد شهنشاه دستور گشت
سخنگوی و با دانش ورای و کام
قباد دلاور بدو داد گوش
نگهبان آن گنج و گنجور گشت

۹- همان، صفحه ۳۴۶ به بعد.

نلدکه، مستشرق معروف، گرویدن قباد را که پادشاهی نیرومند و با اراده بود به آیین مزدک نتیجه ضعف و اضطراب او نمی‌داند، بلکه معتقد است که گرویدن او به مذهب مزدکیان فقط برای در هم شکستن قدرت اشراف و روحانیان زردشتی بوده است.

آنچه مسلم است اگر مزدک بدون تکیه به مردم ناراضی، افکار خود را با قباد در میان می‌نهاد، بیشک قباد با افکار شخص مزدک با توجه به نفوذ روحانیون و بزرگان که در تمام شؤون اجتماعی و اقتصادی و نظامی نفوذی عمیق داشتند، از در مخالفت در می‌آمد. آنچه به قباد نیرو و شجاعت بخشیده و یا او را از مزدک مرعوب ساخته است مردمی بودند که از مزدک و نظریات او پیروی می‌کردند.

قیام مزدکیان

«ثعالبی» راجع به قباد و آشنایی او با مزدک چنین می‌نویسد:

این پادشاه تا ظهور مزدک پسر بامداد، اهل نساء، با اسلوب پسندیده حکمرانی کرد. مزدک دیوی بود به صورت مردی، با صورت زیبا و سیرتی زشت، گفتارش دلنشین و کردارش ناپسند. قباد فریفته سخنان چرب وی شد و گمراه گردید. به هنگام خشکسالی بزرگ، که بسیاری از مردمان از گرسنگی بمردند، مزدک از قباد پرسید: «اگر کسی را تریاق باشد و از مارگزیده‌ای دریغ دارد، سزای او چیست؟» قباد گفت: «مرگ». دیگر روز مزدک گدایان و مستمندان را برابر کاخ شاهی گرد آورد و به ایشان وعده داد که آنچه برایشان لازم باشد فراهم آورد. سپس از قباد پرسید: «چیست سزای کسی که بیگناهی را در خانه محبوس و خوردنی از وی مضایقه کند؟» فرمود «مرگ». مزدک به دريوزگان دستور داد که انبارهای غلات را

غارت کنند و می‌پنداشتند که امر شاه را که بوسیلهٔ مزدک ابلاغ شده، اجرا می‌کنند. شاه از این کار متعجب شد و از مزدک توضیح خواست. مزدک گفت: شاه در جوابی که به پرسشهای وی داد خود تقسیم آذوقه را اجازه فرمودند. طبقات پست مردم، مزدک را چون پیغمبری گرامی می‌داشتند و او کار را به‌جایی رسانیده بود که می‌گفت: «خدا وسایل زندگی را آفریده تا همه به تساوی از آن بهره‌ور بشوند. اختلاف بر اثر زور و بیداد پیدا شده، هیچکس را بر زن و خواسته بیشتر از دیگری حقی نیست...» قباد از این تجاوزات چشم می‌پوشید، چه مزدک را گرامی می‌داشت و هم وی را آن توانایی نبود که از بدکاران جلوگیری کند.

فردوسی نیز جریان گفتگوی قباد را با مزدک کمابیش مانند ثعالبی بیان می‌کند، با این اختلاف که مزدک خطاب به مردم گرسنه می‌گوید: «بروید هرجا گندم پنهان است بیرون بیاورید و بهای آن را زر بسپارید.» و در جواب اعتراض قباد می‌گوید: «ای شهریار، در نزد مردم گرسنه نان در شمار پادزهر است.»

اگر داد گر باشی ای شهریار در انبار گندم نیاید به کار بسیاری از مردمان مردند که جان آنها را انبار مردمان آسوده گرفته است. قباد از گفتار او تنگدل و آشفته شد، پرسشهایی کرد و پاسخهایی شنید و مزدک را مردی روشندل و بیداردل یافت. کریستن‌سن می‌نویسد: «اصلاحاتی که این پادشاه به اشارهٔ مزدک برای رفع تحط و غلا کرد، همه برای اصلاح رعیت و از روی محبت و غمخواری نسبت به رعایای ناتوان بود، و نیز اصلاحی که قباد راجع به خراج در نظر گرفت و عاقبت جانشین او موفق به انجام آن شد، مبتنی بر عدل و احسان و رحم و شفقت بوده است.»

در جای دیگر کریستن‌سن می‌نویسد: «... البته این پادشاه کاملاً

پیرو حکمت عملی مزدکیان نبوده است، چنانکه قسطنطین بزرگ هم کاملاً تابع اخلاقیات دین مسیح نشد، لیکن از رفتار قباد نمایان است که تا حدی اخلاق و انسان‌دوستی مزدکیه در او مؤثر گردیده است.» (۱۰)

اقدامات گواد (قباد) از جهات مختلف با منافع روحانیان و بزرگان سازگار نبود. روحانیان با هر چیزی که بوی عقاید مانویه می‌داد، مخالف بودند. سرانجام طبقه اشراف و روحانیان به کمک مزدوران خود، قباد را خلع کردند، ولی همه بزرگان در این توطئه دست نداشتند، چنانکه پس از تشکیل شورای عالی تحت ریاست پادشاه جدید، زاماسب، یکی پیشنهاد قتل شاه مخلوع را نمود، اما اکثر حضار این پیشنهاد را رد کردند و به حبس قباد رأی دادند و وی را به قلعه «فراموشی» که جایگاه متهمین سیاسی بود، روانه کردند. ولی قباد پس از چندی به کمک سیاوش، که از بزرگان و متنفذین بود، فرار کرد و به دربار هیاطله پناه برد و به یاری آنها بدون جنگ، بار دیگر به سلطنت رسید. ولی این‌بار، قباد نسبت به مزدکیان روشی احتیاط‌آمیز پیش گرفت و فرزند بزرگ خود «کاوس پدشخوارگر شاه» را که علناً پیرو کیش مزدک بود، از حق قانونی خود محروم و خسرو فرزند کوچک خود را به ولیعهدی برگزید و برای تحکیم بنیان پادشاهی او، ضمن پیشنهاد صلح قطعی با «ژوستینین» خواهش نمود خسرو را به فرزند بیپذیرد و وی را در موقع لزوم در مقابل مدعیان سلطنت یاری کند، ولی این پیشنهاد، با وجود مذاکراتی که سیاوش بزرگترین مرد سیاسی ایران با مقامات رومی به عمل آورد، به نتیجه قطعی و نهایی نرسید و به همین علت سیاوش که متهم به دوستی با مزدکیان بود از نظر افتاد. قباد که مدتها با مزدکیان سر رفق و مدارا داشت، سرانجام تسلیم نظر روحانیان زردشتی شد و به حمایت آیین زردشت برخاست و حتی گرجیان را که عیسوی بودند، مجبور به قبول دین و آیین زردشتی کرد و آنان را از دفن اموات خود ممنوع داشت. در نتیجه گرگین از امپراتور روم استمداد کرد و

توطئه
روحانیان
بر علیه قباد

۱۰- ماخوذ از تاریخ ایران در زمان ساسانیان، کریستین سن.

جنگ ایران و روم تجدید گردید.

این جریانات نشان می‌دهد که قباد پس از رهایی از زندان روشی تازه مبتنی بر تأمین منافع روحانیان زردشتی و طبقه اشراف پیش گرفته است. کریستن‌سن می‌نویسد:

چون منابع موجود تاریخی را بدقت مطالعه کنیم و کیفیت دعوت مزدکیه را تحقیق نماییم، تقریباً آگاه می‌شویم که دامنه این دعوت در طول مدت سلطنت قباد تا چه اندازه وسعت پیدا کرده است. شریعت مزدکی بلاشک در آغاز جنبه دینی داشته و بانی آن شخصی بوده عاشق اصلاحات نظری (ایده‌آلیست) و طالب بهبود احوال زندگی مردم و به هیچ وجه افکار او مشوب به غرضی نبوده است. جنبه اجتماعی این دعوت از حیث اهمیت در درجه دوم بوده و فرمانهایی که گواد (قباد) در دوره اول پادشاهی خود برای اجرای مرام دنیوی مزدکیان صادر کرده، هرچند انقلابی محسوب می‌شده، ولی آنقدرها که مبلغان خارجی مبالغه کرده‌اند، تازگی نداشته است. در زمان خلع قباد و عهد سلطنت زاماسب، مزدکیه ظاهراً چندان پیشرفتی نداشته‌اند و محدود بوده‌اند. معذک افکار کمونیستی این فرقه در عامه، رفته رفته رسوخی پیدا کرد و در آغاز به آهستگی و پس از چندی بسرعت انتشار گرفت. پس مبلغین و سردسته‌هایی قیام کردند که نه ایمان و خداترسی داشتند و نه مثل مزدک بیغرض و اصلاح‌طلب محسوب می‌شدند. چون توده را از انبوه جماعت خود تهور زیادت گشت، به اعمال زور و تعدی دست زد و اگر بگوییم که عبارت ذیل در نامه تنسر اشاره به این اوضاع است، چندان از طریق صواب دور نرفته‌ایم: «حجاب حفاظ و ادب مرتفع شد، قومی پدید آمدند نه متحلی به شرف هنر و عمل و نه ضیاع موروث، و نه غم حسب و نسب و نه حرفت

و صنعت، فارغ از همه اندیشه، خالی از هر پیشه، مستعد برای غمازی و شربری و انهاء اکاذیب و افتراء، و از آن تعیش ساخته و به جمال حال رسیده و مال یافته. پس در هر سو دست تطاول دراز شد، شورشیان داخل خانه بزرگان و نجبا می شدند و دست به غارت اموال و تصرف زنان می زدند. در گوشه و کنار، املاک و اراضی را به تماک گرفته و پیران کردند، زیرا که نودولتان از کار فلاحت و قوفی نداشتند. (۱۱)

واقعه قلع و قمع مزدکیان در آخر سال ۵۲۸ یا اوایل سال ۵۲۹ م. رخ داد. علت آن نقشه ای بود که مزدکیان راجع به ولیعهدی کاوس پخشوار پسر بزرگ قباد کشیده بودند و می خواستند علی رغم تصمیم شاهنشاه بوسیله توطئه و تحریک این شاهزاده مزدکی را بر تخت ایران جای داده خسرو را از سلطنت محروم کنند.

سرکوبی مزدکیان

نظام الملک نیز در کتاب سیاستنامه خود قتل عام مزدکیان را مولود نقشه زیرکانه انوشیروان می داند و می گوید: «انوشیروان به دروغ خود را مزدکی خواند و کلیه پیروان این مذهب را برای شرکت در ضیافت بزرگی در باغ سلطنتی دعوت کرد. مزدکیان بی خبر همینکه وارد باغ می شدند سربازان و سلاخان انوشیروان بیدرنگ آنها را دستگیر و سرنگون به خاک می سپردند بطوری که پایشان از خاک بیرون بود. پس از آنکه همه را بدینسان دستگیر و نابود کردند.

انوشیروان مزدک را که بطور خصوصی بار داده بود دعوت نمود که قبل از شرکت در جشن در باغ گردش کند و محصولات آن را ببیند. چون مزدک قدم در باغ نهاد و آن منظره هولناک را دید انوشیروان به او گفت:

۱۱- ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۳۸۱ و ۳۸۲.

انوشیروان
و قتل عام
مزدکیان

«این است میوه عقاید سخیف تو، سپس دستور داد مزدک را دستگیر و چون اتباع او سرنگون و زنده به گور ساختند(۱۲). فردوسی در توصیف احوال مزدک و مزدکیان گوید:

نگون بخت را زنده بر دار کرد سر مرد بد دین نگونسار کرد
وز آن پس به کشتش به باران تیر تو گر باهشی راه مزدک مگیر
عده‌ای از ناظران خارجی منجمه یک نفر مطران مسیحی به نام بازانس(۱۳) که این منظره هولناک را دیده است، افتخار این سلاخی را به انوشیروان می‌دهد. تعداد کشتگان هر قدر باشد، نمی‌توان گفت که کلیه معتقدین این افکار در یک روز کشته شدند، زیرا پس از استقرار سلطنت انوشیروان بار دیگر پیروان آراء مزدک مورد تعقیب قرار می‌گیرند. در نتیجه فشار دستگاه، مزدکیان ناچار به فعالیت‌های مخفی مشغول شدند و حیات سیاسی و مذهبی خود را با تحمل مشکلات فراوان ادامه دادند.

بنابه روایتی دیگر، دولتیان طریقی را که بارها تجربه شده بود، پیش گرفتند. انجمنی از روحانیان دعوت کردند و اندرزگر مزدکیان (یعنی رئیس آنها) را با سایر رؤسای فرقه به آنجا خواندند و گروهی عظیم از آن طایفه را دعوت و جلب کردند تا در مجلس مباحثه رسمی حاضر باشند. قباد شخصاً مجلس را اداره می‌کرد، اما خسرو که به ولایتعهدی معین شده بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته‌بندی مزدکیان و کاوس می‌دید، تمام همت و همگی جهد خود را مصروف داشت تا کار طوری به پایان برسد که ضربتی هولناک و قطعی به فرقه مزدکی وارد آید... طبعاً مدافعین کیش مزدکی مجاب و مغلوب شدند و در این اثنا افواج مسلحی که پاسبان میدان مخصوص مزدکیان بودند، تیغ در کف بر سر آن طایفه ریختند. اندرزگر (که ظاهراً خود مزدک بود) به هلاکت رسید. عده حقیقی مزدکیان، که در

۱۲- خواجه نظام‌الملک، سیاستنامه، صفحه ۲۲۹، با تصرف و اختصار.

۱۳- Bazanes

این دام مقتول شدند، معلوم نیست. اعدادی که مورخان ایران و عرب آورده‌اند، مبنای صحیح ندارد، ولی ظاهراً همه رؤسا در این مکان عرضۀ هلاک شدند، چنانکه بعد از این واقعه که حکم کشتار عموم مزدکیان صادر شد، افراد این فرقه چون رئیس مطاع نداشتند پراکنده گشتند و در مقابل دشمنان خود طاقت ایستادگی نیافته همه مضمحل شدند و دارایی آنها ضبط و کتب دینی آنها سوخته شد... اندکی بعد از جلوس خسرو، کاوس به هلاکت رسید، به این ترتیب آخرین خطری که از جانب مزدکیان ممکن بود کشور و طبقات متنعم را تهدید کند، برطرف شد. از این وقت به بعد مزدکیه حکم فرقه سری پیدا کرد و به این صورت حیات خود را دوام داد و بعد از ساسانیان یعنی در عهد اسلامی بارها خودنمایی کرد.» (۱۴)

وضع زنان

از موقعیت اجتماعی و اقتصادی زنان، در ایران باستان اطلاعات پراکنده‌یی در گوشه و کنار منابع تاریخی به چشم می‌خورد.

ظاهراً زنان وابسته به طبقات متوسط و محروم برای امرار معاش و تأمین زندگی دوشادوش مردان در کارهای کشاورزی و دیگر امور اقتصادی شرکت می‌کردند. و به جز زنان وابسته به طبقات ممتاز، دیگر زنان محکوم به رعایت حجاب نبودند. کریستن‌سن با استفاده از منابع اوستائی و غیره می‌نویسد: «... اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده به‌شمار می‌رفت، عده زنانی که مرد می‌توانست داشته باشد، بستگی به استطاعت او داشت، ظاهراً مردمان کم بضاعت، به‌طور کلی بیش از یک زن نداشتند. رئیس خانواده (کدخدای) از حق ریاست دودمان بهره‌مند بود، اهتمام در پاکی

۱۴- ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۲۸۴ تا ۲۸۶ (به اختصار).

انوشیروان
برادر خسرو کاوس
کرده

زبان دور
دوک مردار
کاری کرده
طلمه همراز
حجاب داشته
تعدد زوج
اساس تشکیل
سوالیاری

خون خانواده یکی از صفات بارز جامعه ایران در آن عهد بود، ازدواج با محارم را جایز می‌شمردند.

تربیت طفل به‌عهده مادر بود و در صورت احتیاج، پدر، خواهر یا دختر بزرگ خود را به‌تربیت طفل می‌گماشت. حق شوهردادن دختران به عهده پدر بود.

ازدواج در جوانی صورت می‌گرفت. در پانزده‌سالگی معمولاً دختران شوهر می‌کردند، وصلت با مداخله و پایمردی یک نفر صورت می‌گرفت، مهر را معین می‌کردند، پدر نمی‌توانست دختر را مجبور به‌اختیار شوهری که خود تعیین کرده بنماید، اگر دختر جوانی که در موقع مناسب او را به شوهر نداده بودند ارتباط نامشروع پیدا می‌کرد، حق نفقه از پدر خود داشت و از بردن ارث محروم نمی‌شد، مشروط به‌آنکه آن ارتباط را قطع کند و حتی اطفالی که از این پیوند غیرمشروع به‌دنیا می‌آمدند نفقه‌شان به عهده پدر آن دختر بود. (ایران در زمان ساسانیان، صفحه ۳۴۶ به‌بعد).

وضع اقتصادی

فعالیت‌های صنعتی و تجاری در این دوره هم در داخل شهرها و هم در حوزه قدرت فئودال‌ها صورت می‌گرفت، یعنی در داخل مناطق وسیع فئودالی غیر از کشاورزان عده‌یی نجار و آهنگر و نساج و غیره برای تأمین احتیاجات ارباب و سایرین مشغول کار بودند، غیر از این نوع صنایع کوچک که معمولاً در منطقه نفوذ فئودالها تهیه و فراهم می‌شده است، در داخل شهرها غالباً تحت نظارت دولت، کارگاهها و کارخانه‌های بزرگی برای دربار، قشون، مردم شهری مشغول کار بودند.

منسوجات ایران نه‌تنها در روم بلکه در اروپا تا حدود «گل» (فرانسه کنونی) خریدار داشت در این دوره تجارت بیش از پیش تحت نظارت دولت

بود، دولت نه تنها به امنیت راههای کاروان‌رو و وسایل حمل و نقل و ایستگاهها و کاروانسراها و سایر احتیاجات بازرگانان توجه داشت بلکه عده‌یی از عمال خود را برای نظارت در کارهای تجاری و اقتصادی به مناطق سرحدی و بنادر می‌فرستاد.

گریشمن می‌نویسد: «این عهد، دوره پیدایش حقیقی برات است و بانکداران یهودی بابل، و مؤسسات مشابه ایرانی، در جریان دادن برات نفوذ عمده داشتند.»

در شهرها استعمال سکه وسعت یافت، مبادله منسوجات، عنبر، پایپروس و ادویه و سایر کالاها در جاده‌های امن و آرام صورت می‌گرفت. جاده ابریشم که از ترکستان چین آغاز می‌شد از ایران می‌گذشت و به شهرهای بندری سوریه می‌رسید، صنعت نساجی ابریشم ایران با استفاده از کارشناسان سوریه وسعت و اهمیت بسیار یافت. شیشه‌سازی ایران نیز خالی از اهمیت نبود و به پای صنایع شیشه‌یی مصر و سوریه می‌رسید.

از کیفیت و وضع واردات و صادرات، خصوصیات سازمان گمرک و عایدی دولت، اطلاعات دقیقی نداریم، آنچه مسلم است پولهایی که از راه‌های گوناگون گردآوری می‌شد مخارج سنگین هزاران درباری و مأمور دولت و سازندگان و نوازندگان و هزینه سازمانهای نظامی و امور عام‌المنفعه را تأمین می‌کرد، علاوه بر آنچه گفتیم از راه کشورگشایی و به‌دست آوردن غنائم معابد و شهرهای آباد ممالک همجوار، گاه خزانه تهی کشور پر می‌شد. خزانه کشور با خزانه شاه یکی بود و شاه بدون احساس کمترین مسئولیت مالی مملکت را حیف و میل می‌کرد. (ایران از آغاز تا اسلام، از صفحه ۳۴۳ به بعد).

به‌قول گریشمن «دولت در امور مالی فاقد عاطفه بود... برای مالیات از زمین و افراد نرخی تعیین می‌کرد که از استعداد مردم خارج بود و برای اخذ آن به‌توة قهریه متوسل می‌شد...» (همان کتاب، صفحه ۳۴۷).

نجبا، سربازان، روحانیان، دبیران و عموم عمال دولت از پرداخت مالیات معاف بودند.

همین مظالم و بیدادگری‌ها و فقدان یک نظام اقتصادی و اجتماعی صحیح، اکثریت مردم را نسبت به امور زندگی مأیوس و بدبین کرده بود. اندیشه‌های عرفانی نه تنها در مذهب مانی بلکه در افکار دیگر دانشمندان زمان راه یافته بود، برزویه طبیب در مقدمه کلیله و دمنه به معتقدات گوناگون مذهبی و فلسفی آن دوران اشاره می‌کند:

اندیشه‌های فلسفی و عرفانی

«خلاف میان اصحاب ملتها، هرچه ظاهرتر، بعضی به طریق ارث دست در شاخی ضعیف زده، طایفه‌یی از جهت متابعت پادشاهان و بیم جان پای بر رکنی لرزان نهاده و جماعتی از بهر حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان دل در پشتیوان توده‌یی بسته و تکیه بر استخوان پوسیده‌یی کرده و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتدای خلق و انتهای کار بی-نهایت، و رای هریک به این مقرر که من مصیبت و خصم مخطی، با این فکر در بیابان تردد و حیرت یک چندی بگشتم و در فراز و نشیب آن لختی پوییدم، البته نه سوی مقصد راهی بیرون توانستم برد و نه برسمت راه حق دلیلی نشان یافتم، به ضرورت، عزیمت مصمم گشت برآنکه علمای هر صنف را ببینم و از اصول و فروع معتقد ایشان استکشافی بکنم و بکوشم تا به یقین صادق، جای پای دلپذیر به دست آرم، این اجتهاد هم به جای آوردم و شرایط بحث اندر آن تقدیم نموده، و هر طایفه‌یی را دیدم، در ترجیح دین و تفصیل مذهب خویش،

سخنی می‌گفتند و گرد تقبیح ملت و نفی مخالفان می‌گشتند به هیچ تأویل درد خویش را درمان نیافتیم و روشن شد که پای سخن ایشان بر هوا بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کردی...» (کلیله و دمنه، باب برزویه طبیب، صفحه ۴۸).

برزویه پس از تفرس و تحقیق می‌نویسد: «... صواب دن آنست که بر مالزوت اعمال خیر که زبده همه ادیان است اقتضار نمایم».

مذهب زردشت که در آغاز امر مذهبی مثبت و سازنده بود تحت تأثیر شرایط جدید اجتماعی و در اثر آزمندی و شاخ و برگهایی که مغان و مؤبدان به آن افزودند خوشبینی نخستین را از دست داد. در رساله شکندگمانیک ویچار (یعنی توضیحی که شک و گمان را براندازد) که بعد از ساسانیان نوشته شده، آراء و اندیشه‌های مختلف را توصیف می‌کند: طایفه موسوم به دهری، که منکر وجود خدای تعالی هستند برآنند که هیچ تکلیف دینی برآنان وارد نیست و مکلف به عمل خیر نیستند... گویند این عالم با حوادث گوناگونی که در آن رخ می‌دهد و ترکیب اجسام و ترتیب اعمال و تضاد اشیاء و اختلاط عناصر، با یکدیگر، همه ناشی از تحولات زمان نامتناهی است و مدعی‌اند که نه برای عمل نیک پاداشی است، و نه برای گناه کیفری، و نه بهشتی هست و نه دوزخی، و نه چیزی که ایشان را به عمل نیک یا کار زشت بکشاند و نیز گویند جز مادیات چیزی در عالم نیست و روح وجود ندارد.»

براون درباره کتاب شکندگمانیک ویچار می‌نویسد، «کتابی است جدلی که در اواخر قرن نهم در دفاع از ثنویت زرتشتی در برابر فرضیه‌های یهود و نصاری و مانوی و اسلام، درباره اصل و ماهیت بشر، تنظیم شده است.» دانشمند دیگری به نام وست درباره این کتاب گوید: «نزدیک‌ترین گامی است که در ادبیات پهلوی به سوی یک رساله فلسفی برداشته شده و برجای مانده است.» (۱۵)

زندگی روزانه مردم پس از اسلام

پس از حمله اعراب تغییرات و دگرگونیهای بزرگی در کلیه شؤون مدنی و اجتماعی ایرانیان پدید آمد، بسیاری از معتقدات و آداب و سنن مردم دگرگون گردید، در وضع خانواده و کیفیت تشکیل خاندانها و وضع طبقات مختلف اجتماعی و چگونگی ازدواج و زناشویی تحولات بنیانی آشکار شد ازدواج با محارم که در دین زرتشت عملی مجاز و عادی شمرده می شد در آیین جدید کاری حرام و نامشروع تلقی گردید.

«... در قوانین ارث اسلام ماترک متوفی در انحصار فرزند ارشد قرار نمی گرفت، بلکه عده زیادی از آن برخوردار می شدند، از جمله پسران دو برابر دختران، ارث می بردند.

بسیاری از سنن مذهبی و اخلاقی از جمله خوردن طعام با زمزمه، و حفظ آب و آتش از آلودگی روبه فراموشی رفت و مردم مسلمان با آزادی تمام از آب و آتش برای رفع نیازمندیهای گوناگون استفاده می کردند. در مقررات و قوانین مدنی، حقوقی و جزائی تغییراتی شگرف و بنیانی پدید آمد.

در مذهب زرتشت اگر دختری با پسری رابطه نامشروع برقرار می کرد و از او صاحب فرزند می شد در صورت ترک این رابطه می توانست با فرزند خود به خانواده پدری بازگردد، ولی در مذهب اسلام چنین رابطه‌یی

توزیر طعام
با زمزمه

مرزگان
صلح مرغان

«زنا» تلقی می‌شد و مرتکبین مستحق کیفر شرعی بودند. احکام راجع به قصاص، دیه، سرقت، زنا، تبنی (به‌فرزندی قبول کردن)، ارضاع (شیردادن بچه)، نکاح، طلاق، نفقه، تعدد زوجات و آنچه در قوانین مزدیسنان بود منسوخ شد و قوانین تازه جای آنها را گرفت، مردگان را که تا دیروز درون دخمه‌ها و در مجاورت هوا می‌نهادند تا طعمه مرغان و جانوران گوشت - خوار شود دیگر به حکم دین جدید می‌بایست بشویند و کفن کنند و با آیین خاص به خاک بسپارند.

... جشنهای کهن به‌عنوان رسوم مجوس منسوخ شد، و عید فطر و قربان جانشین آن اعیاد و رسوم گردید.

نوروز و مهرگان و سده که باقی ماند، رنگ تازه‌یی گرفت... آتشیهای کهن خاموش شد و به‌جای آن محراب و مناره بنا گردید، مغ و هیربذ از اعتبار سابق افتاد و بسا که آواره یا کشته می‌شد، نیایش خورشید فراموش شد و پرستندگان اهورامزدا روی به جانب کعبه آوردند، هربامداد هر نیمروز و هر شامگاه بانگ اذان بر می‌آمد.

فروهرها که همه جا در زمین و آسمان بال گشوده بودند و گمان می‌رفت در چنین بلایی سخت به حمایت مزدیسنان برمی‌خیزند و اگر لازم شود جامه جنگ نیز بر تنهای مینوی خویش می‌پوشند، هیچ از جای خود نجنبیدند... در همه چیز زندگی دگرگونیهای فاحش پدید آمد.

تصور و مفهوم دنیا و تاریخ عوض شد، دیگر، نه کیومرث اولین انسان شناخته می‌شد و نه فریدون بانی بزرگ سلسله‌ها و اقوام بود. جای اولی را قرآن به «آدم» داده بود و جای دومی را «نوح(ع)» گرفت(۱۶). به‌این ترتیب پس از ظهور اسلام، در کلیه شؤون مدنی و اجتماعی ملل خاورمیانه از گهواره تا گور تغییراتی عمیق و پایدار پدید آمد.

عروسی و مهمانی با تشریفات توأم بود از جمله تولد نوزاد: همینکه

۱۶- نقل و تلخیص از تاریخ ایران بعد از اسلام، دکتر زرین‌کوب، صفحه ۴۴۰ به‌بعد.

فرزندى به دنيا مى آمد موجب شادمانى افراد خانواده مى شد، چون ساعت زایمان مى رسید، زنان خانواده و همسایگان، گرد زائو حلقه مى زدند و در آخرین ساعات که آثار درد زایمان آشکار مى شد به دنبال ماما مى فرستادند. ماما معمولاً، براسب، قاطر یا الاغی سوار مى شد و به معیت عده یی به منزل زائو روان مى شد، و اگر ماما شب هنگام حرکت مى کرد، غلام یا خدمتکاری با فانوس در جلو او به راه مى افتاد. ماما پس از ورود، زائو را مورد معاینه قرار مى داد و به کمک زنان او را روی کرسی یا خشت مى نشانددند و او را با جملات تسلی بخش به تحمل درد زایمان تشویق مى کردند. به محض اینکه بچه از شکم مادر بیرون مى آمد «ماما» او را مى گرفت و بند نافش را مى زد، سپس نوزاد را چندین بار مى شستند و برای حفظ کودک از چشم بد و مداخله ارواح خبیثه و جن و ابلیس ادعیه و اورادی مى خواندند.

یکی از وظایف اخلاقی والدین این بود که اسمی خوب و دلنشین برای فرزند خود انتخاب کنند. این اسم اگر پسر بود، غالباً محمد، علی، عباس و اگر دختر فاطمه، زینب، سکینه و جز اینها بود.

برای تربیت اطفال، مخصوصاً خانواده های ممتاز و مرفه، سعی و مراقبت بسیار مى کردند، در نظافت آنان مى کوشیدند، حتی الامکان از کتک زدن کودکان خودداری مى کردند. از سالهای اول عمر اطفال را به اطاعت و نجابت تشویق مى کردند، تا سن پنج سالگی، بچه ها اعم از پسر یا دختر، تحت مراقبت مادران، در میان زنها زندگی مى کردند. ثروتمندان و متمولین از بردگان برای پرستاری و نگهداری بچه ها استفاده مى کردند، در بین اشخاص میانه حال و طبقه متوسط معمولاً مادرها یا مادر بزرگها به کار تربیت اطفال مى پرداختند. اطاعتی که برای بازی بچه ها در نظر گرفته مى شد از قالی یا بوریا مفروش بود، چون اطفال غالباً دست و پا و صورت خود را آلوده مى کردند، کنیزیا کلفت و یا مادر طفل با آفتابه یا ابریق برحسب فصل، اطفال را با آب گرم یا سرد شستشو مى دادند.

اطفال را تا سه، چهارسالگی در گاهواره چوبی مى خوابانیدند و بالای

لاله‌وارستان
نقل - باقی

سر آنها پارچه نازکی می‌گسترده تا از آزار پشه و مگس ایمن باشند، در تابستان اکثراً بچه را در «ننو» جای می‌دادند، بدین ترتیب که نخست ننو را به وسیله چهار طناب بر دیوارهای مجاور می‌بستند، سپس آنرا به ملایمت تکان می‌دادند، تا به تدریج بچه به خواب رود، گاه برای حفظ بچه از چشم بد، بالای سر او نظرقربانی آویزان می‌کردند و برای صیانت طفل از بیماری‌های گوناگون، دعا و آیه‌الکرسی می‌خواندند، برای اطفال سه چهار ساله عروسکها، اسباب‌بازیهای گلی و مقوایی می‌خریدند، پدران طبقات متوسط و متنعم شب هنگام، قبل از آمدن به خانه برای کودکان نقل و شیرینی و میوه می‌خریدند و آنها را در دستمالی ابریشمی ریخته و به مادر اطفال می‌دادند، از کودکی به اطفال می‌آموختند که در برابر بزرگسالان چهارزانو یا دوزانو بنشینند و از دراز کردن پا که نشانه بی‌ادبی است خودداری کنند. مادر بزرگ یا پدر بزرگ هر خانواده با صبر و حوصله بعد از ظهرها یا شب هنگام، برای بچه‌ها نقل و قصه می‌گفتند و بچه‌ها با علاقه فراوان به این افسانه‌ها گوش می‌دادند.

کودکان افسانه‌ها می‌آورند	درج در افسانه‌شان بس راز و پند
مزل‌ها گویند در افسانه‌ها	گنج می‌جو در همه ویرانه‌ها

(مولوی)

در میان متأخرین شادروان صادق هدایت راجع به قصه‌ها، افسانه‌ها، مثل‌های فارسی، پندارها و ترانه‌های محلی، ترانه‌های عامیانه، رمزها، بازیها، ترانه بچه‌ها، ترانه دایه‌ها و مادران مطالبی از گوشه و کنار گرد آورده و به صورت رساله‌یی چند منتشر ساخته است که مطالعه و دقت در آنها برای آشناسدن به فرهنگ عامه بسیار سودمند است.

ترانه بچه‌ها: سرگنبد کبود، پیرزنک نشسته بود، اسبه عساری می‌کرد، خره خراطی می‌کرد، سگه قصابی می‌کرد، گربه رمالی می‌کرد، شتره نمدمالی می‌کرد، پشه رقاصی می‌کرد...
نمونه‌یی دیگر:

مرغک خوبی داشتتم	خوب نگه نداشتتم
شغاله آمد و بردش	سر پا نشس و خوردش
خورشید خانم افتو کن	یه مش برنج تو آو کن
ما بچه‌های گرگیم	از سرمائی به مردیم
از آن بالا میاد یک گله دختر	همه چادر به سر مثل کبوتر
از آن بالا میاد یک دسته حوری	همه چادر به سر سینه بلوری
ترانه دایه‌ها و مادران : لالائی	
لالا، لالا، گلم باشی	تو درمون دلم باشی
بمونی مونسم باشی	بخوابی از سرم واشی
نمونه‌یی از بازی‌های کودکان:	

روی پای بچه‌ها می‌زنند، این ترانه را می‌خوانند و هرکدام به نوبت پایشان را کنار می‌کشند، کسی که پایش بماند باخته است:

اتل مثل توتوله، گاب حسن کوتوله، نه شیر داره نه پسون، شیرش را ببرکردستون، یک زن کردی بسون، اسمش را بزار ستاره، واسش بزن نقاره، یه چوب زدم به بلبل، صداس رفت استنبل، استنبل خراب شد، بند دلم کباب شد.

هاچین و واچین یه پاتو ورچین (۱۷)

درزهینه تفریحات و بازی کودکان درفصول آینده مفصل‌تر سخن خواهیم گفت.

مراسم ختنه‌سوران

ایرانیان و دیگر ملل مسلمان شرق از دیرباز در نخستین روزهای تولد و یا در هفتمین یا هشتمین سال تولد به ختنه‌کردن فرزندان مبادرت می‌کردند و این عمل غالباً با تشریفات و مهمانی‌هایی توأم بود، در روز

۱۷- نگاه کنید، به نوشته‌های پراکنده صادق هدایت، صفحات ۱۲۰ به بعد، و صفحه ۲۹۶ به بعد.

مقرر بچه با لباس‌های فاخر در میان اعضای خانواده قرار می‌گرفت و با ناراحتی و گاه با داد و فریاد عمل ختان به وسیله دلاک و با تیغ دلاکی در مدت چند ثانیه انجام می‌دادند و سپس با خاکستر چوب که با دقت الک شده بود، محل زخم را التیام می‌دادند، پس از پایان عمل حاضران به یکدیگر تبریک و تهنیت می‌گفتند و در مهمانی شرکت می‌جستند.

اعیان و اشراف به مناسبت جشن ختنه و سرور فرزندان خود مهمانی مفصلی می‌دادند و گاه تشریفات این جشن روزها به طول می‌انجامید و در جریان آن نوازندگان، مطربها، دارندگان میمون و خرس، بندبازها و سایر هنرمندان در برابر تماشاچیان هنرنمایی می‌کردند. پس از پایان ختنه به بچه می‌گفتند تا امروز تو کافر بودی ولی از امروز به بعد مسلمانی بعد از پایان عمل برای جلوگیری از زخم و ناراحتی‌های دیگر مدت دو ماه بچه بالنگ حرکت می‌کرد، زیر التیام این زخم طولانی بود.

تعلیم و تربیت

قسمتی از عمر کودکان و نوجوانان و طلاب در مکتب‌خانه‌ها، مدارس و مساجد برای فراگرفتن علم و دانش سپری می‌شد، طبقات مرغه و میانه حال در ایران بعد از اسلام به امر تعلیم و تربیت فرزندان خود کمابیش توجه داشتند، در کتب اجتماعی و اخلاقی همواره متفکران و صاحب‌نظران پدران را به تعلیم و تربیت و هنرآموزی به فرزندان تشویق و تحریص کرده‌اند. از جمله عنصرالمعالی در کتاب پر ارج خود قابوس‌نامه می‌گوید:

«در فضل خویش و هنر فرزندان تقصیر نباید کردن و در آموختن... حریص باید بودن، و اگر معلمان، فرزند تو را از بهر تعلیم بزنند بر آن شفقت مبر بگذار تا بزنند که کودک علم و هنر و ادب را به چوب آموزد نه به طبع، اما اگر از کودک بی‌ادبی آید و تو از وی به‌خشم شوی، به دست

خویش وی را مزین و به معلمان او را بترسان و ادب ایشان را فرمای تا بکنند، تا کینه تو او را در دل نماند، اما تو بر وی همیشه به هیبت باش... و سیم و زر در بیخ مدار، تا از برای سیم مرگ تو را نخواهد...» (۱۸). دیگر از متفکران و دانشمندانی که در پیرامون تعلیم و تربیت نسل جوان سخن گفته است شیخ الرئیس ابوعلی سیناست. نظریات تربیتی وی در سه کتاب از تألیفات عربی او آمده است، وی پنج اصل را در تعلیم و تربیت مهم می‌داند: ایمان، اخلاق خوب، تندرستی، سواد و هنر و پیشه و گوید که: «طفل را باید از ۶ سالگی به مکتب فرستاد، در ضمن از ورزش که برای سلامت بدن و پیشه و هنر که برای امرار معاش لازم است نباید غفلت کرد. معلم باید به روش تربیت طفل آشنا باشد و استعداد و قریحه طفل را درک کند، و ذوق او را در انتخاب و آموختن هنر و پیشه رعایت نماید.» (۱۹)

غزالی نیز در کیمیای سعادت به تفصیل از لزوم تعلیم و تربیت کودکان و جوانان بحث می‌کند، به نظر او طبع کودکان چون موم نقش پذیر است بنابراین باید از بدآموزی به کودکان و قرین و همنشین بد دوری گزید، و سعی کرد که اطفال از آغاز با سختی‌ها و دشواری‌های زندگی آشنا شوند، به نظر غزالی «خویشتن آراستن کار مخنثان (مردان زن صفت) بود نه کار مردان» غزالی برای آنکه نسل جوان، مبارز و مقاوم، به بار آید به پدران و مادران تأکید می‌کند که تا نگذارند «که بروز بخسبند که کاهل شود و شب برجای نرم خواباند تا تن وی قوی شود و هر روز یک ساعت او را از بازی باز ندارد تا فرهیخته شود و دل‌تنگ نشود. و او را بیاموزد که آب بینی و دهان اندر پیش مردمان نیندازد، و پشت به مردمان نکند، و با ادب بنشیند... بسیار نگوید و البته سوگند نخورد و تا نپرسند سخن نگوید... دزدی و حرام خوردن و دروغ گفتن اندر پیش چشم وی زشت کند، و همیشه

۱۸- قابوسنامه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، صفحه ۱۳۴.

۱۹- دایرة المعارف فارسی، چاپ فرانکلین، صفحه ۳۴، ستون اول.

آنها همی نکوهد... چون ابتدا با ادب پرورند این سخنها چون نقش اندر
سنگ باشد...» (۲۰)

نظامی گنجوی نیز در هفت‌پیکر از فرزند خود می‌خواهد که مرد سعی
و عمل باشد و به کار و کوشش و شخصیت خود متکی باشد:

ای پسر، هان هان ترا گفتم	که تو بیدار شو که من خفتم
سکه بر نقش نیکنامی بند	کز بلندی رسی به چرخ بلند
... هنرآموز کز هنرمندی	درگشائی کنی نه در بندی
هر که زآموختن ندارد ننگ	در برآرد ز آب و لعل از سنگ
ای بسا، تیزطبع کاهل‌کوش	که شد از کاهلی سفال‌فروش
وی بسا کوردل که از تعلیم	گشت قاضی القضاات هفت‌اقلیم
تا جوانی و تندرستی هست	آید اسباب هر مراد به دست
تو که سرسبزی جهان داری	ره کنون رو، که پای آن داری

طرز تعلیم و تربیت نوآموزان در ایران

تعلیم و تربیت نوآموزان از دیرباز مورد توجه طبقات مرفه و میانه‌حال
جامعه ایران بود. از نیمه اول قرن سوم هجری یعنی پس از استقرار
حکومت‌های محلی در استانهای مختلف ایران علاقه به تحصیل بیش از پیش
مورد توجه مردم قرار گرفت.

نخستین تلاش در راه تعلیمات عمومی

در تاریخ بعد از اسلام برای نخستین‌بار در عهد طاهریان با اندیشه
تعلیمات عمومی آشنا می‌شویم. بارتولد مورخ نامدار روسی می‌نویسد:
«حسن توجه عبدالله (عبدالله بن طاهر) به طبقات پائین باعث شد که وی فکر

۲۰- کیمیای سعادت، به اهتمام احمد آرام، صفحه ۴۴۴ به بعد.

تعلیمات عمومی را در پیش کشد و نظر خویش را در سخنان زیرین به وضوح بیان نماید: «دانش را باید در دسترس شایستگان و ناشایستگان گذارد، دانش خود میتواند از خویشتن دفاع کند و از ناشایستگان بگیرد...» واقعاً در آن زمان حتی کودکان فقیرترین روستائیان به شهرها روی می‌آوردند تا تحصیل دانش کنند. و من جمله سرنوشت دو برادر خرغونی از مردم دهکده خرغون که در سال ۲۳۳ هجری (۴۸-۸۴۷ میلادی) از طرف پدر به سمرقند اعزام شده بودند، چنین بود. این دو برادر در ظرف سه سال به کسب علوم پرداختند و معاششان را مادر ایشان با پشم‌ریسی تأمین می‌کرد، عبدالله در عصری زندگی می‌کرد که خردگرایی با روش عقلی و منطقی حکمفرما بود. و گمان می‌رود که از کلمه «دانش» حفظ شریعت اسلامی را که در آن زمان در خراسان و ماوراءالنهر و به‌ویژه بخارا سخت استوار و مستقر شده بود درک می‌کردند. خود عبدالله و پدرش شاعری مشهور بودند، برادرزاده او منصورابن طلحه کتب فلسفی تألیف کرد. و عبدالله وی را «خرد طاهریان» می‌خواند و به او می‌بالیده.» (۲۱)

از دوره قرون وسطی در ایران صاحب‌نظرانی بودند که طرفدار تشویق و مهر و محبت نسبت به دانش‌آموزان بودند و تنبیه و سختگیری را به حال نو آموزان مفید نمی‌شمردند، چنانکه نظیری نیشابوری در این بیت در تأیید این معنی می‌گوید:

درس ادیب اگر بود زمزمه محبتی
 جمع به مکتب آورد طفل گریزپای را
 در اینجا ادیب به جای معلم به کار رفته است.

معلم روز
 و طفل مکتب

حق التعلیم معلمان

ناصرخسرو در یک بیت نشان میدهد که در قرون وسطی حق التدریس نوآموزان دبستانها در ماه حدود «یک درم» بوده است:

۲۱- ترکستان نامه، جلد اول، صفحه ۴۶۳.

از غم مزد سرماه که آن یک درمست کودک خویش به استاد دبستان ندهی
(ناصرخسرو)

در کتاب زادالمذکرین می‌خوانیم که: «... در دیار غزنین رسم چنان
رفته بود که چون کودکان در دبیرستان به «ابجد» رسیدندی، معلم هدیه
طمع داشتی، مادران و پدران بر همت خود تحفه و هدیه تشریف فرمودند.
امروز آن کریمان سر در نقاب خاک کشیده‌اند و آن طفلان بدست بی‌دینان
اسیر گشته‌اند...» (۲۲)

از سطور بالا می‌توان کمابیش به سنن تعلیم و تربیتی در ایران
قرون وسطا آشنا شد، شرح سابق‌الذکر در کتاب زادالمذکرین، تالیف محمدبن
یحیی‌الفضل‌الواعظ که به سال ۶۱۸ ه.ق. مقارن اوایل حمله مغول به‌رشته
تحریر درآمده است دیده می‌شود و انتظار مکتب‌داران را از اولیای دانش-
آموزان نشان می‌دهد.

راه تعلیم و تربیت به‌نظر سعدی

پسر را خردمندی آموز و رای	چو خواهی که نامت بماند بجای
پسر، چون پدر نازکش پرورد	بسا روزگارا که سختی برد
گرس دوست داری به‌نازش مدار	خردمند و پرهیزکارش برآر
به نیک و بدش وعده و بیم کن	به‌خردی درس زجر و تعلیم کن
ز توبیخ و تهدید استاد به	نوآموز را ذکر و تحسین و زه
وگر دست داری چوقارون به‌گنج	بیاموز پرورده را دسترنج
که چشمش نماند به دست‌کسان	پسر را نکو دار و راحت رسان

بوستان، باب هفتم، ص ۱۹۵

نوابخ فرهنگی - می‌گویند که : «عبدالکریم‌بن احمدبن طاوس (متوفی

۲۲- آینه مجله تحقیقات و فرهنگ ایران، سال ششم، شماره هفت و هشت، سال ۱۳۵۹
شمسی، صفحه ۵۷۵.

روزه سالک
در چهار سالک
سالک
بر بازوه
انظار قرآن

۶۹۳) به سن چهارسالگی در چهل روز از معلم بی‌نیاز شد و توانست بنویسد (روضات الجنات ص ۳۶۱) و در یازدهسالگی قرآن را در مدت کوتاهی از بر کرد. در مورد محقق حلی فرزند علامه حلی نیز گفته‌اند که در تیزهوشی به آنجا رسید که در دهسالگی به درجه اجتهاد نائل آمد. (۲۳)

شاگرد و معلم

اصمعی درباره شاگرد و معلم گوید: اگر معلم را چهار خصلت و شاگرد را نیز چهار خصلت باشد، کار آنها بدون نقص باشد و صورت کمال یابد. معلم باید عاقل، صبور، اهل مدارا و بخشنده باشد و شاگرد را چیزی بپناه‌وزد، شاگرد نیز باید عاقل، و حریص علم باشد و وقت کافی و حافظه خوب داشته باشد.

معلمی که عاقل نباشد شاگرد را به‌کوره راه برد، اگر صبور نباشد علاقه و اشتیاق به تحصیل علم را از شاگرد سلب کند. اگر خشن و اهل مدارا نباشد، شاگرد را نسبت به علم بدبین ساخته و اگر در علم خود خست نماید نفعی به شاگرد نرسد و اما شاگرد باید عاقل باشد و گرنه از درک علم عاجز ماند، حریص به علم باشد و گرنه در فراگرفتن دانش پیشرفت ننماید فرصت کافی داشته باشد تا از معلم بقدر کافی بهره برد، حافظه خوب داشته باشد و گرنه کوشش هر دو بی‌نتیجه ماند. همچنین اصمعی گوید: «اگر بخواهم در مجلسی بیازمایم که مردی عاقل است یا نه، به بیان روایاتی آغاز می‌کنم که «واقع نشده است» اگر شاگرد بدان گوش داد و توجه کرد، معلوم بشود که نادان است ولی اگر بدان اعتراض و آنرا انکار کرد معلوم می‌شود عاقل است. (مرزبان‌ی ۶۸ ب و ۲۶ ب و ۳۰ ب) (۲۴)

مجان
اعل و نادان

- ۲۳- دکتر مصطفی الشیسی، تصوف و تشیع، ترجمه قراگوزلو صفحه ۱۰۶ و ۱۱۱.
۲۴- رودلف زلهایم، دانش و دانشمندان در قلمرو خلفای عباسی، ترجمه احمد شفیعیها، (فرانکفورت - راهنمای کتاب، سال نوزدهم، شماره‌های ۴ تا ۶).

تعلیم و تربیت در نظر ارسطو

به نظر ارسطو خانواده یک واحد اجتماعی است که انسان بدون آن نمی‌تواند زندگی کند، و خانواده خوشبخت نخواهد بود مگر آن که زن شریک مرد و مطیع او باشد، و فرزندان از پدر و مادر فرمانبرداری کنند و ایشان را گرامی دارند، فرزندان راهیچ حقی نیست، تنها بر پدر واجب است که فرزند خود را تربیت کند و استعدادهای او را بارور سازد... حکومت باید ضروریات زندگی را در اختیار افراد اجتماع قرار دهد و جامعه را برای وصول به سعادت یاری کند. از واجبات حکومتها نیز یکی این است که توازن «عقل و جسم» را در افراد خود رشد دهند تا همه مصداق «عقل سالم در بدن سالم است» گردند. (۲۵)

غزالی در جستجوی علم و حقیقت

غزالی در گزارش احوال خویش می‌گوید: «از دوران بلوغ تا هم اکنون که سنم به پنجاه و اندی رسیده است همواره خود را برپهنه‌ی این دریای ژرفناک می‌افکنم و همانند فردی جسور و گستاخ در میان امواج متلاطم آن فرو می‌روم... برمشکلات علمی یورش می‌برم... و در ژرفای عقاید و افکار هر فرقه‌ای غور و بررسی می‌کنم، تا سرانجام اسرار این فرقه‌ها را کشف کرده و امتیاز میان حق و باطل را بازیافته و به نوآوریهای سخیف و بی‌بنیاد بدعت‌گذاران واقف و آگاه گردم. پس از آنکه نظام-الماک، غزالی را به بغداد گسیل داشت، شیفتگان علم و دانش از هر سو آهنگ بغداد کردند و در مجالس درس او شرکت جستند با اینحال احساس آرامش نمی‌کرد چه او جویای حقیقت بود و برای درک حقیقت به

۲۵- حنا الفاخوری، خلیل الحجر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالحمید آیتی،

خلوت و تفکر نیاز داشت... او می‌دید در همان لحظاتی که منادی ایمان فریاد کوچیدن از دنیا را بگوش هوش او میرساند. تمایلات دنیوی با پیوندها و زنجیرهای خود، او را به‌مقام و جاه‌طلبی سوق میدهد و در همان اثنا که ندای حقیقت همچون هائفت غیبی گوش دل او را نوازش میداد از دنیا غافل نبود... غزالی بدینسان در نوسان تجاذب میان تمایلات دنیوی و انگیزه‌های آخرت. حدود شش ماه را در حالت دو دلی و تردید سپری کرد، تا سرانجام تصمیم گرفت از بغداد بیرون رود، غزالی بیش از ده سال در انزوا بسر برد و به نگارش آثار خود همت گماشت...» (۲۶)

«آثار غزالی دوگونه است. بعضی از کتب او برای عموم و توده مردم تألیف شده است، یعنی کسانی که ایمان آنها متکی به نقل و خبر و سخن دیگران است و صرفاً از ارشاد دیگران مدد می‌گیرند، لذا غزالی تمام زوایای همه حقایق را در این‌گونه کتب آشکار و منعکس نمی‌سازد، بلکه به‌ارائه پاره‌ئی از حقایق بسنده می‌کند که درخور فهم و متناسب با توانایی فکری آنها باشد و در این مقام به آیه ۱۲۵ سوره نحل توجه می‌کند: ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن یعنی: مردم را بسنجید و با اندرز نیکو و درست به‌راه پروردگار بخوان و آنانرا باروشی سازنده به‌مجادله و مناظره‌گیر و نیز با توجه به‌حیثیت: بالتی خاطبوا الناس علی قدر عقولهم: اتحبون ان یکذب الله رسوله یعنی سخن شما با توده مردم باید متناسب با توانائی عقلی آنها باشد مگر می‌خواهید خدا و رسولش مورد تکذیب آنان قرار گیرد.» (۲۷)

ولی غزالی برای عرفا و اهل معرفت بی‌پرده و آشکارا سخن می‌گفت. از آنچه گذشت اندکی با نظرات و آراء صاحب‌نظران ایران در پیرامون تعلیم و تربیت آشنا شدیم، اکنون برای تفریح خاطر خوانندگان حکایتی از لطایف الطوائف می‌آوریم.

۲۶- سید محمد باقر حجتی، روانشناسی از دیدگاه غزالی، دفتر اول صفحه ۲۹ به‌بعد.

۲۷- همان کتاب، صفحه‌های ۷۱-۷۲.

رفتار فرزندی با پدر خود

«مردی پدر پیر خود را می‌زد، گفتند شرمی بدار، حقوق او را فراموش مکن، گفت همچنان که پدر را برفرزند حتی است، فرزند را نیز بر پدر حق است. گفتند که حق فرزند بر پدر چیست؟ گفت اول آنکه مادر او را از مردم اصیل بخواهد که جمیله باشد که مادر من درم‌خریده است و بدشکل، دوم اینکه باید فرزند را نام نیکو نهاد مرا «برغوث» نام نهاد. یعنی «کیک» دیگر آنکه باید فرزند را در خردسالی به مکتب فرستد... و من یک حرف نمی‌شناسم. دیگر آنکه باید او را در طفلی ختنه کند، پس دامن برداشت و کشف عورت کرد و گفت اینک من چهل ساله‌ام و هنوز «اغلم» یعنی ختنه‌ناکرده...» (۲۸)

اصول تعلیم و تربیت بعد از مشروطیت

تا قبل از طلوع مشروطیت و آشناسدن ایرانیان با فرهنگ غرب اصول تعلیم و تربیت در ایران به‌سبک امروز و مقرون به‌مبانی جدید علمی نبود. در مدارس قدیم که غالباً در دهکده‌هایی در بازارها و سر گذرها و یا در مساجد تشکیل می‌شد، هر یک از طلاب حجره‌یی داشتند. مواد تحصیلی عبارت بود از صرف و نحو عربی، منطق، اصول فقه و حکمت و مانند اینها، تدریس علوم مثبت یعنی فرا گرفتن علوم مثبت و فنونی که برای بهبود زندگی روزمره مردم سودمند است معمول نبود.

الفبا را با اصولی غلط و غیرعلمی به نونهالان و کودکان می‌آموختند و قبل از آنکه کودکان به‌خوبی با الفبا و ترکیب حروف آشنا شوند به کودکان قرآن، گستان، نصاب‌الصبیان، جامع عباسی، ترسل و تاریخ معجم می‌آموختند و چون فراگرفتن زبان و ادبیات فارسی با این اسلوب

الفبا
نصاب‌الصبیان
جامع عباسی
ترسل
تاریخ
معجم

گلوزنبوغ
ابی امیر کبیر
ایم مقام
نادر کرد

غلط و ناهنجار سخت دشوار بود مربیان و مدیران مکتب‌خانه به‌جای آنکه روش تعلیم و تربیت خود را عوض کنند با چوب و فلک نوآموزان را مجبور می‌کردند که مواد تحصیلی را طوطی‌وار حفظ کنند. اعیان و اشراف معلم سرخانه می‌آوردند، بسیاری از کودکان مستعد و زیرک که امکان مالی نداشتند، به علت نبودن مدارس کافی، از تعلیم و تربیت بی‌نصیب می‌ماندند، فی‌المثل میرزا تقی‌خان امیرکبیر چون اشراف‌زاده نبود و پدرش در دستگاه قائم‌مقام سمت آسپزی داشت، نمی‌توانست چنانکه باید تحصیل علم کند، یک تصادف مساعد به «امیر» کمک کرد و سبب شد که نبوغ ذاتی او را قائم‌مقام دریابد، و به تعلیم و تربیتش همت گمارد. «امیر در کودکی ناهار فرزندان قائم‌مقام را می‌برد و در حجره معلمشان می‌ایستاد تا ظروف را بازگرداند، در این فرصت آنچه معلم به آنها می‌آموخت او فرا می‌گرفت، تا روزی قائم مقام به آزمایش پسرانش آمد، هرچه از آنها پرسید نمی‌دانستند، ولی امیر جواب می‌داد قائم‌مقام پرسید: تقی، کجا درس خواندمی؟ گفت: روزها که غذای آفازاده‌ها را می‌برم می‌ایستم و درس معلم را می‌شنوم، قائم‌مقام انعامی به او داد، او نگرفت و گریه کرد، بدو فرمود چه می‌خواهی؟ گفت به معلم بفرمائید درسی را که به آفازاده‌ها می‌آموزد به من هم بیاموزد، قائم مقام را دل سوخت، معلم را فرمود تا به او نیز درس آموخت» (۲۹).

سیرک‌نونی تعلیم و تربیت در غرب

برتراند راسل مراحل تعلیم و تربیت را از تولد نوزاد مورد مطالعه قرار می‌دهد:

همینکه طفل متولد شد «خدمات یک پزشک یا قابله یا هر دو ضروری شناخته می‌شود و هرچند در گذشته تحصیلات برای

۲۹- امیرکبیر، تالیف عباس اقبال، صفحه ۵.

قابله لازم شناخته نمی‌شود، امروز درجه‌ای از مهارت که یک مرجع دولتی آنرا تصدیق کرده باشد ضرورت دارد، در سراسر دوره شیرخوارگی و کودکی، بهداشت تا حدی بر عهده دولت است، حدود دخالت در کشورهای مختلف کم و بیش با دقت در میزان مرگ و میر کودکان و نوجوانان روشن می‌شود، اگر پدر و مادر در وظایف خود خیلی کوتاهی ورزند، دولت می‌تواند کودک را از آنها بگیرد و به‌دست پدرخوانده و مادرخوانده‌ای و یا مؤسسه‌ای بسپارد. کودک در پنج، شش سالگی تحت مسئولیت مقامات آموزشی قرار می‌گیرد و از آن پس تا چند سال مجبور است چیزهایی بیاموزد که به نظر دولت یکایک شهروندان باید بدانند، در پایان این دوره، در غالب موارد بیشتر اعتقادات و عادت‌های ذهنی فرد برای تمام عمرش تثبیت شده است.

در عین حال، در کشورهای دموکراتیک، کودک تحت تأثیرات دیگری هم قرار می‌گیرد که از دولت ناشی نمی‌شوند، اگر پدر و یا مادر کودک اهل سیاست و یا متدین باشند، معتقدات خود را به‌کودک می‌آموزند. کودک همچنان که بزرگ می‌شود، بیشتر و بیشتر به‌سینما و دیگر تفریحات سازمان‌یافته و مسابقه‌ها علاقمند می‌شوند، و اگر نسبتاً هوشمند باشد ممکن است تحت تأثیر مطبوعات قرار بگیرد و از پاره‌ای جهات جهان‌بینی خاصی کسب کند.» (۳۰)

«در زمینهٔ تعلیم و تربیت باید توجه داشت که امکانات افراد برحسب موفقیت اقتصادی و اجتماعی آنها در جامعه فرق می‌کند. امکانات فرزند یک لرد انگلیسی با یک کارگرزاده یکسان نیست، حتی وضع یک نفر روستایی چینی را با یک کارگر

۳۰- برتراند راسل، قدرت، ترجمه نجف دریابندری، انتشارات خوارزمی، صفحه ۱۷۲.

غربی نمی‌توان قیاس کرد. یک روستایی چینی در کودکی مجبور نیست به مدرسه برود اما از سن بسیار پائینی مجبور است کارکند. به علت سختی زندگی و نداشتن بهداشت احتمال مرگش در دوره کودکی از زنده‌ماندن بیشتر است، اگر زنده بماند در انتخاب راه معیشت خود اختیاری ندارد، مگر آنکه بخواهد سرباز یا راهزن شود، یا آنکه خطر مسافرت به یک کشور بزرگ را به‌جان بخرد. رسم و عادات آزادی بسیار ناچیزی در ازدواج برای او باقی می‌گذارد، وقت فراغت تقریباً ندارد و اگر هم می‌داشت هیچ کار خوش‌آیندی نمی‌توانست انجام دهد. همیشه با نان بخور و نمیری زندگی می‌کند و در دوره‌های قحط و غلا (۳۱) بخش بزرگی از خانواده‌اش احتمالاً از گرسنگی خواهند مرد، اگر زندگی برای این مرد سخت است برای فرزندش از این هم سخت‌تر است، در حالیکه در انگلستان شوربخت‌ترین بیکاران زندگی‌شان با قیاس با یک روستایی چینی قرین‌آسایش است.» (۳۲)

در بسیاری جوامع، سنت تعلیم و تربیت مبتنی بر پرورش حس اطاعت است: کودک وظیفه دارد (و شاید وظیفه داشت) که از پدر و مادر خود اطاعت کند، همچنین، زن از شوهر، نوکر از ارباب، رعیت از پادشاه و در مسائل دینی عامی از روحانی، همچنین در سپاه‌ها و فرقه‌های مذهبی، انواع خاص اطاعت وجود دارد، هرکدام از این وظایف، تاریخ درازی، پشت سر دارد.» (۳۳)

۳۱- قحطی و گرسنگی - نایابی.

۳۲- همان کتاب، صفحه ۱۷۴.

۳۳- همان کتاب، صفحه ۱۹۲.

راه انتشار کتب قبل از صنعت چاپ

در دوره قرون وسطی، در شرق و غرب، انتشار کتاب کاری دشوار بود. امروز، از برکت وجود صنعت چاپ انتشار میلیونها نسخه از یک کتاب، بسهولت امکانپذیر است. ولی، در آن روزگار فقط کاتبان و صنف «وراقه» به اینکار میپرداختند. در حدود قرن سوم هجری، در بغداد حدود هزار نفر فقط از راه نوشتن و نسخهبرداری از کتب علمی امرار معاش میکردند. «... وقتی یک کتاب برای نوشتن به یک کاتب واگذار می‌شد، چون او نمی‌توانست در مدتی کم کتاب را به اتمام برساند، آنرا بین عده‌ئی از کاتبان تقسیم می‌کرد. فی‌المثل، یک کتاب را که دارای پانصد صفحه بوده، بین ۵ کاتب تقسیم می‌نمود، و هر یک از آنها، یک صد صفحه آنرا می‌نوشتند. یا اینکه بین ده کاتب تقسیم می‌شد، و هر یک پنجاه صفحه آنرا کتابت می‌کرد، تا اینکه کتاب زودتر به اتمام برسد. اتفاق می‌افتاد، که خریداران یک کتاب بقدری زیاد بودند که، از یک کتاب بایستی پنجاه نسخه، یا یکصد نسخه نوشته شود. در آنموقع یک کتاب پانصد صفحه‌ای را، بین یکصد کاتب تقسیم می‌کردند و به هر یک از آنها پنج صفحه می‌رسید، و هر کاتب پنجاه نسخه یا یکصد نسخه می‌نوشت، و بهر نسبت که نسخه‌ها فراهم می‌شد، روزی چهار پنج نسخه جزوه‌ها را از کاتبان می‌گرفتند و بهم می‌پیوستند و کتابهایی به وجود می‌آوردند و به خریداران می‌فروختند و به این ترتیب، صنف «وراقه» در بغداد بوجود آمده بود.

باید دانست، صنف وراقه برخلاف آنچه که بعداً معروف شد، صنف صحافان نبود، بلکه، در شمار صنف کاتبان به حساب می‌آمد... اگر در قرن چهارم، وراق به صحاف نیز اطلاق می‌شد برای این بود که، وراقها پس از آنکه کتابی را استنساخ می‌کردند، ناگزیر بودند که جزوه‌های آنرا بهم بپیوندند و به حکم حرفه خود، رفته رفته در صحافی

دارای سررشته می‌شدند...» (۳۴) یکی از دانشمندان و متفکرینی که به حکم احتیاج به این کار دشوار تن داده است، «ابن راوندی» است، وی پس از آنکه به شهر بغداد قدم گذاشت، برای امرار معاش نزد «مطلب بصری» رفت و کتابی گرفت، و شروع به استنساخ کرد، و چون گفته مؤلف را با حقیقت مابین دید، در حاشیه کتاب نظر خود را نوشت. روز بعد «مطلب بصری»، به این عمل اعتراض کرد. «... می‌گویند بدبختی مؤلفین کتاب از روزی شروع شد که، دانشمندان از روی احتیاج مجبور شدند که کاتب بشوند و استنساخ کنند، تا آن روز چون کاتبان اهل دانش نبودند و نمیتوانستند بفهمند، آنچه در متن نوشته شده صحیح است یا نه، هرچه می‌دیدند می‌نوشتند و اظهار نظر نمی‌کردند، ولی روزی که دانشمندان کاتب شدند دوران بدبختی مؤلفین شروع شد.» (۳۵)

۳۴- مغز متفکر جهان شیعه، از مرکز مطالعات استراسبورگ، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، صفحه ۱۵۰ به بعد.

۳۵- همان کتاب، صفحه ۱۵۹.

مناظری از زندگی اجتماعی

مراسم و تشریفات زناشویی

نامزدی، عروسی و تشریفات شب زفاف، درهیک از مناطق به صورتی خاص انجام می‌گرفت.

پس از آنکه جوانی، به سائقه ذوق شخصی یا بنا به، توصیه یا اصرار پدر و مادر دختری را برای همسری برمی‌گزید، پدر خود را برای جلب موافقت نزد خانواده عروس می‌فرستاد، در جریان مذاکره، در صورتی که با وصلت موافقت می‌کردند راجع به میزان مهریه مذاکره شروع می‌شد، میزان کابین، برحسب زمان و موقعیت اجتماعی خانواده عروس و داماد فرق می‌کرد و از چند سکه تا صدها هزار سکه طلا تعیین می‌شد.

گاه خانواده‌ها، قبل از عروسی، با رمل و اصطراب از طالع دختر و پسری که قصد ازدواج دارند، اطلاعاتی به دست می‌آوردند، با اینکه طبق نظریه بعضی از فقها، زن و شوهر قبل از تشریفات عروسی حق دارند همدیگر را ببینند، معمولاً به حکم تعصبات مذهبی از این کار خودداری می‌کردند، در نتیجه دونفر بدون هیچگونه سابقه آشنایی به اخلاق و عادات یکدیگر، باهم عقد زناشویی می‌بستند.

در فاصله بین ازدواج و نامزدی، از طرف خانواده دختر و پسر تدارکات و مقدمات عروسی فراهم می‌شد، خانواده عروس جهیزیه دختر

خود را تهیه می‌کردند، و خانواده داماد نیز، اثاث منزل و مایحتاج زندگی را فراهم می‌آوردند، باینکه برگزاری مراسم جشن عروسی، در هر موقع و در هر فصل امکان‌پذیر بود، ولی معمولاً خانواده‌ها، مراسم جشن عروسی را در روزهای معینی از سال برگزار می‌کردند و بدون مراجعه به تقویم و مشورت با روحانیان، به این کار دست نمی‌زدند.

نه تنها اعیان و اشراف، بلکه پیشه‌وران و حتی افراد طبقه سوم، عده کثیری را برای شرکت در جشن عروسی دعوت می‌کردند. بعضی از پیشه‌وران به حکم سنت و سابقه، تمام افراد صنف خود را دعوت می‌کردند، و گاه در پایان جشن، قرضی گران به‌گردن آنها باقی می‌ماند.

اشراف و شاهزادگان، جشنهای شاهانه برگزار می‌کردند و در جریان آن قدرت مادی خود را به رخ مردم می‌کشیدند.

در شبهای قبل از عروسی، جنب و جوش و فعالیت زیادی در خانه میزبان دیده می‌شد، خانواده عروس، دختر را به حمام می‌بردند، به بدن او روغنهای معطر می‌مالیدند، مشاطه به آراستن موهای او می‌پرداخت، با مشک و عنبر او را و گونه‌هایش را بزک می‌کردند، مژه و ابروانش را با مهارت می‌آراستند، چشمهایش را با سرمه درشت جلوه می‌دادند، ناخنهایش را حنا می‌بستند. در شب عروسی، پس از غروب آفتاب، داماد، همراه بستگان، دوستان و کلیه مدعوین با ساز و دهل به خانه عروس رهسپار می‌شد، در آنجا تشریفات رسمی عروسی، یعنی قبالة ازدواج زن و شوهر آینده تنظیم می‌گردید، در سالنی که برای انجام این مراسم در نظر گرفته شده بود، آینه و قرآن می‌گذاشتند و پس از آمدن ملا (یا سردفتر) و دو شاهد سوگند خورده، ملا یا قاضی، به ثبت واقعه ازدواج در برابرشهود و خانواده زوجین مبادرت می‌کرد، قبل از اقدام به ثبت، از عروس سؤال می‌کردند که با مهر تعیین شده حاضر به ازدواج هست یا خیر، پس از آنکه سه‌بار سؤال تکرار می‌شد، عروس با آرامی موافقت خود را اعلام می‌کرد، بعد از داماد می‌پرسیدند آیا به این ازدواج رضایت دارد، و حاضر است

مهریه معین را بپردازد ، پس از موافقت طرفین واقعه ازدواج ثبت می‌شد و طرفین امضا می‌کردند، سوره‌ی قرآن خوانده می‌شد و مراسم و تشریفات رسمی عروسی پایان می‌یافت.

در این هنگام، برحسب خصوصیات هر محل، برسر عروس ، نمک، آرد، برنج، لوبیا و یا سکه‌های نقره و طلا می‌ریختند، سپس نوازندگان، با چنگ و دف و ساز و طنبور به رقص و نوازندگی می‌پرداختند ، بعد خواننده‌ی طبق سنن محلی با آوازی خوش به عروس و داماد تهنیت می‌گفت و برای آنان سعادت و موفقیت می‌طلبید.

در این موقع، عروس را می‌آوردند و حاضران شادی می‌کردند و شیرینی می‌خوردند و او را به منزل داماد رهبری می‌کردند و داماد، درحالی که بر اسبی سوار بود به پیشواز عروس می‌آمد و عروس را با تخت روان ، شادی‌کنان به خانه داماد می‌بردند و جهیزیه عروس از قبیل، قالی، رختخواب، تختخواب و انواع اسباب وسایل زندگی را با قاطر و وسایل دیگر به منزل داماد می‌بردند. مهمانان ، در خانه داماد شام می‌خوردند و پس از ساعتی چند مراجعت می‌کردند . در شهرهای بزرگ، گاه عناصر ولگرد و طفیلی‌ها، با تغییر لباس و انواع حيله‌ها خود را در شمار مدعوین جا می‌زدند تا از این خوان گسترده چون دیگران بهره‌مند شوند.

سوگواری

همانطور که عروسی، تابع تشریفات و سنن معینی بود، در مرگ عزیزان و سوگواری آنان مراسمی معمول بود، پس از تشییع جنازه ، که معمولاً به سرعت انجام می‌گرفت، متوفی را در مکانی به خاک می‌سپردند . هنگام تشییع جنازه، اگر متوفی در شمار اشراف و بزرگان بود ، او را در تخت روان می‌گذاشتند، و با تشریفات او را تا گورستان مشایعت می‌کردند. و اگر مرده از بینوایان و مستمندان بود، وی را در تابوت چوبین که چهار

عاشق و دلدار
و طفیلی عروسی

دستگیره داشت، می‌نهادند و مردم بدون توجه به مقام و موقعیت اجتماعی متوفی تابوت او را با دست حمل می‌کردند و با صدای بلند، «الله اکبر» می‌گفتند و صلوات می‌فرستادند.

زنان نیز، برخلاف مقررات مذهبی در تشییع جنازه شرکت می‌کردند و با ندبه و زاری و کندن مو، وضعی دلخراش پدید می‌آوردند، پس از انجام دعا و نماز میت، مرده را به غسلخانه می‌بردند، پس از تطهیر و شستشو او را در پارچهٔ پنبه‌یی می‌پوشانیدند. و جسدش را در قبر می‌نهادند و آجری زیر سرش می‌گذاشتند و با آجر اطراف جسد بالا می‌آوردند و سپس با خاک قبر را پر می‌کردند. جز در مواقع بحرانی، و شیوع امراض ساری و مرگ و میرهای عمومی، برای هر یک از مردگان قبری جداگانه می‌کنند. گاه مقبره‌های افراد بزرگ و نامدار را با بنای آجری و مجل مشخص می‌کردند و روی سنگ قبر، نام متوفی، مدت عمر، خصوصیات اخلاقی و آثار وجودی او را ذکر می‌کردند.

غسل
نارنجبراز

بعضی از صوفیان و صاحب‌دلان، در مرگ عزیزان خود نی می‌زدند و سرود می‌خواندند «صلاح‌الدین زرکوب» که خلیفهٔ «جلال‌الدین محمدمولوی» بود وصیت کرد که آیین عزا در جنازهٔ او مجری ندارند، و او را برخلاف سنت زمان با ساز و سماع به خاک سپارند.

«سلطان ولد» در ولدنامه، راجع به این وصیت چنین می‌گوید:

دهل آرید و کوس باد فززن	شیخ فرمود، در جنازهٔ من
خوش و شادان و مست دست افشان	سوی گورم برید رقص کنان
شاد و خندان روند، سوی لقا	تا بدانند کاولیای خدا
چون رفیقش نگار خوب کش است	اینچنین مرگ با سماع خوشست

از قرون وسطی، عصر پنجشنبه اکثر مؤمنین یک سوره قرآن، برای مردگان می‌خواندند و به مردم و عابریین نقل و نبات می‌دادند، تا از این راه روح میت مشمول رحمت الهی گردد.

در حقیقت زیارت اهل قبور، برای مردم میانه حال آن دوران که کمتر

وسایلهایی برای وقت گذرانی داشتند نوعی تفریح به شمار می‌رفت، پیران و جوانان همفکر و هم‌افق، شبهای پنجشنبه در آرامگاه پدران خود جمع می‌شدند، و پس از خواندن ادعیه و تقسیم نقل و نبات میان مردم، ساعتها از عمر خود را با تخمه شکستن، پرحرفی و غیبت از این و آن سپری می‌کردند.

تفریحات و سرگرمی های مردم

مطالعه در زندگی تفریحی و سرگرمی ایرانیان در دوران بعد از اسلام، بدون در نظر گرفتن وضع اجتماعی و اقتصادی مردم، امکان‌پذیر نیست، مدارک و اسناد تاریخی نشان می‌دهد که چه در دوران پیش از اسلام و چه در دوره بعد از اسلام، اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران، یعنی طبقه وسیع کشاورزان و پیشه‌وران، در نتیجه استثمار شدید فئودالها و بعضی از مقامات و مأموران ستم‌پیشه دیوانی، به زحمت می‌توانستند وسایل و مواد اولیه زندگی را تأمین کنند، به این ترتیب برای آنان که غذای کافی نمی‌خورند، و تأمین مالی و جانی ندارند و در خانه و کاشانه مناسبی زندگی نمی‌کنند، ممکن نیست مسائل فرعی زندگی، یعنی امور تفریحی که در درجه دوم و سوم اهمیت قرار دارند، مطرح شود و مورد توجه قرار گیرد.

در مقابل اکثریت، اقلیت فرمانروا، یعنی امرا، خلفا، صدور و حکمرانان، شاهزادگان، فئودالها، اشراف، تجار و بازرگانان و کسبه و پیشه‌وران شهری کمابیش به امور تفریحی توجه مخصوص داشتند، «شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر» در یکی از اشعار فارسی خود، به بعضی از تفریحات و تعیشات دوران خود (نیمه دوم قرن چهارم هجری) اشاره می‌کند، و می‌گوید:

کار جهان، سراسر آز است یا نیاز

من پیش دل نیارم، آرزو نیاز را

من، بیست چیز را به جهان برگزیده‌ام
تا هم بدان گذارم، عمر دراز را
شعر و سرود و رود و می خوشگوار را
شطرنج و نرد و صیدگه و یوز و باز را
میدان و گوی و بارگه و رزم و بزم را
اسب و سلاح و جود و دعا و نماز را (۳۶)

تقریحات سالم در دوران بعد از اسلام

«عنصرالمعالی»، در باب بیست و هفتم «قابوس نامه»، ضمن اندرز به فرزند خود، می‌گوید: «اسب سواری و راه استفاده از سلاحهای مختلف را فراگیرد، چنانکه پدر او چنین کرد، و در سن ده سالگی به او شنا کردن... سواری، زوبین و تیرانداختن و نیزه باختن و کمند افکندن و هرچه در باب فروسیت و رجولیت بود...» به وسیله آشنایان به این فنون به فرزند خود باید آموخت. به نظر عنصرالمعالی: «هر هنری و فضلی روزی به کار آید، پس در فضل و هنر آموختن تقصیر نباید کرد.» (۳۷)

اکثر متفکرین و صاحب‌نظران ایران، به لزوم تفریح و تفرج توجه کرده و معتقد بوده‌اند، که در تمام ساعات روز، نباید به امور جدی و خسته‌کننده پرداخت، بلکه برای دفع ملال و رفع خستگی، باید ساعتی چند از اوقات شبانه روز را با تفریح و تفرج سپری کرد، فردوسی می‌فرماید:

زمانی سوی گوسفندان شویم

ز بازیدن و لهو، خندان شویم

«سعدی استاد سخن و مردم شناس نامدار ایران، در مقام اندرز به

۳۶- لباب‌الالباب، عوفی، صفحه ۳۰، جلد اول.

۳۷- قابوسنامه، صفحه ۱۳۴.

محصلین و دانش‌آموزان و دانشجویان، مکرر از لزوم توجه به امورتفریحی سخن می‌گویند :

زمانی درس علم و بحث و تنزیل

که باشد ، نفس انسان را کمالی

زمانی شعر و شطرنج و حکایت

که خاطر را بود ، دفع ملالی

«سعدی» در گلستان می‌گوید: «... باری، به حکم تفرج، با تنی چند

از خاصان، به مصلاى شیراز بیرون رفت...»

در جای دیگر از گلستان می‌خوانیم: «... پسر گفت : ای پدر ، فواید

سفر بسیار است، از نزهت خاطر... و تفرج بلدان و مجاورت خلان...»

«نظامی» معتقد است که در بازی و تفریح، نباید از حد اعتدال گذشت:

عمر به بازیچه بسر می‌بری

بازی از اندازه بدر می‌بری

قبل از آنکه از تفریحات سالم بزرگ سالان، سخنی به میان آید، از

بازیها و تفریحات کودکان که قسمتی از زندگی روزمره آنان را تشکیل

می‌دهد، سخن می‌گوییم .

قسمتی از فلکلور هر قوم ، عبارتست از بازیها، رقصها ، افسانه‌ها

و آهنگهای موسیقی و ترانه‌ها و لغات و امثال و کنایات محلی آنها ، با

مطالعه دراین پدیده‌ها می‌توان کمابیش به حدود تمدن و ذوق و هنر و پدیده

رشد فکری و عقلی مردم هر شهر و دیاری پی‌برد.

به عنوان نمونه، قسمتی از بازیهای محلی «گناباد» را به اختصار

ذکر می‌کنیم: چچل چچل (بازی کودکان) غایم موشک، خانه نشان. عمو

زنجیرباف، گرگم وگله می‌برم ، گرگم به‌هوا، گوشه بازی، نون بیارکباب

ببر، بازی دستمال، سنگ چق چق، شاه تنبک (بازی دختران)... قاپ

بازی (نوعی قمار) لپربازی... حسن حسنک، ملاملا، باقلی بچند من و

بازیهای محلی

دهها بازی دیگر.» (۳۸)

اسباب بازی کودکان ، در قرون وسطی، برخلاف امروز چندان متنوع و گوناگون نبود، در داراب نامه طرسوسی، هرگز از داراب سؤال می‌کند: «از این بازیچه‌هایی که، مرکودکان را به‌کار آید، از دهل و بوق و گرونچه و اسب چوبین تراچه باید بخرم.» (۳۹)

کشتنی گرفتن و زورآزمایی

یکی از ورزشهای موردعلاقه مردم در دوران بعد از اسلام است، و مردم از شرکت در مسابقات، و مشاهده زورآزمایی دو قهرمان لذت می‌بردند، گاه بعضی از قهرمانان، با حیوانات زورمند دست و پنجه نرم می‌کردند، چنانکه مردی به‌نام «ازهر» که ستوربان یعقوب بود، در برابر رسول‌خلیفه، دو گاو را ازپای درآورد و مورد تشویق یعقوب قرار گرفت. (۴۰)

پدر سبکتکین، پهلوان نامداری بود، و زور بازوی او به حدی بود که استخوان پای اسب را بادست می‌شکست و در کشتنی گرفتن و سواری نیز آیتی بود. (۴۱)

غیر از کشتنی، اسب‌دوانی، شنا، شکار، چوگان‌بازی و تیراندازی نیز مورد علاقه مردم بود.

علاوه براین «جرید» نوعی جنگ تن به تن بود که سواران مسلح در برابر یکدیگر قرار می‌گرفتند، و اقدام به تیراندازی می‌کردند، گاه امرا، نجیب زادگان، افسران و سربازان به این بازی می‌پرداختند و در هرشهر

۳۸- برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع به مجله سخن، سال ۱۳۳۱، شماره ۲، صفحه ۱۱۷ و

شماره ۳ صفحه ۱۹۴ و سال ۳۲ شماره ۵، صفحه ۳۶۵.

۳۹- داراب‌نامه طرسوسی، به‌اهتمام دکتر ذبیح‌اله صفا، جلد ۱، صفحه ۱۴.

۴۰- نگاه کنید به کتاب یعقوب لیث، از دکتر باستانی پاریزی، صفحه ۱۲۳.

۴۱- در پیرامون تاریخ بیهقی، به‌اهتمام سعید نفیسی، صفحه ۲۹، جلد اول.

بزرگی یک یا چند میدان ، برای اینگونه بازیها در نظر می‌گرفتند.
«ابن جبیر» مکرر در سواد دمشق، و در جوار برج و باروی قلعه -
السلطان ناظر مسابقاتی از این قبیل بود. و می‌گوید که عده کثیری از مردم
با شور و شوق فراوان ، به تماشای آن می‌پرداختند.

مسابقه‌های اسب دوانی نیز بسیار معمول بود، عده زیادی از مردم،
به نظاره مسابقه و شرط بندی روی فلان یا بهمان اسب، در میدان‌های
مخصوص جمع می‌شدند ... (۴۲)

در تاریخ «ابوالفضل بیهقی» از قهرمانی‌های مسعود ، پسر سلطان
محمود یاد شده است: «... هم بدان روزگار جوانی و کودکی ، خویشتر را
ریاضت‌های کردی، چون زور آزمودن ، و سنگ‌گران برداشتن و کشتی
گرفتن... در روزهای سخت صعب... پای در موزه کردی برهنه ، در چنان
سرما و شدت ، و گفتی: برچنین چیزها خوی باید کرد... همچنین به‌شکار
شیر رفتی و نگذاشتی که کسی از غلامان و حاشیه او را یاری دادندی، و
از آن چنین کردی که چندان زور و قوت داشت که اگر سلاح بر شیر زدی و
کار نیامدی، به مردی و مکابره شیر را بگرفتی و پس به زور وی را
بکشتی.» (۴۳)

در کتاب «سمک عیار» نیز به تفریحات سالم و سودمندی که به
نوجوانان می‌آموختند، اشاره شده است:

خورشید شاه ، پس از آنکه در خواندن و نوشتن، پیشرفتی حاصل
کرد، به فرمان مرزبان شاه ، مقرر گردید از دهسالگی به بعد «... او را
ادب میدان‌داری آموزند، ادب سواری و گوی و حلقه و نیزه و کمان و عمود
و کمند و تک معلق و آشناه و کشتی و ملاعبی و شطرنج ، چنانکه در جمله
سرآمد بود.» درهمین کتاب نوشته شده که این جوان را از ۱۷ سالگی ،

۴۲- زندگی مسلمانان در قرون وسطی، نوشته دکتر علی مظاهری، ترجمه مرتضی راوندی،
صفحه ۲۷۵.

۴۳- خواجه ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، به‌تصحیح دکتر علی‌اکبر نیاض، صفحه ۱۲۵.

به شکار حیوانات ترغیب می‌کردند و «ازبهر شکار، بازان و شاهین و چرخ و یوز و سگ و آنچه بدین ماند بسیار داشتی.» (۴۴)

در کتاب جهانگشای جوینی، (تاریخ تألیف ۶۵۸)، ضمن توصیف اعمال و احوال اوکتای قآن، از دوتن کشتی‌گیر همدانی که بر اثر هنر خود، مورد عنایت خان قرار گرفته‌اند، مطالبی بیان کرده و به کشتی‌گیران عراق و خراسان، که در آن وقت در پهلوانی شهرت داشتند، اشاره می‌کند.

در برابر اقلیت منحرف، اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران، از قدیم-ترین روزگاران به مسائل اساسی زندگی، توجه مخصوص داشتند. و برای آنکه در میدان زندگی، قرین سعادت و نیکبختی باشند، نه تنها در امور معاشی و اجتماعی سعی و تلاش کافی می‌کردند، بلکه، به فعالیت‌های درجه دوم حیاتی، یعنی به مسأله ورزش، تفریح و تفرج و امثال این امور نیز، توجه و عنایت فراوان داشتند.

تفریحات گوناگون

ورزش، فعالیت‌های هنری و تفریحات سالم پس از اسلام، چندی راه فراموشی سپرد، اعراب به اقتضای محیط نشو و نما، خود مردمی جنگجو، و خشن بودند. شعر و شاعری بیش از هر چیز محرک احساسات و عواطف آنان بود، به قول کلمان هوارت*، عرب شناس معروف: «طبیعت به عرب بادیه‌نشین چهار چیز عطا کرده است: شتر، خیمه، شمشیر و شعر.» اسب سواری و تیراندازی نیز، بعدها مورد توجه مسلمین قرار گرفت.

* ۴۴- سمک عیار، به اهتمام دکتر پرویز خانلری، صفحه ۹.

* C. Huart

درحالیکه در ایران باستان ، به سلامت بدن و فعالیتهای ورزشی توجه بسیار می‌شد و مذهب زرتشت برای توفیق در فعالیتهای گوناگون اقتصادی و اجتماعی، مردم را از تنبلی و تن‌آسائی برحذر داشته بود.

ورزش- «دردین زرتشت، ناخوشی منسوب به اهریمن است و بواسطه او، وارد تن ومایه اختلال مزاج میشود، از اینرو وظیفه هرایرانی بود که بر ضد اهریمن کار و تلاش کند، و تندرستی و سلامتی را در سایه سعی و عمل پایدار سازد.

در اوستا، از خداوند، سلامتی و تندرستی و زورمندی خواسته شده، چنانکه مثلا در یشتها آمده است: «بشود که تو ای سروش مقدس زیبا ، به مرکبهای ما قوت و به بدنهای ما صحت بخشی، تا بتوانیم دشمنان خود را از دور کشف نمائیم و هم‌آوردان را رانده ، دشمنان بداندیش کین‌توز را به یک ضربت شکست دهیم .» (۴۵)

و در کتاب دینکرد، ارتباط و وابستگی تن و روان به این نحو تصریح گردیده است:

چون ما دارای جسم و روح هستیم، باید قوای جسمانی و روحانی خود را حفظ و تقویت کنیم . اگر قوای روحانی ضعیف گردد، قوای جسمانی نیز نقصان پذیرد و اگر قوای جسمانی مختل شود، روح متأثر خواهد شد، پس باید سعی کرد که هر دو، قوی و سالم بماند. (۴۶)

بنابراین نیاکان ما معتقد بودند که ، عقل سالم در بدن سالم است و برای پرورش تن و تأمین سلامتی و ایجاد دلاوری و سلحشوری و جوانمردی، انواع ورزش را به اطفال می‌آموختند براساس آموزشها و تعلیمات شاهنامه و بطوریکه از زوایا و گوشه و کنار تألیفات هردوت و گزنفون و استرابون و دیگر اسناد یونان باستان برمی‌آید این ورزشها عبارت بود از، اسب سواری، تیراندازی، شکار، چوگان بازی، ژوبین‌اندازی، شنا و

۴۵- یشتها، جلد اول، صفحه ۵۰۱.

۴۶- اخلاق ایرانیان باستان ، صفحه ۷۶.

جز اینها» (۴۷)

چنین گفت با لشکر نامجوی که میدان شما را ، و چوگان و گوی
بفرمود تا تخت زرین نهند بمیدان پرخاش ژوبین نهند

فردوسی

هرودوت مینویسد: ایرانیان از پنج سالگی تا بیست سالگی بفرزندان خود، اسب سواری و تیراندازی و راستگویی می آموزند. و گزنفون در کورسنامه میگوید: کودکان فارسی، از خرد سالی کمان کشیدن و تیر - انداختن می آموزند و این ورزش تا شانزده و هفده سالگی پایدار است. (۴۸)

«فردوسی در شاهنامه درموارد مختلف به ارزش نیرو و نتایج ورزش اشاره می کند:

ز نیرو بود مرد را راستی ز سستی کژی آید و کاستی
به گفته فردوسی، در عهد اردشیر اول، تعلیم و تربیت نظامی و فرا -

گرفتن فنون جنگی برای عموم طبقات ضروری بوده است:

بدرگاه چون گشت لشگر فزون فرستاد بر هر سوئی رهنمون
که تا هرکسی را که دارد پسر نماند که بالا کند بی هنر
سواری بیاموزد و رسم جنگ به گرز و کمان و به تیر خدنگ
چو کودک زکوشش به نیرو شدی بهر جستنی بر ، بی آهو شدی
نوشتی عرض نام و دیوان اوی بیاراستی کاخ و دیوان اوی
چو جنگ آمدی نورسیده جوان برفتی ز درگاه با پهلوان

در شاهنامه فردوسی، مکرر از مجالس «بزم» و میدانهای رزم، و راه و رسم جنگاوری و پهلوانی، سخن به میان آمده است .

تهمنن ببردش به زابلستان نشستگهی ساخت در گلستان
سواری و تیر و کمان و کمند عنان و رکیب و چه و چون و چند
ز داد و ز بیداد و تخت و کلاه سخن گفتن و رزم و راندن سپاه

۴۷- تاریخ فرخنگ ایران، دکتر عیسی صدیق، صفحه ۶۵ به بعد.

۴۸- به نقل از آموزش و پرورش در ایران باستان، تالیف دکتر علیرضا حکمت.

نشستنگه و مجلس و می‌گسار همان باز و شاهین و یوز و شکار
هنرها بیاموختش ، سر بهسر بسی رنج برداشت ، کامد ببر

تفریحات قبل از اسلام

بطوریکه از تاریخ کریستن سن برمی‌آید، طبقات ممتاز در ایران عهد ساسانیان، به امور تفرنی و ذوقی توجه داشتند. آلات موسیقی در آن دوره عبارت بود از چنگ، ون، گیتار، طنبور، بریط، نای و دمبک و مانند آن. و درباره بهترین بازی‌ها از چتربازی، تیراندازی، طاس‌بازی، بندبازی، سپربازی، زین‌بازی، گوی‌بازی، میل‌بازی، نیزه‌بازی، تیربازی، شمشیر-بازی، دشنه‌بازی، گرزبازی، شیشه‌بازی، کپی‌بازی، کرمیل‌بازی و گهواربازی سخن به‌میان آمده است. (۴۹)

اعراب اسب دوانی و تیراندازی را از این‌جهت که در کار جنگ و جهاد سودمند است، مباح می‌شمردند، نویسنده راحة‌الصدور، با استناد به‌اخبار و احادیث می‌نویسد: «... پس هیچ بازی نشاید که کند، الا چیزی که مصلحتی را بود، چون: تیرانداختن و اسب دوانیدن و از آن سبب حالست که سبب غزو کافرانست و جهاد، پس رسول (ص) آنرا روا داشت...» (۵۰) ولی این دوران رکود و سکون چندان نپائید از دوره‌ی بنی‌امیه به‌بعد اعراب نه‌تنها تعالیم مذهبی را فراموش کردند بلکه، در راه امور تفریحی و لهو و لعب راه افراط و زیاده روی پیش گرفتند تا جائیکه بشماربرد از روی تمسخر و سرزنش بمهدی خلیفه عباسی و جامعه‌ی عرب می‌گوید:

«... صناعة خلافتکم یا قوم‌فالتمسوا خلیفة الله بین الزق والعود، یعنی: ای عربها خلافت شما تباه شد، زیرا خلیفه خدا را می‌توانید در میان دو چیز بنگرید: یکی مشک شراب و دیگری ساز و عود...» (از کتاب تاج جاحظ).

۴۹- ساسانیان، کریستن‌سن، صفحه ۳۳۶ به‌بعد.

۵۰- راحة‌الصدور راوندی، به تصحیح محمد اقبال و مینوی، صفحه ۴۲۹.

جرجی زیدان مینویسد: منصور خلیفه عباسی، طنپور را بر سر نوازنده‌ی آن فروگرفت «... اما هنوز چهل سال از مرگ او نگذشته بود که سرای خلیفه، نمایشگاه ساز و رقص و آواز شد، به قسمی که سیصد کنیز در کاخ هارون فقط به ساز و آواز می‌پرداختند...» (۵۱)

پروفسور ر. لوی، محقق انگلیسی می‌نویسد: «گذشته از موسیقی و آواز، سرگرمیهای دیگری که نویسندگان عرب می‌گویند از ایران به عربستان و دنیای اسلامی راه یافته‌اند، عبارتند از: چوگان‌بازی، شطرنج و تخنه‌نرد - گفته می‌شود، هارون الرشید، نخستین خلیفه‌یی بود که چوگان‌بازی کرد، ولی قرن‌ها قبل از زمان وی، چوگان‌بازی یکی از مواد برنامه‌ی تعلیم و تربیت نجیب‌زادگان ایرانی بود، ابن‌قتیبه نویسنده معروف عرب از یک کتاب قدیمی ایرانی به‌نام دستور چوگان، برای پادشاهان، یاد می‌کند و می‌گوید: فصلی در این کتاب برای ذکر قواعد و مقررات و تشریفات بازی بود، و دستورهائی هم برای خود بازی داشته است، به‌اشخاص تازه کار تعلیم داده شده است که چگونه چوگان بر دست گیرند و اسب برانند و بخصوص در باب آداب معاشرت و تشریفات، توصیه بسیار شده است، مثلاً اگر چوگان بازیکن، به گوی بخورد، نباید با شلاق به گوی بزند، هرگز نباید گذارد چوگان زمین را شخم بزند یا پای اسب را مجروح کند. باید بسیار دقت شود که در نتیجه تصادم اسبها به‌هم، هیچیک از بازیکنان خودی یا حریف آسیب نبینند، کج خلقی و بدحرفی و لعن و دشنام از ادب بدور است، نباید گوی را... بی‌جهت از میدان خارج ساخت. بالاخره باید برای تماشایان جای معینی در میدان منظور گردد، عرض میدان مخصوصاً ۶۰ ذراع معین شده تا برای آنها هم جا باشد. (۵۲)

۵۱- جرجی‌زیدان، جلد دوم، صفحه ۱۵۷ به‌بعد.

۵۲- میراث ایران، صفحه ۱۱۸ به‌بعد.

فعالیت‌های ورزشی در ایران

ابوبکر ربیع‌بن احمد اخوینی تجاری، مؤلف کتاب مهم و معروف هدایة‌المتعلمین (در طب) که به تقریب در اواسط قرن چهارم هجری می‌زیسته و از پرورش یافتگان مکتب محمدبن زکریای رازی بوده است، فصلی در ورزش، زیر عنوان «فی‌الریاضه» دارد و ورزش یا ریاضت را بدین‌سان تعریف می‌کند: «ریاضت آنگاه بود که مردم خویش را رنجه کنند و چون مانده (یعنی خسته) خواهد گشتن، اندر ساعت آن رنج بجای ماند، (گذارد) فاما اگر بیش بود از این مقدار یا کم بود از شمار، ریاضت نبود». به‌نظر مؤلف، ورزش مجموع فعالیت‌هاییست که برای خسته کردن بدن انجام می‌شود، ولی در این کار رعایت اعتدال ضروری است. آنگاه دربارهٔ اقسام ورزش و بازی می‌نویسد: «و این حرکت که ورا ریاضت خوانند، یا تنها بود بی‌یار، چون راه رفتن به‌شتاب و دویدن و سنگ برگرفتن، کمان‌کشیدن و گوی زدن، تیرانداختن و طباطب اعنی پهنه باختن و شمشیر باختن و آنچه بدین ماند و آنچه با یار بود، چون کشتی گرفتن و سکندرزدن و کنده جستن و فارح بودن.»

توضیح: طباطب به‌معنی تختهٔ گوی‌بازی (ناظم‌الاطباء) و پهنه آمده است و آن نوعی از چوگان است و سرش مانند کفچه و گوی را در آن نهاده و در هوا اندازند.

فرخی در مورد پهنه باختن چنین می‌گوید:

نامه نویسد بدیع و نظم کند خوب تیغ زند نیک و پهنه باز و چوگان
پهنه‌بازی و کمنداکنی و چوگان‌باز
ناوک اندازی و زوبین‌فکن و سخت کمان (۵۳)

۵۳- مجله سخن، دوره هیجده، شماره هفت، آذرماه ۱۳۴۷، صفحه ۷۰۹ از تنبغات استاد فقید پروین گنابادی.

انواع ورزش

در قرن چهارم و پنجم ورزشهای گوناگونی در بین جوانان رایج بود. پادشاهان آل بویه به امر ورزش توجه داشتند و ورزشکاران را تشویق می‌کردند. در کتاب حکایة ابی‌القاسم (ص ۱۰۷) نام سیزده نوع شنا ذکر شده است، از میان پادشاهان غزنوی، سلطان مسعود خود از ورزشکاران بنام بود و به ورزشهای سنگین و کشتی گرفتن و برداشتن وزنه‌های سنگین و مخصوصاً به شکار دلبستگی داشت. ابن‌سینا، در کتاب «قانون» هنگام بحث از بهداشت و نیرومندی می‌گوید: باید با وسایلی از جمله ورزش، تن را نیرومند سازیم و غذای کافی بخوریم تا از گزند بیماری مصون باشیم. سپس یادآور می‌شود که برای هرکس نوعی ورزش لازم است و برای تقویت هر عضو و عضله‌یی، حرکات مخصوصی ضرورت دارد. اینک چند نوع از ورزشهایی که ابن‌سینا شرح داده است.

۱- کشتی که چند نوع بود و شدیدترین آن «مباطشه» نامیده می‌شد و شبیه به کشتی کج امروز بود، در این کشتی دو حریف بسختی به یکدیگر حمله می‌کردند، نوع دیگر این بود که هریک از دو طرف دست خود را در کمر دیگری حلقه می‌کرد و کسی برنده بود که بتواند خود را رها سازد یا حریف را بزانو درآورد، دیگر آنکه طرفین با سینه زور آزمائی می‌کردند، دیگر آنکه یکی گردن دیگری را می‌گرفت و به پائین می‌کشید، یکی دیگر آنکه هریک پای خود را در پای حریف می‌پیچید.

۲- راه‌پیمائی و تندروی (یا دویدن).

۳- تیراندازی و زوبین‌افکنی.

۴- چوبی یا چیز دیگری را در ارتفاع معینی قرار می‌دادند و در حال جستن به آن آویزان می‌شدند.

۵- جست و خیز با دو پا.

۶- بر روی دوپا ایستادن و دو دست را به جلو و عقب کشیدن و به

سرعت حرکت دادن.

۷- شمشیربازی همچنین بازی با نیزه (به این نحو که نیزه را با پرتاب از حلقه‌ای بگذرانند، یا نیزه‌دار در حال تاخت با اسب حلقه را با نیزه برآید.

۸- اسب و شترسواری و برعماری و چرخ برآمدن.

۹- ورزش میدانی به این ترتیب که ورزشکار دو و میدانی تا آخر میدان می‌دود، سپس به سرعت به عقب برگردد و همواره مسافت را کوتاه کند تا در دور آخر در وسط میدان قرار گیرد.

۱۰- چوگان‌بازی با گوی بزرگ و کوچک.

۱۱- ورزش با طباطب یا تمتاب که نوعی چوب پهن بود و با آن گوی را می‌زده‌اند.

۱۲- اسب‌دوانی از ورزشهای قدیمی و مانند شناکردن مورد تأیید اسلام قرار گرفته است. سبق و رمایه، یعنی اسب‌دوانی و تیراندازی در فقه اسلامی عنوانی مخصوص دارد.

۱۳- جاعوض کردن، به این نحو که دو نفر با سرعت و جست و خیز به طرف عقب و جلو، جای خود را با یکدیگر عوض کنند.

۱۴- ورزش با سوزن، به این ترتیب که ورزشکار دو سوزن بزرگ در طرف راست و چپ خود به فاصله یک و جب به زمین فرو می‌برد، سپس با سرعت بسیار زیاد جای سوزنها را عوض می‌کرد.

۱۵- ورزشهایی که برای تقویت دست و پا معمول بوده است.

۱۶- تقویت سینه و اعضاء تنفس به وسیله فریاد کشیدن یا تند حرف زدن.

ابن‌سینا معتقد است: «هر طبیعتی به یک نوع ورزش نیاز دارد و فعالیت‌های ورزشی باید در اوقات معینی صورت گیرد، وی از مشت و مال (ماساژ) و کیفیت استحمام و شستن‌شو با آب سرد به تفصیل سخن گفته است.» (۵۴)

ابوبکر اخوینی (از پزشکان قرن چهارم) ، که قبلاً از او یاد کردیم نیز انواع ورزشهایی که به حال بدن سودمند است ذکر کرده است از جمله: تند راه رفتن، دویدن، سنگ گرفتن، کمان کشیدن، گوی زدن، تیراندازی، پهنه باختن (نظیر چوگان بازی و گوی بازی است)، شمشیربازی، کشتی-گرفتن، سکندرزدن، کنده جستن و انواع دیگر . (از هدایة المتعلمین، ص ۱۷۲ به بعد).

تفریحات

ویل دورانت درباره تفریحات و سرگرمی مردم آن دوران می نویسد: «مهمترین وسیله سرگرمی سور و مهمانی و شکار و مغالزه با زنان و شعر و موسیقی و آواز بود، طبقات پائین تر، خروس بازی و بندبازی و شعبده بازی و خیمه شب بازی را نیز به سرگرمیهای خود افزوده بودند...» از کتاب تانون ابن سینا، معلوم شد که در قرن دهم میلادی، مسلمانان تقریباً همه بازیهای ورزشی را از مشت زنی و کشتی گیری و دو و تیراندازی و نیزه پرانی و حرکات نرمشی و شمشیربازی و اسب سواری و چوگان بازی و وزنه برداری و اتسام مختلف گوی بازی داشته اند، چون برد و باخت حرام بود، بازی ورق و مهره بازی کم بود، تخته نرد رواج داشت و شطرنج مباح بود. مسابقه اسب دوانی رواج داشت و مورد حمایت خلفا بود، به گفته مورخان یک بار چهار هزار اسب در یک مسابقه شرکت داشت، و شکار حیوانات خاص اشراف بود...

سپس ویل دورانت می نویسد، بعضی اوقات تفریحات سران عرب که قومی خشن و شجاع بودند با قساوت و بی رحمی توأم بود، چنانکه روایت می کنند که «... سلیمان عبدالملک در یکی از سفرها به اطرافیان خود گفت: شمشیرهایشان را به گردن چهارصد اسیر جنگی رومی امتحان کنند، تقاضای خلیفه انجام شد و گردن چهارصد نفر را بزدند تا از مشاهده چنین منظره‌یی

تفریح الملک
لما بر عبد
طاع اردن
در چهارصد
اسیر

خونبار خلیفه و دیگران تفریح کنند... ولی مردم میانه حال، خوش فهم، تندهوش و سریع‌التأثر بودند... حوادث ایام را با صبر و بزرگواری و غرور تحمل می‌کردند. (۵۵)

در دوران بعد از اسلام، گروه عیاران به امور ورزشی و قهرمانی علاقه و دلبستگی بیشتری داشتند و معمولاً بهترین افراد این گروه از نیروی بدنی و بازوان توانای خویش به سود اکثریت استفاده می‌کردند.

یعقوب لیث به عیاری افتخار می‌کند، او در پاسخ نماینده خلیفه که برای تطمیع او آمده بود چنین می‌گوید: «بفرمود تا تره و ماهی و پیازی چند برطبق چوبینی نهاده و پیش آورند، آنگاه بفرمود تا رسول خلیفه را آوردند و بنشانند، پس روی، سوی رسول کرد و گفت: برو خلیفه را بگوی من مردی رویگر زاده‌ام و از پدر رویگری آموخته‌ام، خوراک من نان جوین و ماهی و پیاز بوده است، و این پادشاهی گنج و خواسته از سر عیاری و شیرمردی بدست آورده‌ام، نه از پدر میراث یافته‌ام و نه از تو دارم، از پای ننشینم تا خاندان تو ویران نکنم، یا آنچه گفتم بجای آورم، و یا باز به نان جوین و پیاز و تره قناعت کنم.» (سیاست‌نامه نظام‌الملک).

عنصرالمعالی عیار واقعی را چنین توصیف می‌کند: «بدان که جوانمردترین عیاران، آن بود که او را از چند گونه هنر بود، دلیر و مردانه بود، به هر کاری بردبار باشد، به کس زیان نکند، پاکدل و پاک عورت باشد، به عهد خود وفادار، و زیان خود به سود دوستان روا دارد، از اسیران دست بکشد به بیچارگان ببخشد، بدان را از بدکردن باز دارد، راست گوید، راست شنود، از تن خود داد و عدل بدهد بر آن سفره که نان خورده باشد بدنکند، نیکی را به بدی مکافات نکند، زبان را نیک نگاه دارد، بلا را راحت ببیند، و چون نیک بنگری بازگشت این همه چیزها بدین ۳ شرط باشد، اول خرد، دوم راستی، سوم مردمی...» (۵۶)

۵۵- تمدن اسلامی، صفحه ۱۱۸ به بعد.

۵۶- منتخب قابوسنامه، به اهتمام سعید نفیسی، صفحه ۲۹۵.

در کتاب شاهنامه فردوسی مکرر از کشتی گرفتن قهرمانان، و زور-
آزمایان با یکدیگر یاد شده است. چنانکه در داستان رستم و سهراب، از
پیروزی رستم بر حریف چنین یاد شده است:

به کشتی گرفتن نهادند سر	گرفتند هر دو دوال کمر
غمین گشت رستم بیازید چنگ	گرفت آن سر و یال جنگی پلنگ
خس آورد پشت دلیر جوان	زمانه سر آمد نبودش توان
زدش بر زمین بر به کردار شیر	بدانست کو هم نماند به زیر
همچنین در جنگ بیژن و هومان سرانجام دو حریف به کشتی دست می‌زنند:	

بدان ماندگی باز برخاستند	به کشتی گرفتن بیاراستند
ز هرگونه زور آزمودند و بند	فراز آمد آن بند چرخ بلند
بزد دست بیژن بسان پلنگ	ز سر تا به پایش بیازید چنگ
گرفتش به چپ گردن و راست ران	خس آورد پشت هیون گران

ابوالفضل بیهقی در وصف احوال مسعود می‌نویسد: «هم بدان روزگار
جوانی و کودکی، خویشتن را ریاضتها کردی، چون زور آزمودن و سنگ
گران برداشتن و کشتی‌گرفتن... در روزهای سخت صعب سرد... پای در
موزه کردی برهنه، در چنان سرما و شدت و گفتمی برچنین چیزها خوی باید
کرد. تا اگر وقتی شدتی و کاری پدید آید مردم عاجز نمانند و همچنین
شکار شیر رفتی و پیش شیر تنها رفتی و نگذاشتی که کسی از غلامان
و حاشیه او را یاری دادندی، و از آن چنین کردی که چندان زور و قوت
داشت که اگر سلاح بر شیر زدی و کارگر نیامدی، به‌مردی و شیر را
بگرفتی و پس به زودی بکشتی.» (۵۷)

ناگفته نگذاریم که همین مرد زورمند و شجاع، در اثر افراط در میگساری
و عیاشی در جوانی، نیروی جسمی و عقلی خود را از دست داد و در عنفوان
شباب درگذشت.

۵۷- تاریخ بیهقی، فیاض، صفحه ۱۲۵ به بعد.

عنصرالمعالی در باب بیست و هفتم قابوسنامه، ضمن اندرز به فرزند می‌گوید که: «اسب سواری و راه استفاده از سلاحهای مختلف را فرا گیرد، چنانکه پدر او چنین کرد و در سن ده سالگی به او شنا کردن، سواری، زوبین و تیرانداختن و نیزه‌باختن و کمندافکندن و هرچه در باب فروسیت و رجولیت بود، به‌وسیله آشنایان به این فنون به فرزند خود آموخت، به‌نظر عنصرالمعالی «هر هنری و فضلی، روزی به‌کار آید پس در فضل و هنر آموختن، تقصیر نباید کردن...» (۵۸)

مسابقه قهرمانی

طبری می‌گوید: «هرسال در سمرقند خوان می‌گسترده و برآن خوردنی‌ها و کوزه‌های شراب، برای دلیرترین پهلوان «سغد» می‌نهادند، هر یک از پهلوانان که حریف خود را می‌کشت، دلیرترین قهرمان شناخته می‌شد، یعنی تا ظهور مدعی دیگر، دارای مقام بود...» (۵۹)

کشتی گرفتن و زورآزمایی یکی از ورزشهای معمولی دوران بعد از اسلام است، ولی متأسفانه در منابع تاریخی ما کمتر از مسائل تفریحی، ورزشی، هنری و ذوقی مردم سخن به میان آمده است.

پهلوان عهد یعقوب لیث

یعقوب لیث روزی در برابر رسول خلیفه دستور داد تا دو گاو جنگی را به میدان قصر آوردند، چون دو گاو به نبرد پرداختند، یعقوب «ازهر» ستوربان خود را که مردی قویدل و پهلوان بود گفت: «برخیز و گاو را بازکن»، ازهر برخاست و به‌یک دست شاخ یک گاو و به‌دست دیگر

۵۸- قابوسنامه، صفحه ۱۳۲ به‌بعد.

۵۹- تاریخ ترکستان نامه، ترجمه کشاورز، به‌نقل از تاریخ طبری، صفحه ۴۰۴.

شاخ گاو دیگر را بگرفت و چون کوه در میان آنان بایستاد و هر دو گاو را در دو طرف نگاهداشت.

پس گفت زخمی کن. ازهر یک گاو را به دور انداخت ، چنانکه به پهلوی بیفتاد، شمشیر بر کشید و دیگر گاو را به شمشیر بزد و به دو نیم کرد. رسول به عجب ماند، پس یعقوب گفت: «اگر ستوربانست بدین مردی که تو بینی حرمت او بزرگست.» (۶۰)

پدر سبکتکین

سبکتکین ضمن اندرزهایی که به محمود فرزند خود می‌دهد می‌گوید که پدر من چوق بجکم بود و بجکم به لفظ ترکان زور آور باشد ، پدرم چندان زور داشت که استخوان پای اسب به دست بشکستی و نامی داشت در زه کمان گسیختن ، کشتی گرفتن و سواری و غیره، و رسم او آن بود که شیها سلاح گرفتی و بیگاه بر بیگانگان زدی و غارت و کشتن کردی و برده آوردی...» (۶۱)

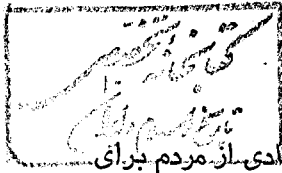
غیر از کشتی، اسبدوانی، شنا، شکار، چوگان‌بازی و تیراندازی نیز مورد علاقه مردم ورزش دوست بود.

علاوه بر آنچه گفتیم «جرید» نوعی جنگ تن به تن بود که سواران مسلح در برابر یکدیگر قرار می‌گرفتند و اقدام به تیراندازی می‌کردند ، بیشتر سلاطین ، نجیب‌زادگان و افسران و سران سپاه به این بازی می‌پرداختند و در هر شهر، یک یا چند میدان برای این قبیل بازیها در نظر می‌گرفتند.

ابن جعیر، مکرر در سواد دمشق و در جوار برج و باروی قلعه السلطان و در حومه باب‌الفرج، ناظر مسابقاتی از این قبیل بوده که عده کثیری از

۶۰- نقل از کتاب یعقوب لیث، دکتر باستانی پاریزی ، صفحه ۱۲۳.

۶۱- در پیرامون تاریخ بیهقی، نفیسی، جلد اول، صفحه ۲۹.



مردم با شور و شوق فراوان به تماشای آن می پرداختند.

مسابقه های اسب دوانی نیز بسیار معمول بود، عده زیادی از مردم برای

نظاره مسابقه و شرط بندی روی فلان یا بهمان اسب در میدانهای مخصوص جمع می شدند، در نتیجه مساعی باستان شناسان، میدان مسابقات اسب - دوانی سامره کشف شد، محیط این میدان ۱۱ هزار و پانصد متر و شکل آن بیضی بود، علاوه بر این در سامره میدان چوگان بازی زیبایی ساخته بودند که در شرق قصر قرار داشت. در بعضی از شهرها، میدانی برای تیر و کمان بازی پیش بینی شده بود و در وسط میدان دکلی عظیم بر پا می کردند و در بالای آن به عنوان هدف کدوی بزرگی می گذاشتند...» (۶۲)

بطور کلی تفریح و تفریح از دیرباز مورد توجه صاحب نظران بود و معتقد بودند که در تمام ساعات روز نباید به امور جدی و خسته کننده اشتغال ورزید. بلکه برای دفع ملال و کلال باید ساعتی چند از روز را به تفریح پرداخت، فردوسی می فرماید: «تو باید که با «گوی» بازی کنی .

زمانی سوی گوسفندان شویم زیازیدن و لهو خندان شویم
سعدی نیز در مقابل کارهای جدی اشتغال به امور تفریحی و ذوقی را
ضروری می داند:

که باشد نفس انسان را کمالی	زمانی درس علم و بحث و تنزیل
که خاطر را بود دفع کلالی	زمانی شعر و شطرنج و حکایت

سعدی

سعدی از تیراندازی کودکان در ۷ قرن پیش یاد می کند:

«... کودکی بر بام رباط، به بازیچه از هر طرف تیر می انداخت.»

(گلستان سعدی)

غیر از ورزش، شکار حیوانات نیز مورد توجه طبقات مختلف مخصوصاً طبقه ممتاز بود.

۶۲- زندگی مسلمانان در قرون وسطی، صفحه ۲۷۵.

شکار حیوانات و تفریح با دد و دام

قبل از آنکه انسان با کشاورزی و اهلی کردن حیوانات آشنا شود، شکار و صید حیوانات برای انسان بدوی و بیابان‌گرد، امری ضروری و حیاتی بود.

پس از آنکه بشر به رموز و فنون کشاورزی و چوپانی آشنا شد، شکار اهمیت دیرین خود را از کف داد، مخصوصاً پس از آنکه وسایل تولیدی تکامل یافت، جامعه اشتراکی جای خود را به جامعه طبقاتی داد و بردگی و استثمار انسانی از انسانهای دیگر معمول شد، در این دوره تاریخی طبقات ممتاز که فراغت و آسایش بیشتری داشتند به نخجیر کردن و شکار حیوانات وحشی علاقه بسیار نشان دادند و شکار که روزگاری جنبه حیاتی داشت، برای طبقه مرفه بیشتر جنبه تفریحی به خود گرفت.

«سواری، شکار کردن و تیر انداختن در روزگار کهن از افتخارات پادشاهان و طبقات ممتاز بوده است، استرابون می‌نویسد که: بر کتیبه گور کورس نوشته شده است: من دوستار دوستانم بودم، من بهترین سوار و زبردست‌ترین تیرانداز و سرآمد شکاربانان شدم.» (۶۳) (لغت‌نامه دهخدا ذیل اسب).

تفریح با حیوانات گوناگون

توجه به حیوانات و گردآوری آنها و ایجاد باغ وحش، در دوره ساسانیان در بین خواص معمول بود ولی اقدام به این قبیل کارها برای استفاده مردم و به قصد بالابردن سطح اطلاعات و فرهنگ عمومی صورت نمی‌گرفت بلکه جنبه اختصاصی و انحصاری داشت. بعد از اسلام نیز

۶۳- بازنامه نسوی با مقدمه در صید و آداب آن، نگارش و تصحیح علی غروی، از انتشارات فرهنگ و هنر مرکز مردم‌شناسی ایران، صفحه ۹.

فقط طبقات ممتاز، شهرياران و خلفا به اين امور ذوقی و تفریحی دست می‌زدند. ظاهراً بعضی از خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس به گردآوری حیوانات درنده و چرنده و پرنده و غیره دست زده‌اند، و برخی دیگر، از حیوانات درنده برای نشان دادن خوی زشت خود استفاده کرده‌اند، به قول پژمان بختیاری «در خاندان عباسی کسانی بودند که انسان از کارهای آنان متحیر می‌شود، و بر قومی که چنین مردم خودکامه و بلهوسی را «امیرالمؤمنین» می‌خواندند ناسزا می‌گوید: هوس متوکل در انداختن شیرهای درنده به‌جان مجلسیان و خالی کردن کوزه‌های عقرب، در محفل انس و منع حاشیه‌نشینان از دفاع یا فرار، موضوعی است که تواریخ بر آن متفق و با توجه به همین خوشمزگیها بود که چون بیغور ترک با دستیاران خود، مسلح به شمشیر-های برهنه به مجلس او تاختند، یک نفر از حضار گفت کار از عقرب و شیر به خنجر و شمشیر کشیده است؟ آنان به خلیفه هجوم بردند و فتح‌بن خاقان خود را بر روی متوکل افکنده گفت: خلیفه، من پس از تو زندگی را نمی‌خواهم، در همین لحظه دلکک خلیفه، در زیر فرش تالار خزیده گفت: خلیفه، من بعد از تو زندگی را می‌خواهم.» (۶۴)

نه‌ونه‌یی دیگر از بول‌هوسی در دربار خلفا

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان می‌نویسد: «در خانه هرون، به سرای ام‌جعفر بوزینه‌ای داشتند، سی مرد چشم او بودند، او را کمر شمشیر بر میان بستندی و سواران با او بر نشستندی، هرکس که به خدمت درگاه او رفتی فرمودندی تا آن بوزینه را دست‌بوس کند و خدمت، و چنین شنیدم که آن بوزینه چند دختر بکر را بکارت برداشته بود و اباحتی و الحادی از حیا و دیانت و حرمت شریعت می‌برزیدند... روزی «یزیدبن مرتد» بعد وداع رشید، به‌درگاه ام‌جعفر رفت تا خدمت وداع کند، بوزینه را پیش

۶۴- بوزینه دختر خلیفه، پژمان بختیاری، به‌نقل از یغما، خرداد ۴۶، صفحه ۱۰۲.

هرون را
بوزینه را
بکارت برداشته بود
و اباحتی و
الحادی از حیا و
دیانت و حرمت
شریعت می‌برزیدند
... روزی «یزیدبن
مرتد» بعد وداع
رشید، به‌درگاه
ام‌جعفر رفت تا
خدمت وداع کند،
بوزینه را پیش

آوردند که دست او را ببوس... وی شمشیر بدو زد و به خشم بازگشت، این حال بر هرون عرض کردند که چنین دلیری فرمود او را بخواند و گفت. «ماحملک علی مراغه» ام‌جعفر. یزید جواب داد که یا امیرالمؤمنین ابعده خدمه الخلفاء، نخدم القروء! لا والله لاکان ذلک، یزید در پاسخ هارون شجاعانه گفت: ای امیرالمؤمنین سزاوار نیست پس از سالها خدمتگزاری به خلفا به دست‌بوسی میمونها مجبور شوم و هرون الرشید ازو درگذشت و او را بازگردانید...» (۶۵)

از درجه توجه و علاقه مردم عادی و زمامداران ایران به حیوانات گوناگون در دوران بعد از اسلام جز اطلاعات پراکنده‌یی در دست نیست، از دوره صفویه به بعد، در اثر آمد و رفت نمایندگان سیاسی و اقتصادی کشورهای غرب به ایران و نوشتن سفرنامه‌های مشروح در پیرامون اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور اطلاعات ما در این زمینه‌ها بیشتر از دوره‌های قبل است.

جرجی زیدان درباره سیر شکار در جهان اسلامی می‌نویسد:

«یکی از تفریحات طبقات ممتاز، شکار درنده و چرنده و پرنده بود. اعراب در آغاز کشورگشائی به این امور توجه نداشتند ولی از دوره بنی‌امیه سران عرب کمابیش به این امور توجه کردند.» نخستین خلیفه‌یی که به شکار علاقه داشت، یزیدبن معاویه است که همه نوع وسایل تفریح و شکار را داشت و سگها و بازها و میمونها و ببرهای فراوان در دربار وی بودند، یزید گردن‌بند و جل زربفت برای سگهای خود تهیه کرده بود و برای هر سگی یک پرستار معین نموده بود. «طیبب نصرانی او در مذمتش چنین گفت: آنکس که سگش را جل رنگارنگ می‌پوشاند، ولی درباره من، تنها به پوششی قناعت می‌کند سگ نزد او بهتر از من است، و هم سگ نزد من بهتر از اوست.» (۶۶)

یزید بن معاویه
و سگهای او
نزد من
بسیار گران

۶۵- تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، تصحیح عباس اقبال، صفحه ۹۲.

۶۶- تاریخ فخری، صفحه ۷۲.

جرجی زیدان می‌نویسد: «یزید از نگاهداری سگ و میمون و قوش و غیره بیشتر نظر تفریحی داشته و آنقدرها به ورزش، اهمیت نمی‌داد... خلفای عباسی‌نیز به شکار حیوانات توجه داشتند تا جائی که شعرا در وصف سگان شکاری و بازهای خلیفه قصیده‌ها سرودند و نویسندگان نیز کتابهایی درباره شکار نگاشتند... عباسیان علاوه بر آهو و خر وحشی، پرندگان و درندگان را هم شکار می‌کردند.

خلفای فاطمی مصر، خلفای اموی اندلس، پادشاهان غزنوی و سلجوقی، ایوبی ممالک عمده، به همین ترتیب شکارگاه و شکارچی داشتند و اوقات فراغت را با شکار حیوانات سپری می‌کردند، سلطان ملکشاه سلجوقی خود، ده هزار چرنده و پرنده شکار کرد و از سم خرهای وحشی و شاخ آهوانی که شکار کرده بود چند منار ساختند، سلطان مسعود سلجوقی تمام سگان شکاری خود را جل اطلس می‌پوشانید، و گردن‌بندهای جواهرنشان به گردنشان می‌آویخت، مسابقه اسب‌دوانی نیز از دوره بنی‌امیه معمول شد و هر کس زودتر به‌نسی دسترسی پیدا می‌کرد، برنده بود و آن را قصب‌السبق می‌نامیدند. گوی و چوگان، یک بازی ایرانی است و از دوره هرون بین اعراب معمول شد و معتصم به این بازی دل‌بستگی داشت. در این بازی با چوگان که عبارت از عصای سرکچی است گوی را در حال سواری به این طرف و آن طرف می‌رانند. گلوله‌پرانی یا بندق یک بازی ایرانی است و عبارتست از گلوله‌های کوچکی که از سرب یا سنگ یا گل می‌سازند و مانند تیر با کمان می‌پراندند، اعراب از اواخر عهد عثمان با این بازی آشنا شدند و در دوره عباسیان، مردم برای شکار به گلوله‌پرانی می‌پرداختند. ناصر خلیفه عباسی در گلوله‌پرانی و کبوتربازی استاد بود، وی پس از آنکه رهبری عیاران و جوانمردان را به‌عهده گرفت و مقرر داشت که خود شلوار به‌پای عیاران کند، ولی مردی آزاده به این دستور تسلیم نشد و گفت خوشوقت‌م که خلیفه شلوار به‌پایم نکرد و آزادانه گلوله می‌اندازم. از دوره بنی‌عباس نگهداری حیوانات و تأسیس باغ‌وحش مورد توجه

از سلسله
ملک شاه سلجوقی
ده هزار چرنده
و پرنده شکار
کرد

باید دست
میمون زبیده
نهار روز
بوسد

قرار گرفت. هرون شیرها و پلنگها را در قفس نگهداری می‌کرد و بعد از او سایر خلفا، حیوانات دیگری را در باغ خود گرد آوردند، می‌گویند زبیده زن هرون میمونی داشت و هرکس به خدمت او می‌رسید باید دست میمون را ببوسد...» (۶۷)

چنانکه در صفحات پیش دیدیم، یکی از تفریحات پرتکلف وحشیانه شهریان، و طبقات ممتاز و اطرافیان آنها شکار بود، عمل شکار صرفاً برای تهیه گوشت و تأمین نیازمندی غذایی، صورت نمی‌گرفت، بلکه غالباً از روی بوالهوسی و زائد بر احتیاج، حیوانات بی‌آزار را به خاک و خون می‌افکندند، و گاه سلاطین و امرا، جمعی از کشاورزان را برای «جرگه کردن» حیوانات شکاری به کوه و دشت و بیابان می‌فرستادند، و از خطراتی که از این راه متوجه جان و مال کشاورزان می‌شد، کمترین تأثر و نگرانی به خود راه نمی‌دادند.

در شاهنامه فردوسی و آثار نظامی و ویس و رامین، شکار، از کارهای شایسته شهریان به‌شمار آمده و مکرر صحنه‌هایی از شکار و بزم و رزم آنان توصیف شده است:

به کردار شاهان، نشیند به‌بار
ز رزم و ز بخشش، ز بزم و شکار
چو گستاخ بنشست، چون شهیار
به رزم و به بزم و به‌رای و شکار
شاهنامه

از افکنده نخجیر بیراه و راه
پراز کشتگان گشت چون رزمگاه
فردوسی

بیهقی گوید: «و خوان‌ها به‌رسم غزنین روان شد، از بزرگان و نخجیر ماهی و آچارها و نانهای پخته، و سلطان را از آن سخت خوش آمد.» (۶۸)

۶۷- جرجی‌زیدان، جلد پنجم، صفحه ۲۱۴ به بعد.

۶۸- تاریخ بیهقی، صفحه ۲۳۹.

هرچه مراورا ز گیاهان چراست
ناصرخسرو

ز گور و گوزنش نرفتی شمار
نظامی

بهنجیر کردن به راه دراز
فردوسی

بهتن زورمندی و گندآوری
ازین سو به آن سو نکردی نظر

آهو و نخجیر و گوزن و تذرو

به نجیرگه شیر کردی شکار

برفت از بر شاه با یوز و باز

کمانکش سواری گشاده بری
خدنگی بینداختی چارپر

هنر تیراندازی و شکار

باید تیرانداز، هنگام تیراندازی اول کمان را آزمایش کند که عیبی
نداشته باشد و سپس کمان را زه کند.

فردوسی ، توصیف تیراندازی را از ابتدا که تیرانداز تیر و کمان را
در دست می‌گیرد، تا زمانی که تیر رها می‌شود، در این چند بیت ذکر
کرده است.

بگرید بر سان غران پلنگ
کزین کرد یک چوبه تیر خدنگ
نهاده براو چار پر عقاب
بهچرم گوزن اندر آورد دست
خروش ازخم چرخ‌چاچی بخواست
ز چرم گوزنان برآمد خروش
گذرکرد از مهره پشت او...» (۶۹)

بمالید رستم کمان را به چنگ
پس آنگه به بند و کمر بردچنگ
خدنگی کزین کرد پیکان چو آب
بمالید رستم کمان را به دست
ستون کرد چپ و خم آورد راست
چوسوفارش آمد به پهنای گوش
چو بوسید پیکان سرانگشت او

عنصرالمعالی در قابوسنامه نظر و عقیده خود را در مورد «نخجیرکردن

و شکار» چنین می‌گوید:

۶۹- برای کسب اطلاعات بیشتر نگاه کنید به مجله بررسیهای تاریخی، سال پنجم، از صفحه
۱۱۳ به بعد، به قلم دکتر جنتی عطایی.

«بدان ای پسر که بر اسب نشستن و شکار کردن کار محتشمان است... پس اگر شکار دوست داری به شکار باز و چرخ (جانوریست شکاری) و شاهین و یوز و سگ مشغول باش تا هم شکار کرده باشی و هم مخاطره نباشد. و در باب نوزدهم، فرزند خود را از افراط در چوگان زدن برحذر می‌دارد و می‌نویسد: «اگر در سالی، یک دوبار نشاط چوگان کنسی روا دارم...» (۷۰)

«فرخی» شاعر با ذوق درباری، سرگرمیها و تفریحات خسروان و دیگر طبقات ممتاز و متنعم را در هزار سال پیش در یک بیت بیان می‌کند:
چهار چیز کزین بود خسروان را کار

نشاط کردن و چوگان و بزم و رزم و شکار
«ملکشاه سلجوقی به‌رغم تعالیم عنصرالمعالی، در شکار حیوانات افراط می‌کرد و مانند محمود و مسعود غزنوی و شاه عباس اول از بی‌جان کردن جانداران احساس رنج و ناراحتی نمی‌کرد، راوندی در راحة‌الصدور دربارهٔ شهوت او (ملکشاه سلجوقی) در شکار می‌نویسد:

«در یکروز هفتاد آهو به تیر بزد و در هر شکارگاهی از عراق و خراسان منارها فرمود از سم آهو و گوزن...»
در شاهنامه از عشق بهرام گور به شکار و چوگان‌بازی چنین یاد شده است:

بدانگه که شد پادشاهیش راست	فزون گشت شادی و انده بکاست
همه بزم و نخجیر بد کار اوی	دگر اسب میدان و چوگان و گوی
به‌نخجیر گوران و آهو به دشت	همی یک مهی روز ایشان گذشت

(شاهنامه)

در داستان ویس و رامین مکرر صحنه‌هایی از بزم و رزم تصویر شده و یکبار، رامین از اینکه چندی است به‌کار شکار نپرداخته است اظهار ملال و دلتنگی می‌کند:

۷۰- قابوسنامه، به‌اهتمام دکتر یوسفی، صفحه ۹۴.

سراسر خفته‌اند آسوده از تک
نه بازانم سوی کبکان پریدند
کنم یک چند گه نخجیرگانی
بیرانم در او باز شکاری
سگان را نیز بر خوکان گشایم
گهی روی هوا بر مرغ پران

سمند و رخس من با یوز و باسگ
نه یوزانم سوی فرمان دویدند
اگر شاهم دهد همداستانی
روم زینجا سوی گرگان و ساری
تخروان را به بازان آزمایم
گهی بیشه کنم برخوک زندان

شکار شیران به دست مسعود

سلاطین ایران بعد از اسلام، مخصوصاً غزنویان و سلجوقیان به شکار
علاقه و دلبستگی فراوان داشتند. بیهقی در تاریخ معروف خود، مکرر از
علاقه محمود و فرزندش به شکار سخن گفته است، از جمله در مورد مسعود
می‌نویسد:

«... چون شیر پیش آمدی، خشتی کوتاه به دست گرفتی و نیزه کوتاه،
تا اگر خشت بینداختی و کاری نیامدی، نیزه بگذاردی... این روز چنان
اتفاق افتاد، که خشت بینداخت، شیر خویشتن در دزدید... و شیر سخت
بزرگ و سبک و قوی بود، به نیزه درآمد و قوت کرد تا نیزه بشکست و
آهنگ امیر کرد، پادشاه با دو دست بر سر و روی شیر زد، چنانکه شیر
شکسته شد و بیفتاد و امیر او را فرو فشرد و غلامان را آواز داد و غلامی
درآمد...»

بزرگترین شاهکار مسعود در جنگ با شیر، در حدود هندوستان
اتفاق افتاد. بیهقی می‌نویسد:

«... شیری سخت از بیشه درآمد و روی به پیل نهاد، امیر خشتی
بینداخت و بر سینه شیر زد، چنانکه جراحی قوی کرد، شیر از درد و
خشم جست کرد چنانکه به قفای پیل آمد و پیل می‌طبد، امیر به زانو درآمد
و یک شمشیر زد، چنانکه هر دو دست شیر قلم کرد، شیر به زانو افتاد و

جان بداد و همگان که حاضر بودند اقرار کردند که در عمر خویش از کسی این یاد ندارند... روزی قصد هرات داشت، هشت شیر در یک روز بگشت و یکی را به کمند بگرفت...» (۷۱)

فرخی (اگر سخنش خالی از اغراق نباشد) گوید:

«... روزی سلطان محمد پسر سلطان محمود غزنوی به دشت رفت و من آنجا به نظاره ایستاده بودم، امیر با تیر و یوز آنقدر شکار گرفت که حاجب او از با مداد تا نیم روز سوار بگشت و همه مانده شدند از کشیدن بار شکار و فراخ دشتی از آهوان پر شد...» (۷۲)

شکار شیر

به حکایت تاریخ بیهقی: «روز پنجشنبه نوزدهم ربیع‌الآخر ۴۲۲، سلطان مسعود به کران جیحون فرود آمد. دست به نشاط و شراب کردند و سه روز پیوسته بخورد، روز چهارم برنشست و به شکار شیر و دیگر شکارها رفت و چهار شیر را به دست خویش کشت و در شجاعت آینی بود... بسیار صید دیگر به دست آمد از هر چیزی و وی خوردنی خواست و صندوقهای شکاری پیش آوردند و نان بخوردند و دست به شراب بردند و خوران خوران می آمد تا خیمه...» (۷۳)

چنانکه گفتیم، در قرون وسطا برخلاف دوران ما، باغ وحشها برای استفاده عموم طبقات نبود. مسعودی می گوید:

«... در اصطبل خصوصی یزید، پنجاه هزار حیوان بود... وی هزار فیل داشت... یکی سفیدتر از برف بود و یک فیل بود که ۱۲ ذراع بلندی داشت، فیل جنگی به این بلندی کمتر یافت شود...» (۷۴)

در میان سلاطین سلجوقی، ملکشاه شکارگری نامدار بود و ده هزار

۷۱- تاریخ بیهقی، صفحه ۱۲۶ و ۳۱۰.

۷۲- دیوان فرخی، به اهتمام دکتر دبیرسیاقی، صفحه ۱۰۳.

۷۳- بیهقی، فیاض. صفحه ۲۴۰.

۷۴- مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، صفحه ۱۷۳.

مصالح
ساختار
منار از
و شکار

جاندار شکار کرد و از شاخها و کله‌های آنها منارها ساختند. سلطان درلہو و تماشا، شکار دوست داشتی و بر خط ابوطاهر خاتونی، شکارنامه او را دیدیم.

آورده بود که سلطان یک روز هفتاد آهو به تیز بزد، قاعده او چنان بود که به هر شکاری که بزدی، دیناری مغربی به درویش دادی و به هر شکارگاهی از عراق و خراسان منارها فرمود از سم آهو و گور به ولایت ماوراءالنهر و بهبادیه عرب و به برج و خوزستان و ولایت اصفهان، هرجا که شکار فراوان یافتست، آثاری گذاشتست...» (۷۵)

با اینحال صاحب نظران مردم دوست، همواره شهریان را از استغراق در لہو و لعب و شکار و شراب برحذر داشته‌اند، چنانکه «نظامی» در هفت پیکر سعی کرده است، سلاطین راحت طلب و تن‌آسان را با «صداع» یعنی با مشکلاتی که مردم با آنها دست به‌گریبانند، آشنا کند:

از چنین عالمی تو بی‌خبری	مالک‌الملک عالم دگری
خوشر آید ترا کبابی گور	از هزاران چنین کبابی شور
جرعۀ باده بر نوازش رود	بہتر از ہرچہ زیر چرخ کبود
کار جز باده و شکار نیست	با «صداع زمانہ» کارت نیست
شب دشتگیر با شکار و شراب	گاہ با خورد خوش گہی در خواب

نویسنده قاپوسنامه نیز، برای شکار حد و مرزی قائل است، و از سرخیرخواهی می‌گوید:

«... پادشاهان در هر کاری باید اندازه نگهدارند و تنها دو روز در هفته به شکار مشغول باشند و بقیه را به طاعت و کدخدائی و انجام امور...»
عنصرالمعالی شکار حیوانات درنده را نیز عملی ناصواب می‌داند:

«... در عقب سباع درنده متاز که در شکار سباع هیچ فایده نیست و جز خطر جان هیچ حاصل نباشد، چنانکه از اصل ما، دوپادشاه بزرگ در شکار سباع ہلاک شدہ‌اند، یکی، جد پدر من امیر وشمگیر و دیگری پسر

۷۵- راحة الصدور، صفحه ۱۲۱ بہ بعد.

عم من امیر شرف‌المعالی، پس بگذار تا کهتران تو بتازند، مگر در پیش شاهان بزرگ که آنجا از بهر نام جستن و خویشتن را باز نمودن روا باشد...» (۷۶)

محمود و مسعود غزنوی و بسیاری دیگر از شهریاران، بانهایت سنگدلی به شکار حیوانات بی‌آزار می‌پرداختند و غالباً زائد بر احتیاج حیوانات را به خاک و خون می‌کشیدند. فرخی می‌گوید:

«... کوهساری که بامدادان پر از وحش بود، شامگاه از وحش خالی شد و دشت از خون دد و دام لعل شد... و کشتگان را شمار نبود... همچنین بیبهتی از عشق فراوان مسعود به شکار سخن می‌گوید:

«... نزدیک نماز پیشین، لشکر ددگان و نخجیر برانده بودند و اندازه بیست نخجیر آن نواحی را... نخجیر را در باغ راندند که در پیش کوشک است و افزون از پانصد و ششصد بود که به باغ رسید و به صحرا بسیار گرفته بودند، بهیوزان و سگان و امیر بر خضرا بنشست و تیر می‌انداخت و غلامان در باغ می‌دویدند و می‌گرفتند و سخت نیکو شکاری رفت...» (۷۷)

صید جانوران انواع گوناگون داشت. شکار کوه، شکار دشت، شکار در آب و شکار در هوا، هریک وسایل مخصوص به خود داشت و با نوع شکار، درنده، دونده، پرنده و جاندارانی که در آب می‌زیسته‌اند، تغییر می‌کرد... همراهان شاه اغلب بسیار بودند و با بازداران و یوزداران ورزیده و نخجیرداران به‌صدها تن می‌رسیدند... شکارگاه جایی بزرگ بود، بازیها سبزه‌ها، خوش و نزه، مناسب برای زیستن شکار و در آن کمینگاهها ساخته بودند برای شکارچیان... دیده‌بانان به دنبال شکار می‌رفتند و آنها را به‌سوی شکارگران می‌آوردند...» (۷۸)

مغولان از شکار و دشواریهای آن، استفاده نظامی می‌کردند و لشکریان

۷۶- بازنامه نسوی، به‌اهتمام غروی، صفحه ۲۹. به‌بعد.

۷۷- بیبهتی، فیاض، صفحه ۵۰۴.

۷۸- بازنامه نسوی، صفحه ۲۱. به‌بعد.

را به اینکار و امی داشتند و چنانکه در تاریخ جهانگشا آمده:
«... غرض، نه مجرد شکار باشد بلکه تا بر آن معتاد و مرتاض باشند
و برتیرانداختن و مشقت خوگر شوند...» (۷۹)

ابزار شکار

نخستین ابزار شکار آدمیان، سنگ، چوب و شاخ جانداران بود، ولی
با گذشت زمان، انسان به کمک فکر و اندیشه خود، دام، قلاب، تیر و
کمان، تیر و شمشیر، زوبین و فلاخن و تیغ و خنجر و نیزه و کمند و گرز را
برای شکار حیوانات و مبارزه با دشمنان خود به کار برده است.
در شاهنامه فردوسی و دیگر آثار منظوم و منثور گذشتگان، مکرر از
این آلات نبرد و شکار سخن به میان آمده است:

بیهتیر و کمان و به گرز و کمند	بیفکنند بر دشت، نخجیر چند
بینداخت زوبین به پیران رسید	زره سر به سر بر تنش بر درید
درخشیدن تیغ و زوبین و خشت	تو گفتی به زرآهن اندر سرشت
ز پنهان بدان شاهزاده سوار	بینداخت زوبین زهرآب دار
	دقیقی

آدمیان غیر از ابزارهای مختلف، از جانداران گوناگون نیز برای
شکار جانوران مدد می‌گرفته‌اند:

«... چون یوز و سگ و سیاه‌گوش و باز و پاشه و چرخ و شاهین و
سنقر و بیه و طغول... از هدایائی که پادشاهان می‌فرستادند، یکی مرغان
شکاری یا شکره بود...» (۸۰)

و بازداران که نگهبان و محافظ بازان و مرغان شکاری بودند، در دستگاه

۷۹- بازنامه نسوی، صفحه ۲۵.

۸۰- همان کتاب، صفحه ۳۵.

طبقات ممتاز موقعیتی داشتند.

نشستنگهی ساخت در گلستان
عنان رکیب و چه و چون و چند
همان باز و شاهین ویوز و شکار
سخن گفتن و رزم و راندن سپاه
بسی رنج برداشت کامد به بر
شاهنامه

تهمتن ببردش به زابلستان
سواری و تیر و کمان و کمند
نشستنگه و مجلس و می‌گسار
ز داد و ز بیداد تخت و کلاه
هنرها بیاموختش سر به سر

نخجیرگاه مسعود

مسعود غزنوی، سلطانی عیاش و شرابخوار و مستبد و مردد و بی-
اراده بود و مردم از وی نفرت داشتند، وی غالباً به عیش و شکار سرگرم
بود، و هر بار که هوس شکار می‌کرد، هفته‌یی پیش، سپاهیان را به نخجیرگاه
گسیل می‌داشت تا روستائیان را برای راندن شکار و نرگه (نرگه یا جرگه
یعنی احاطه و دورکردن حیوانات شکاری) گردآورند و غالباً بدین منظور
بیش از ده هزار روستائی را از کار و زندگیشان دور می‌کردند و روزهای
متوالی آنان را به بیگاری می‌کشیدند، تا نخجیر را به سوی سلطان برانند،
گرچه این شیوه امیران و شاهان قبل و بعد از وی نیز بود، ولی او این روش
را به نحو اشد به کار می‌بست...» (۸۱)

چنانکه دیدیم در دوره قرون وسطا شهریاران و زورمندان زمان، در
کشتن و شکار حیوانات سخت بی‌باک و بی‌انصاف بودند، غالباً زائد بر
احتیاج شکار می‌کردند و کشتن چرندگان، پرندگان و درندگان را افتخاری
بزرگ می‌شمردند.

فرخی سیستانی شاعر دربار سلطان محمود، وصفی دلخراش از

۸۱- حسن صباح، اثر کریم کشاورز، صفحه ۷ به بعد.

شکارگاه سلطان و زیاده‌رویهای این مرد بدست می‌دهد، چند بیت آن را نقل می‌کنیم:

ای ز جنگ آمده و روی نهاده به شکار
تیغ و تیر تو همی سیر نگردیده ز کار
... روز صید تو به چشم توجه‌روپاه و چه شیر
روز رزم تو بر تو چه پیاده چه سوار
... هر چه در ایران درنده و دام و دد بود
همه را گرد به هم کردی در یک دیوار
گردایشان پرده‌ای (۸۲) بستنی مانند عقاب
زان برون رفت ندانست هم از هیچ کنار
ور سر بالا چون ژاله روان کردی تیز
هر که را گفتی بر دیده برم تیز به‌کار
... بامدادان همه کهسار پر از وحشی بود
شامگاه از همه پرداخته بودی کهسار
در زمانی همه دشت ز خون دد و دام
لعل کردی چو گلستانی هنگام بهار

جشن‌های ملی و مذهبی

یکی دیگر از وسایل تفریح و وقت‌گذرانی شرکت در دید و بازدید عید و اجرای مراسم جشن نوروز جمشیدی یا نوروز بزرگ است، که از آغاز فروردین ماه شروع می‌شود و تا روز ۱۳ فروردین ادامه دارد.

سابق بر این در ایام عید نوروز، شخص گمنامی را به‌عنوان «میر نوروزی» بر می‌گزیدند و زمام حل و عقد امور لشکری و کشوری را چند روزی به عهده وی می‌سپردند.

۸۲- پرده‌ای - در اینجا پرده‌بستن ، یعنی حلقه‌زدن و جمع‌کردن دد و دام برای شکار.

در جشن تیزگان، که مانند نوروز یادگار دوران قبل از اسلام است، بسیاری از آداب جشن چهارشنبه‌سوری صورت می‌گرفت، ولی امروز از این جشن جز در بعضی از شهرستانها، نامی باقی نمانده است. جشن مهر و مهرگان بیش از تیزگان مورد توجه بود، مراسم جشن مهرگان عامه در روز ۱۶ مهرماه و جشن مهرگان خاصه در ۲۱ مهرماه صورت می‌گرفته است.

دیگر از جشن‌های مهم تاریخی جشن سده است که پارسیان در شب دهم بهمن می‌گیرند، که مطابق است با شب اول چله کوچک زمستان، مراسم مهرگان و جشن سده، در عهد سامانیان و غزنویان با تشریفات بسیار قرین بود، ولی پس از حمله مغول از تشریفات این جشن‌ها کاسته شد.

پس از گرویدن ایرانیان به آیین اسلام، مردم به یاد حوادث تاریخی یا براساس سنن و مقررات مذهبی پاره‌یی ایام را جشن می‌گیرند، اعیاد مذکور بعضی متعلق به کلیه ملل مسلمان است، و برخی محلی و ملی و مخصوص شیعیان است، مهمترین اعیاد اسلامی عبارتند از:

عید فطر، که با روز غره ماه شوال هر سال برابر است، در این روز مسلمانان پس از فراغت از رؤیت هلال، مراسم عید را برگزار می‌کنند، و با اعطاء فطریه به مستحقان و خواندن نماز، وظایف دینی خود را انجام می‌دهند.

عید اضحی یا عید قربان، عیدی است که حاجیان پس از پایان مناسک حج در دهم ذیحجه الحرام، به اقامه آن مبادرت می‌کنند.

عید میلاد حضرت رسول (ص) که با شادی و چراغانی همراه است، در عید مبعث نیز مسلمانان عموماً شادی می‌کنند، ولی عید غدیر خم، که مربوط به جانشینی حضرت علی (ع) از جانب پیغمبر است، فقط نزد اهل تشیع محترم و گرامی است.

زیارت اماکن متبرکه، با اینکه در صدر اسلام معمول نبود، از دوره

زیارت را
عبدالاکبر
نعمت‌الصفور
۹۶
معمول‌تر است

آلبویه و بیشتر از عهد صفویه به جهات سیاسی معمول و متداول گردید.

سیر و سیاحت در شهرها

یکی از مسائل قابل مطالعه در زندگی روزمره ایرانیان در قرون وسطا طرز مسافرت، وضع راههای ارتباطی و موقعیت و خصوصیات شهرهاست. وسایل نقلیه از عهد باستان تا ورود اتومبیل به ایران، عبارت بود از اسب، قاطر، شتر، خر، گاری، ارابه، هودج و عماری.

مردم خرده‌پا غالباً پیاده یا با اسب و قاطر، و محتشمان و ثروتمندان با زن و فرزند در کجاوه‌ها، عماری‌ها و هودج‌ها با پرده‌های آویخته، راه سفر پیش می‌گرفتند. امنیت راهها تا حد زیادی مربوط به قدرت و نفوذ سلاطین و فرمانروایان محلی بود، معمولاً افراد و خانواده‌ها برای اینکه از امنیت و آرامش بیشتری برخوردار باشند، با کاروان‌ها همراه می‌شدند و هرکاروان قافله‌سالاری داشت که رهبری و اداره کاروان با او بود و جمع‌کردن خیمه‌ها و اردو و حرکت آن، و نیز توقف و برپاکردن خیمه و خرگاه را به‌وسیله کوس و جرس به اطلاع مردم می‌رسانید. قبل از حرکت، کاروان با نواختن کوس همه آماده حرکت می‌شدند، قبل از حرکت قافله، قافله‌سالار مأموری برای دیده‌بانی در جلو می‌فرستاد، تا در صورت مشاهده خطر اطلاع دهد، در معیت کاروان‌های مهم، عده‌ی سوار مسلح حرکت می‌کردند تا مردم از دستبرد و شیخون دزدان در امان باشند.

در اغلب جاده‌ها در فواصل معینی کاروانسراهایی مجهز به وسایلی لازم ساخته بودند تا مسافران با خیال راحت پس از طی منازل در آن استراحت کنند. بعضی از کاروانسراها را مأموران و حکام دولتی و برخی دیگر را خیرخواهان زمان برای آسایش خلق ساخته بودند که رایگان در اختیار مردم می‌گذاشتند، کسانی که در کاروانسراهای داخل شهرها اقامت

می‌کردند و کالای خود را در آنجا پیاده می‌نمودند، معمولاً مبلغی به‌عنوان حق توقف یا بارانداز می‌پرداختند. اطاق کاروانسراهایی که موقوفه نداشت بدون اثاثه بود و مسافر باید خود فرش و سایر وسایل زندگی را همراه داشته باشد، هرکس اول وارد کاروانسرا می‌شد، حق تقدم داشت و بین فقیر و غنی اختلافی نبود، شبها در کاروانسراها را می‌بستند و معمولاً یک یا چند نفر برای پاسبانی و مراقبت در داخل کاروانسرا یا روی برجها به‌دیدهبانی و مراقبت مشغول می‌شدند، در قدیم، فواصل یا به‌اصطلاح آن روز «منازل» بین راه را یک نفس طی می‌کردند، و فاصله منازل یکسان نبود و معمولاً از ۶ تا ۱۲ ساعت طول می‌کشید و علت این اختلاف وجود یا عدم آب در بین راهها بود. اغلب کاروانها شب حرکت می‌کردند تا روز به منزل برسند و فرصت مناسب برای انجام دادن کارهای لازم داشته باشند.

فردوسی و دیگر شعرا، گهگاه به وسایل نقلیه قدیم و طرز حرکت کاروانها اشارتی کرده‌اند.

هزار اشتر واسب و استر هزار	ز دیبا و دینار کردند بار
ز هودج فرو هشته دیبا جلیل	سپاه ایستاده زده خیل و فیل
عماری به ماه نو آراسته	بسی پشت اندرون مال و هم‌خواستہ

فردوسی

الا یا خیمگی خیمه فرو هل	که پیشاهنگ بیرون شد زمزل
تبییره‌زن بزد طبل نخستین	شتربانان همی بندوق محمل

منوچهری

سعدی و حافظ به مسافران تن‌آسان هشدار می‌دهند :

خواب نوشین بامداد رحیل	باز دارد پیاده را ز سبیل
------------------------	--------------------------

سعدی

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

ره چه جوئی ز که پرسى چه کنى چون باشى

حافظ

وضع شهرها

وضع و خصوصیات شهرهای ایران در قرون وسطی با عصر حاضر اختلاف فراوان داشت. شهرهای آن روزگار دارای چند قسمت بود، قسمت درونی که کانون و مرکز شهر و محل آباد و معمور آن محسوب می‌شد، ارگ یا کهن‌دژ نامیده می‌شد، که قصور سلاطین و امرا و سازمانهای مهم دولتی در آن قرار داشت.

دوم، قسمتی که مسکن توده مردم بود، و به عنوان شهرستان یا شارسنتان یا مدینه خوانده می‌شد.

سوم، قسمتی که بازارها و عمارات نوپنیا در آن قرار گرفته بود، و به اسم «ربض» معروف بود. شهرستانها و ربض نیز، برای حفاظت خود از حملات احتمالی غارتگران و فئودالها، به وسیله دیوارهای عظیم و برج و باروها حفاظت می‌شد. دروازه‌های هر شهر، بر حسب جمعیت و موقعیت اقتصادی و نظامی آن کم یا زیاد بود، هر دروازه به جاده‌یی که به یکی از شهرهای آباد منتهی می‌شد، مربوط بود. همیشه در نزدیکی دروازه‌ها، عده‌یی به دیده‌بانی و مواظبت شهر مشغول بودند. مسافرین و کاروان‌های تجاری قبل از بسته شدن دروازه‌ها باید وارد شهر می‌شدند، چه پس از بسته شدن درها، چاره‌یی جز اطراق و توقف در بیرون شهر نداشتند.

خانه‌های معمولی را از گل و خشت می‌ساختند، آجر و گچ و سنگ بیشتر در منازل طبقات مرفه به کار می‌رفت. اطاق خانه‌ها معمولاً به درچوبی مجهز بود، فقط ثروتمندان از شیشه استفاده می‌کردند، هر کوچه و بازار و خیابان نامی مخصوص به خود داشت، چنانکه می‌گفتند: بازار عطاران یا کوی عاشقان... بعضی از بازارها و سراها به دسته‌های معینی از پیشه‌وران تعلق داشت و به نام آنان خوانده می‌شد مثل: راسته کلاه‌دوزان، راسته کفشگران، راسته خزفروشان و...

در قرون وسطی به علت فقدان امنیت اجتماعی، بسیاری از مردم منازل

و مساکن خود را در کوچه‌های تنگ و پرپیچ و خم می‌ساختند، تا از دستبرد دزدان و متجاوزان در امان باشند.

مردم به مسائل بهداشتی و نظافت شهر خود توجهی نداشتند، هر کسی به خود اجازه می‌داد که زباله‌ها و مواد زائد را در معابر عمومی بریزد. دولت ظاهراً به این مسائل توجهی نمی‌کرد و دیوان احتساب، یا شهرداری به این امور که با سلامت عمومی ارتباط داشت چندان علاقه‌یی نشان نمی‌داد.

ریچاردن فرای می‌نویسد: در شهر پر جمعیت بخارا، با عدم توجه مردم به مسائل بهداشتی، امراض مسری بیداد می‌کرد «زباله‌ها را در کوچه‌ها می‌ریختند، و عابرین در موقع عبور می‌بایست با داد و فریاد ساکنین خانه‌ها را مطلع کنند تا مثلاً از یک پنجره فوقانی بنا، چیزی بی‌خبر بر سرشان ریخته نشود... زندگی شهری در این عصر برای اکثریت مردم چندان با رفاه و آسایش توأم نبوده است.» (۸۳)

«بازارها و محلات شهرها در اثر کمترین غفلت و بی‌توجهی، دستخوش حریق می‌شد و چون وسیله مبارزه علمی و عملی وجود نداشت غالباً بازار یا محله‌یی به خاکستر بدل می‌شد، چنانکه بخارا در زمان نصرین احمد سامانی با چنین سرنوشتی مواجه شد.» (۸۴)

به گفته مقدسی، کوچه‌های شیراز آنقدر تنگ بود که دو چای‌پا^۱ با هم نمی‌توانستند از کوچه‌یی عبور کنند (۸۵). ولی در پارمی شهرها از جمله شهر فسا (در فارس) کوچه‌های وسیع وجود داشت و در اردشیر خره از بنادر فارس ساختمان‌ها بیشتر چندطبقه بود (۸۶) و در این شهر ثروت آنقدر زیاد بود، که در بنای خانه‌ها، سلیقه‌های گوناگون به کار می‌بردند

۸۳- بخارا (ره‌آورد قرون وسطی)، صفحه ۲۲۳.

۸۴- نگاه کنید به تاریخ بخارا، نرشی، صفحه ۱۱۳.

۸۵- احسن التقاسیم، صفحه ۴۲۹.

۸۶- ابن‌حوقل، صفحه ۲۳۵.

و خانه‌هایی در آنجا بود که بیش از سی هزار دینار، هزینه بنای هر یک شده بود. (۸۷)

در غالب شهرها و شهرک‌ها، تعدادی حمام، آب‌انبار، سقاخانه و مسجد برای کمک به مردم می‌ساختند، و غالباً بنیانگذاران این مؤسسات نظر انتفاعی نداشتند، بلکه مقصود آنان، کمک به مردم بود و می‌خواستند با این اقدام نامی نیک از خود به‌یادگار گذارند. عنصرالمعالی مؤلف قابوس نامه، در باب شانزدهم کتاب خود به مسائلی که رعایت آن از نظر بهداشتی ضرور است، توجه می‌کند و شیخ ابوسعید ابوالخیر ضمن حکایتی اخلاقی از خصوصیات حمام‌ها و طبقه کیسه‌کشان «قایمان» و چگونگی نظافت بدن و ستردن موی سر و جزاین‌ها مطالبی می‌نویسد (۸۸). به هنگام ضرورت با استفاده از شمع، شب‌ها نیز رفتن به حمام معمول بود، بیهقی می‌نویسد: «آواز دادم به خدمتکاران تا شمع برافروختند، به گرمابه رفتم و دست و روی بشستم.»

به‌طور کلی در قرون وسطا، از حمام تنها برای نظافت سر و تن استفاده نمی‌کردند، بلکه خودآرایی، خضاب، تراشیدن موی سر و صورت نیز در حمام صورت می‌گرفت. در حمام زنانه، مذاکرات بانوان با هم ساعتها به‌طول می‌انجامید، گرمابه محل مناسبی برای پیدا کردن دختر برای جوانان بود.

در کتاب معالم‌القربه یا آیین شهرداری، به وظایف اخلاقی آرایشگران اشاره می‌کند و می‌گوید که آرایشگر (سلمانی) باید «سبک و خوش‌اندام و به‌کار خود آشنا و هنگام کار از خوردن پیاز، سیر، گندنا (تره) خودداری کند تا مردم از بوی آنها متأذی نشوند.» (۸۹) گاه دلاکان به کشیدن دندان نیز اقدام می‌کردند.

۸۷- شاهنشاهی عزالدوله، صفحه ۲۳۵.

۸۸- اسرارالتوحید، صفحه ۲۷۱.

۸۹- آیین شهرداری، ترجمه جعفر شعار، صفحه ۱۶۳.

آرایشگر
بنام مردم در
گذشتگان بخورد

در شهرهای کم‌آب ، ساختن آب‌انبارهای بزرگ معمول بود، فی‌المثل در شهر کاشان که روزگاری از شهرهای بزرگ صنعتی ایران به شمار می‌رفت هفتاد آب‌انبار بزرگ و متوسط ساخته بودند که فقط سالی یکبار در زمستان به هنگام یخبندان زمستان آنها را از آبهایی که از کوهستان سرازیر می‌شد ، پر می‌کردند.

چراغ و روشنائی در شهرها

نخستین وسایل روشنائی، شاخه‌های افروخته و مشعل بود. شمع ، چراغ و فانوس، به تدریج اختراع و معمول گردید .

چراغ‌های قدیم از دو قسمت فتیله و روغندان تشکیل می‌شد ، در روغندان روغن کرچک می‌ریختند و به کمک فتیله آنرا مشتعل می‌ساختند. شمع انواع مختلف داشت، از شمع‌های کوچک، برای روشن کردن اطاقهای معمولی و از شمع‌های بزرگ برای روشن‌کردن سالن‌ها و اطاق‌های بزرگ استفاده می‌کردند، به‌طوری که از سفرنامه ناصرخسرو برمی‌آید، در مناطق بادخیز، مشعل یا شمع را در آبگینه یا شیشه قرار می‌دادند تا خاموش نشود.

چراغ و فانوس، از قرون وسطا تا قرن نوزدهم در شرق و غرب معمول بود، بعدها استفاده از گاز و برق مردم را از رنج چراغ نفتی و شمع رها ساخت.

بلیات و آفات قرون وسطایی

در قرون وسطا، به‌علت پائین بودن سطح فرهنگ عمومی، عقب‌ماندگی اقتصادی، نبودن وسایل حمل و نقل سریع و نارسایی علم طب، همه‌ساله عده کثیری از مردم شهرها و روستاها در اثر امراض مسری تلف می‌شدند، از آن گذشته حوادث ناگوار طبیعی، نظیر قحطی و خشکسالی، سیل ، تگرگ، حریق ، زلزله و جز آنها موجب فنای مردم بی‌گناه می‌شد.

در تواریخ و کتب ادبی و اجتماعی به یکایک بلاها و عوارض و نتایج آنها اشاره شده است، از جمله ابن‌خلدون می‌نویسد که در نیمهٔ قرن هشتم «در شرق و غرب، اجتماع بشر دستخوش طاعون و وبای مرگباری شد که در بسیاری از نواحی جمعیت‌های کثیری از ملتها را از میان برد و بسی از نژادها و طوایف را منقرض کرد و اکثر زیبایی‌های اجتماع و تمدن را نابود ساخت (وبای مزبور در سال ۱۳۴۸ میلادی بروز کرد و از وحشتناکترین وباهای تاریخ بوده است که سرتاسر آسیا و افریقا و اروپا را دچار ساخته است و در همین وبای، مؤلف این کتاب (ابن‌خلدون) پدر و مادر خود را از دست داده است. (۹۰)

مجالس مهمانی

یکی دیگر از وسایل تفریح و وقت‌گذرانی در قرون وسطی، شرکت در مجالس مهمانی بود.

کسبه و بازاریان و پیشه‌وران، معمولاً دوستان و بستگان خود را روز جمعه دعوت می‌کردند، تا لطمه‌یی به کار و کسب آنها نخورد. ولی طبقات ممتاز و اشراف منش حدود و قیودی برای ارضای امیال خود قایل نبودند و معمولاً مهمانی آنان با تشریفات و تعارفات بسیار توأم بود.

در کتب و منابع ادبی و اجتماعی ایران راجع به آداب غذاخوردن، طرز پذیرایی از مهمانان و تنوع غذاها و خواص آنها، کتب و رسالات زیادی نوشته‌اند که اشاره به بعضی از آنها خالی از فایده نیست، عنصرالمعالی نویسندهٔ قابوس‌نامه، مانند مردم روزگار ما معتقد است که وقت غذاخوردن هرکس باید معین و مشخص باشد، و شب هنگام باید غذای ناچیزی خورد. اینک عبارت قابوس‌نامه:

۹۰- مقدمه ابن‌خلدون، ترجمه پروین گنابادی، صفحه ۵۹.

«... بدانکه عادت مردمان بازار باشد که طعام به شب خورند و آن نیک زیانکار است و دایم با تخمه باشند و مردمان لشکری را عادت چنانست که در وقت ننگرند، هر وقت که بیابند، می‌خورند و این عادت ستوران است که هرگاه علف می‌یابند، می‌خورند و مردمان خاص و محتشمان، یک وقت بیش طعام نخورند و این خویشقتن‌داری نیکوست، ولیکن تن ضعیف گردد... پس چنان صواب‌تر که... بامداد اندک مایه تناولی کنند و به کدخدایی خویش بشوند تا نماز پیشین... طعام بخورند، اما باید که به شتاب نخورند.»

عنصرالمعالی در آداب شرکت در مجالس مهمانی و طرز پذیرائی از مهمانان نیز تعالیم جالبی دارد و از همه جالب‌تر اینکه مؤلف قابوس‌نامه حدود هزار سال پیش به فرزند خود می‌گوید: «از مهمان عذر خواه که عذرخواستن کار بازاریان باشد، و هر ساعت مگو نان نیکو بخور و هیچ نمی‌خوری... از چنین گفتارها آن مردم شرمزده گردند و چیزی نتوانند خورد.» (۹۱)

این عادت مذموم، یعنی تعارف کردن و مجبورکردن مهمانان به پیر-خوری، هنوز در بین گروهی از ایرانیان معمول است.

اسدی طوسی نیز با عنصرالمعالی همداستان است و می‌گوید میزبان باید از تعارفات بی‌مزه و پزشکی کردن و اظهارنظرهای بی‌مورد خودداری کند.

خورش باید از میزبان گونه‌گون نه‌گفتن کز این کم‌خور وزان فزون
اگرچه بود میزبان خوش زبان پزشکی نه خوب آید از میزبان
محمد غزالی در کیمیای سعادت و خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب
اخلاق ناصری وعده‌یی دیگر از صاحب‌نظران ایرانی، در پیرامون آداب
طعام‌خوردن و وظایف اخلاقی میزبان و مهمان مطالب جالبی نوشته‌اند.

۹۱- قابوس‌نامه، به اهتمام دکتر یوسفی، صفحه ۶۴.

بازار از میزبان
رزق از میزبان
عذر مردم تعارف
ر

در این مهمانی‌ها غالباً سازندگان و نوازندگان و رقصان زبردست و غلامان و کنیزان ماهرو، هر یک به نحوی موجب تفریح خاطر مهمانان را فراهم می‌کردند. در این مجالس «سالار بار» مکلف بود که از مهمانان به گرمی پذیرایی کند. فردوسی منظری از این مجالس را چنین ترسیم می‌کند:

می‌اندر قدح چون عقیق یمن به‌پیش اندرون دسته یاسمن
پریچهرگان پیش خسرو به‌پای سر زلفشان برسمن مشک بای
همه بزمگه پر ز رنگ و نگار کمر بسته از پیش «سالاربار»
از مهمانی‌های پرتکلف تاریخی، مهمانی ابوالفضل عباس‌بن حسین شیرازی است، که دوبار به وزارت معزالدوله رسید و در سال ۳۶۲ اموالش را مصادره کردند.

در یکی از مهمانی‌های بغداد، یک میلیون و پانصد درهم خرج کرد و در وسط سماط (سفره) چند کوشک از شکر بساخت و در میان همه، کوشکی از همه بلندتر بنا کرد و در آن کوشک مطربان و طبالان نشانند تا در آن سرود می‌گفتند و طبل می‌زدند و دجه را از گل پوشانید.

غیر از این دعوت، پذیرایی حسن‌بن سهل از مأمون، از جهت تکلف و تشریفات و سنگینی مخارج در تاریخ معروف است.

چون در این فصل از مهمانیها و آداب و رسوم آن، در دوران قرون وسطا سخن گفتیم، بی‌مناسبت نیست راجع به مسئله تغذیه و نظریات و عقایدی که در این زمینه از طرف صاحب‌نظران قدیم و جدید اظهار شده است، نیز شمه‌ئی بنویسیم.

رابطه تغذیه با فعالیت روزانه

در نتیجه تحقیقات علما درباره تغذیه، اهمیت غذا در فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی افراد بیش از پیش آشکار شده است. در تعیین کیفیت تغذیه

غیر از آنچه گفتیم، باید عوامل دیگری از قبیل حالت پوست و چشمها، وضع مو و چربی زیرپوست و ساختمان استخوان‌بندی (از جمله استخوان دندانها و مفاصل) را در نظر گرفت و بالاخره توانایی کارکردن و نیز لذت‌بردن از زندگی، بستگی بسیار نزدیک با تغذیه صحیح دارد...» (۹۲) . صرف غذاهاى پر کالرى، سبب افزایش وزن و گاهى موجب چاقى مفرط است که مانند لاغرى زیاد، نماینده سوء تغذیه و زیان‌بخش است.

به‌نظر سنت‌بوو* : «... در عالم هیچ چیز از شکم محترم‌تر نیست و آواى هیچ نعره‌ئى، بلندتر از فریاد فقر نیست و از همین جا مشکل دوران معاصر سرچشمه می‌گیرد، زیرا در میان نوع بشر، اکثریت بیشتر از آنکه در اندیشه درک لذایذ معنوی باشند، برای زنده‌ماندن و ادامه حیات جوش و خروش دارند...» (۹۳)

حکومت از علم
برای مردم

اهمیت تغذیه صحیح به‌نظر ایرانیان

جاحظ می‌نویسد: «... ایرانیان را عقیده بر این بود که زندگی در این دنیا بسته به‌خوراک است و آدمی را درخور است که به‌هنگام خوردن، فکر خود را پریشان و مشغول نکنند و حواس خود را به‌خوراک و طعم و کیفیت آن معطوف دارد، تا هر عضوی از اعضای بدن، نصیب خود را از خوراک برگیرد... و طعامی که به‌درون آدمی می‌رود، از جانب مزاج پذیرفته گردیده بر او گوارا باشد...» (۹۴)

این نظریات که متجاوز از هزار سال پیش اظهار شده است، مورد تأیید طب جدید نیز هست و پزشکان، ناراحتی خیال و نگرانی را دشمن

۹۲- دایرة‌المعارف فارسى، صفحه ۶۴۹.

* Saint Beuve

۹۳- تحلیل دموکراسی در امریکا، ترجمه مهندس رحمت‌الله مقدم، صفحه ۵۲.

۹۴- کتاب تاج، اثر جاحظ.

سلامتی و مخل عمل هضم می‌دانند. متأسفانه ما از وضع تغذیه و خوراک و پوشاک اکثریت مردم ایران در طول تاریخ، اطلاع کافی در دست نداریم، آنچه جاحظ در مورد ایرانیان نوشته، مربوط به طبقه ممتاز و متوسط مردم ایران است نه اکثریت محروم، مخصوصاً طبقه وسیع کشاورزان از دیرباز از کمبود مواد غذایی رنج برده است و اقلیت ممتاز، در اثر پرخوری و اسراف و تبذیر و بی‌توجهی به ورزش و فعالیت‌های بدنی، غالباً به عوارض چاقی، از جمله: مرض نقرس، سوء هاضمه، سکتته و غیره مبتلا بوده‌اند.

«... طبق آماری که جامعه‌شناسان به‌دست آورده‌اند، در حال حاضر در قارهٔ پرجمعیت آسیا، روزانه به هر فرد بیش از ۲۳۰۰ کالری نمی‌رسد، در صورتی که در امریکای شمالی، هر انسانی از ۳۲۰۰ کالری برخوردار می‌شود...» (۹۵)

سلامت
بشر

ضروریات هفتگانه

«... مقداری از حاجات بشر هست که آنها را ضروریات تمام نوع باید دانست و انسان هر جا که باشد، به آنها محتاج است. نان و آب یا خوردنی و پوشیدنی را همه می‌خواهند.

سلامت مزاج از برای همه لازم است، لباس که ساتر عورت و دافع سرما باشد، از یک لنگ ساکنین مناطق حاره گرفته تا پوستهای متعددی که اهالی نواحی شمالی به تن می‌کنند، ضروری همه است.

خانه و مسکن از یک حفره و خیمه و سایهٔ یک درخت گرفته تا خانهٔ آجری و سنگی محکم، محتاج‌الیه همه است. رابطهٔ جنسی و تولید فرزند را همه لازم دارند زیرا که نسل باقی بماند. اینها را ضروریات هفتگانهٔ بشر باید دانست.» (۹۶)

۹۵- زمینه جامعه‌شناسی، صفحه ۲۵۵.

۹۶- مجتبی مینوی، آزادی و رشد اجتماعی مستلزم یکدیگرند، به نقل از آزادی و حیثیت انسانی، تألیف سید محمدعلی جمالزاده، صفحه ۴۲ و ۴۳.

«حکیم نظامی گنجوی» دربارهٔ خوان و سفرهٔ شاهانهٔ خسرو پرویز و اسراف و تبذیر پادشاه ساسانی چنین می‌گوید:

خورش با کاسه دادی باده باجام	دو نوبت خوان نهادی صبح تا شام
مگس را گاو دادی، پشه را پیل	کشیده مائده یک میل در میل
ندانستی چه بردی میهمانش	ز الوانها که بودی گرد خوانش
چه گویم چند، چندانی که خواهی	ز گاو و گوسفند و مرغ و ماهی
صبا وام ریاحین باز دادی	چو بزمش بوی خوش را ساز دادی
از خسرو و شیرین نظامی	

آداب طعام خوردن درویشان

نسفی صوفی نامدار در کتاب انسان کامل در آداب طعام خوردن درویشان می‌نویسد :

«... باید که درویشان بر سر سفره با ادب نشینند و حاضر باشند و بر شره (حرص) چیزی نخورند و پیران را عزیز دارند و بالای پیران ننشینند و تا بزرگ قوم آغاز نکند، دیگران آغاز نکنند و در دست و کاسه دیگران نگاه نکنند، در کاسه خود نگاه کنند و از کاسه خود لقمه کوچک بردارند و نیک بجایند و تا آن فرو نبرند، لقمه دیگر بردارند و اگرچنان افتد که درویشان در یک کاسه طعام خورند، باید که از پیش خود خورند و دست به پیش دیگران دراز نکنند... پیش از دیگران دست از طعام باز بگیرند و اگر نخواهند، خود را مشغول می‌دارند، در اول دست بشویند و در آخر دست و دهان بشویند...» (۹۷)

در کتاب لطایف الطوائف از مردم شکم‌باره نیز، سخنی به‌میان آمده است:

دوای کم‌اشتهائی - «... مردی نزد طبیب رفت که بیمارم و ضعف

۹۷- عزالدین نسفی، الانسان الکامل، به تصحیح ماریژان موله، صفحه ۱۲۸.

چهارم

معدۀ دارم و اشتہای من کم شدہ، نبض مرا احتیاطی کن و برای من نسخہ «چهار شربتی» بنویس، کہ دفع بعضی فضلات کند و اشتہا بر من قرار گیرد، باشد کہ معدۀ من بہ حال قوت باز آید. طبیب دست بر نبضش نہاد و پرسید، کہ امروز چہ خوردہئی؟ گفت: قدری نیست کہ کرای گفتن کند (یعنی بہ گفتن بیازرد.) و گفت: باری، آنچه اتفاق افتادہ بگوی. گفت: علی الصباح، بر ناشتا پنجاہ من خربزہ گرمک خوردہ‌ام، بعد از آن پنج من نان و پنج من ہریسہ و پانزدہ من انار بر بالای آن، و در آخر دلم شربتی خواست، ہشت من حلزای جوز تناول کردم، دیگر چیز نخوردہ‌ام، اکنون نسخہ چہار شربتی می‌خواہم. طبیب قلم گرفت و نوشت کہ دہ من شیرخشک و بیست من ترنجبین و سی من تمبر ہندی و چہل من آلوی بخارا و پنجاہ من گلاب، پس بہ دست وی داد کہ معدہ بدین ضعیفی را کم از این دارو نتوان داد...» (۹۸)

«... ظریفی بر خوان بخیلی مرغ بریان کردہ دید، گفت: عمر این مرغ بعد از کشتہ شدن، درازتر خواهد بود از عمری کہ در حیات خود داشتہ...» (۹۹)

«... زن درویشی عیالمند بہ خانہ ہمسایہ می‌رفت کہ او را مصیبتی افتادہ بود. درویش گفت: بہ کجا می‌روی؟ گفت: بہ تعزیت رسانیدن، گفت: در خانہ برای طفلان چہ گذاشتہیی کہ بخورند؟ زن گفت: چون در خانہ، نہ آرد است و نہ نمک و نہ ہیژم، چہ سازم و چہ گذارم؟ مرد گفت: پس تعزیت در خانہ ماست، تو کجا بروی...» (۱۰۰)

وصف اطعمہ در باغ نو سہرقتند

در کتاب مہمان نامہ بخارا تألیف فضل الہ خنجی، ضمن توصیف تعمیر

۹۸- لطایف الطوائف، بہ اہتمام کلچین معانی، صفحہ ۲۰۵.

۹۹- همان کتاب، صفحہ ۳۰۸.

۱۰۰- همان کتاب.

اوقاف بخارا در آغاز قرن نوزدهم، در وصف یک میهمانی چنین می‌خوانیم:
 «... قرشمالان چایک دست به کشیدن سماط و به‌نشاط و انبساط
 آمدند و الوان تعالیم و اصناف اطعمه ... همچو جبال شامخات از لحوم
 حیوانات... بر روی یکدیگر نهادند و صلاهی غارت خوان نعمت در میان مردم
 در دادند و خلایق را از مشاهده آن لحوم بی‌پایان، شگفتی فراوان نمودار
 شد، از کثرت گوشت اسب، که اطیب و الذوانفس لحوم است، کار به جایی
 کشید که کسی که در تمام عمر هرگز پای موری نیافته بود، پشت اسبی
 بردوش داشت و آنکه را قدرت تصرف در ران ملخی نبود، دست و شانه
 اسبی را در پا انداخت...»

در طوی باغ تو ز نعمت و قوت	کس ندیده چنان فراوان قوت
شربتسی از نبات، آب یخی	پشت اسبی چو پای یک ملخی
بس که افتاده گوشت، سان برسان	سر خود خورده گله حیوان
نعمت از بس که بینوا می‌برد	کله اسب، یک گدا می‌برد
بی‌نوایان تمام غرقه گوشت	چار پهلو شکم ز ارقه گوشت
خرده سفره‌های مجلس سور	سالها ماند، بروحوش و طیور (۱۰۱)

در آثار گذشتگان، گهگاه به غذای طبقات محروم نیز اشاره شده است.

کاتبی (شاعر قرن نهم) مطبخ درویشان را چنین توصیف می‌کند:

مطبخی را دی طلب کردم که بغرائی پزد

تا شود زان آش، کار ما و مهمان ساخته

گفت در مطبخ نمی‌آید به چشم هیچ چیز

غیر آب دیده کش جاری، غم نان ساخته

گفتم از یاران ما جو هیمه و لحم و دقیق

زانکه هستت کار خوان سفره بریشان ساخته

گفت لحم و هیمه گر خواهم که خواهد آرد داد

گفتم آن کاین آسیای چرخ گردان ساخته

۱۰۱- مهمان‌خانه بخارا، تالیف فضل‌اله خنجی، به‌امتمام دکتر ستوده، صفحه ۳۰۷.

ظاهراً غذای طبقات محروم، بیشتر نان و سرکه و تره و ماست بوده است:

بیاورد زن خوان و بنهاد راست برو تره و سرکه و نان و ماست

فردوسی

تره و سرکه هست و نانت نیست
تامنت کوتاه است و چاه طویل
دست ماکوتاه و سرما بر خنجر ناصر خسرو

سرکه از دسترنج خویش وتره بهتر از نان دهخدا و بره

گلستان سعدی

شاعری نیست پیشه‌ای که از آن رسدت نان به تره، تره به دوغ

ابن‌یمین

استاد دهخدا گوید:

«... مردی مانده و گرسنه به دهی رسید، چون مردمان دیه از اطعام او مضایقت داشتند، دعوی کرد که «تعزیه‌خوان» است، دهقانان او را طعام بردند و بنواختند، چون سیر بخورد، پرسیدند: در تعزیه، نوحه‌خوانی یا مخالف‌خوانی؟ گفت: هیچیک، کار من در تعزیه، نعلش شدن است...» (۱۰۲)

دکتر پولاک فرانسوی که در زمان ناصرالدین شاه به ایران آمده است، از اسراف و تبذیر اشراف ایرانی سخن می‌گوید:

«... هرچه مهمان بیشتر مورد توجه باشد، به همان نسبت باید مقادیر بیشتری غذا سر سفره بیاورند... اغلب مهمانان با خدمه متعددی می‌آیند که باید همه آنها را با اسبها غذا داد و پذیرائی کرد. در چنین مواقعی غذا در پاتیل پخته می‌شود و تعداد زیادی گوسفند، بره و مرغ ذبح می‌کنند. قبل از غذا، چای، قهوه، شیرینی و «شش کباب» تعارف می‌کنند، چنین جشنی معمولاً یک روز تمام وقت می‌گیرد، دعوت به می‌گساری معمولاً منحصرأ در اندرون است و گاه به ورق و طاس دست می‌برند

دهخدا در این

در تعزیه
من نعره
صوم

و مبلغ هنگفتی برد و باخت می‌شود...» (۱۰۳)

پولاک در مورد غذای طبقات محروم می‌نویسد:

«... دیزی کوچک را با سبزی و نخود و قدری گوشت و آب روی تپاله می‌گذارند و زیر آن را آتش می‌زنند. دیزی با آتش ملایم به‌خوبی می‌پزد. این غذا را آبگوشت می‌گویند...» (۱۰۴)

نویسنده در صفحه ۸۸ و ۸۹ این کتاب، از انواع کباب، دلمه، شامی و خورش‌های گوناگون ایرانی به تفصیل سخن می‌گوید و در صفحه ۹۵ کتاب خود می‌نویسد که در ایران، از قاشق و چنگال و لیوان آبخوری خبری نیست و چون کشیدن غذا نیم ساعت طول می‌کشد، غذا غالباً سرد می‌شود.

۱۰۳- سفرنامه پولاک، ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاهوس جهان‌داری، خوارزمی، صفحه ۹۷.

۱۰۴- همان کتاب، صفحه ۱۰۰.

پوشاک و لباس و دیگر گونیه‌ها و تغییرات در ایران قبل و بعد از اسلام

چون بعد از خوراک، مسأله پوشاک همواره مورد توجه آدمیان بوده و هست، در این بحث مسأله لباس و مختصات آن را در ایران باستان (دوره هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان) و در دوران بعد از اسلام مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

بدون شک بعد از خوراک، لباس یکی از ضروریات، برای ادامه زندگی است. شاید هزاران سال طول کشید تا انسان در فن جولایی و هنر ریسندگی و بافندگی مهارت یافت، انسان ابتدائی پوست حیوانات شکاری را به‌عنوان لباس به کار می‌برد، ولی به عقیده صاحب‌نظران با گذشت زمان، از دیدن خانه عنکبوت و لانه مرغان، آدمی به‌راز بافندگی و پارچه‌بافی پی برد و «... با پوست و برگ و الیاف نباتی پارچه‌ها و فرش‌هایی ساخت... با استخوان پرندگان و ماهیان و نی‌های باریک خیزران، توانست سوزن-هایی بسازد و از رشته‌های پی جانوران نخ‌هایی درست کرد، که از سوراخ کوچکترین سوزن‌هایی که در اختیار داریم می‌گذرد. با پوست درختان فرش و رختخواب تهیه کرد... و از تابیدن الیاف گیاهی به یکدیگر، طناب‌های محکمی به اختیار خود آورد...» (۱۰۵)

۱۰۵- ویل دورانت، تاریخ تمدن مشرق زمین گاهواره تمدن، ترجمه احمد آرام، صفحه ۲۲.

قرنها طول کشید تا انسان به دستگیری خیاطان ماهر و زبردست توانست لباس را وسیله خودنمایی و خودآرایی و نشان دادن موقعیت اجتماعی و طبقاتی خود قرار دهد، و در راه دوختن و آراستن و پیراستن آن، تفنن و ظرافت بسیار به کار برد و از «مدروز» و راه و رسم خوش‌پوشان جهان تبعیت نماید.

ویل‌دورانت، ضمن بحث در پیرامون عوامل عقلی و روحی تمدن می‌نویسد: «... ظن غالب آن است که لباس نیز در ابتدا برای زینت ایجاد شده و بیشتر برای آن بوده است که یا از ارتباط جنسی جلوگیری کند و یا آن را تشدید نماید، نه برای آنکه دافع سرما باشد یا عورت را بپوشاند. مردم قبیله «سیبر» چنان عادت داشتند که لخت و عریان روی برف بخوابند و بلغزند و هنگامی که داروین، بر یکی از فوئجیان از سرما رحمت آورد و لباس پنبه‌یی سرخ رنگی به او داد، آن مرد لباس را پاره پاره کرد و هر پاره را به یکی از یاران خود بخشید و همه با آن تکه‌ها خود را زینت کردند. به‌گفته «کوک»: «... این مردم از برهنه‌بودن، کمال خرسندی را دارند و همه در فکر زیبایی هستند... اغلب اوقات مشاهده می‌کنیم که زن ساده ابتدایی از لباس همان چیز را می‌خواهد که زنان پیشرفته عصر ما، به این معنی که مقصود وی آن نیست که لباس برهنگی او را بپوشاند، بلکه چنان می‌خواهند که لباس لطف اندام او را در نظر دیگران آشکارتر نمایش دهد... هر دو جنس زن و مرد، بیش از آنکه به فکر پوشانیدن خود بیفتند، در بند زینت خود بوده‌اند...» (۱۰۶)

انسان پس از ساختن سوزن و سنجاق به‌کار بافندگی پرداخت و چون به این قانع نبود که با پوست حیوانات خود را بپوشاند و یا با پشم گوسفندان و الیاف گیاهان لباسهایی برای خود تهیه نماید... رفته رفته الیافی که به کار می‌رفته، نازکتر و ظریفتر شده، حالت رشته نخ را پیدا کرده و درین هنگام است که بافندگی از مهمترین هنرهای مخصوص زن

گردیده است. دوکها و ماسوره‌هایی که در میان آثار عصر جدید به دست آمده، به خوبی نشان می‌دهد که صنعت عظیم بافندگی ریشه بسیار دوری دارد. (۱۰۷) ما از نخستین لباس و تن‌پوش ایرانیان قدیم اطلاعی در دست نداریم، فقط از روی نقوشی که بر روی سنگها حک شده است، می‌توان کمابیش به پوشاک ایرانیان در عهد باستان پی‌برد.

لباس ایرانیان در عهد باستان

اومستد در کتاب شاهنشاهی هخامنشی می‌نویسد:

«... این مادیها هنوز نیمه صحراگرد بودند، روی نقشهای آشوری، آنها را با موی کوتاه که آن را با نوار سرخی بسته‌اند و با ریش پیچیده تابدار کوتاه نقش کرده‌اند، روی پیراهن، یک نیم تنه پوست گوسفند در بردارند...» (۱۰۸)

هرودوت و استرابون نوشته‌اند که: «... پارسیها شکل لباس را از مادی‌ها اقتباس کردند، بنابراین تصور می‌رود که کلاه نم‌دین، قبا‌ی آستین‌دار و کفش‌های پارسی‌ها از چیزهایی است که از مادها اقتباس شده است...» (۱۰۹)

به قول گزنفون، کوروش لباس مادی را اقتباس کرده، نزدیکان خود را بر آن داشت که این لباس را بپوشند، حسن این لباس این است که معایب بدن را می‌پوشاند و اشخاص را بزرگتر و شکیل‌تر می‌نماید، کفش‌های مادی، چنان ترتیب داده شده بود، که شخص می‌توانست در آن چیزهایی بگذارد تا بلندتر بنماید، بی‌آنکه کسی ملتفت آن شود، کوروش

۱۰۷- همان کتاب، صفحه ۱۵۴.

۱۰۸- شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه دکتر محمد مقدم، صفحه ۴۲.

۱۰۹- جلد دهم ایران باستان، جلد اول، صفحه ۴۱۷.

سرمه‌کشیدن و آرایش صورت را تصویب می‌کرد تا چشمان و صورت اشخاص زیباتر از آنچه هست به‌نظر آید...» (۱۱۰)

کلاه هادی - مادی‌ها انواع و اقسام کلاه داشتند، ساده‌ترین آن کلاهها نوعی کلاه گرد ساده نمدی است که قسمت جلوی آن (پیشانی کلاه) اندکی جلو آمده‌تر است و در پشت سر آن روی لبه دنباله‌ای دوخته شده است. (۱۱۱)

شلوار مادی - شلوار مادی، یک راسته بوده تا مچ پا و بر روی کفش می‌رسید، شلوار که از بالا تا پایین به تدریج به تنگی گرائیده است، برمچ آن نواری دارد که بر روی جلوی دهانه کفش گره‌دار شده، دمپای شلوار را جمع و تنگ می‌کند و دنباله آن بر روی کفش می‌افتد.

کفش مادی - کفش مادی از چرمی یک تکه است و مانند جوراب به پا کشیده شده است... هیچ نوع درزی، در نیمرخ آن دیده نشده است، به نظر می‌رسد که درز کفش، در پشت پاشنه و بر رویه آن باشد، کفش مادی دارای پاشنه‌بی‌گرد است. (۱۱۲)

پیراهن هادی - یک پوشش بلند است که تا به زانو می‌رسد، دارای آستین بلندی است که از سرشانه به تدریج به سوی مچ دست، تنگ و چسبان و اندکی چین‌دار می‌شود، مادی‌ها از جبه، شنل و کمربندی چرمی نیز استفاده می‌کردند. آنچه گفتیم نموداری از لباس ایرانیان در عهد مادی‌ها و هخامنشیان بود.

لباس در عهد اشکانیان

در تخت جمشید، لباس مزد پارتی چنین نمودار شده است: مردی است با پیراهنی تا به زانو بلند، دارای کمربند، شلوار گشاد و کفشی

۱۱۱- پوشاک باستانی ایرانیان، جلیل ضیاء پور، صفحه ۱۰

۱۱۲- همان کتاب، صفحه ۱۸.

ساقه بلند، با نوک پنجه‌ای اندک به‌سوی بالا برگشته و موهای سرش به‌وسیله نواری در پشت سر بسته است .

چنانکه از نوشته‌های «ژوستین» (کتاب ۴۱) و هرودیان، کتاب ۶ بند ۲۰ استنباط می‌شود، لباس پارتنی عبارت بود از ردای بلند که تا قوزک پا می‌رسید و زیر آن چیزی مانند «ارخالق» می‌پوشیدند، این لباس از رنگهای مختلف بود و به قول «لوکیان» گاهی لباس زر و یا سیم‌بفت نیز می‌پوشیدند... خنجر یا قمه‌ای بر کمر داشتند و آن را به‌سان اسلحه یا ابزار کار به کار می‌بردند. (۱۱۳)

پوشاک ساسانیان

عده‌یی از صاحب‌نظران معتقدند که روی کارآمدن ساسانیان، قاعدتاً نبایستی اثر زیادی در عوض کردن پوشاک مردم داشته باشد، مگر در برخی موارد که از نظر کارآمد نبودن پوشاک یا مسائل دیگر تعویض لباس ضرورت داشته باشد... پیراهن‌ها، دامن‌ها، کمربندها و کفش‌های این دوره اختلاف زیادی با کفش‌ها و لباس‌های قرون گذشته ندارد.

در عهد ساسانیان غیر از انواع پیراهن، قبا‌یی هم داشته‌اند که در موقع لزوم بر روی پیراهن می‌پوشیدند، این قبا تا به زانو بلند و جلو باز بوده و به‌وسیله دگمه‌ای بر روی سینه قلاب می‌شده است و نمونه آن در «نقش رجب» برتن ملنزمین رکاب شاپور اول است. (۱۱۴) گاهی که قبا به تن نمی‌کردند، بر روی پیراهن خود «ارخالق» می‌پوشیدند، ارخالق پوششی است آسبتین‌بلند با یقه‌ای ساده، جلو باز، بلندی قد آن از پشت یقه به پائین تا محازی زیر استخوان پهن پشت کتف و در جلو تا زیر پستانها و سر جناق سینه می‌باشد، نوک لبه دو طرف آن به‌وسیله دگمه‌ای بزرگ

۱۱۳- جلد سوم ایران باستان، صفحه ۳۶۸۶.

۱۱۴- پوشاک باستانی ایرانیان، صفحه ۲۱۵.

و گرد بر روی سینه به هم قلاب می‌شوند. (۱۱۵)

ساسانیان از انواع شنل، شلوار و کلاه استفاده می‌کردند، کسانی که می‌خواهند از وضع پوشاک و لباس ایرانیان قبل از اسلام، اطلاعات جامعی کسب کنند، می‌توانند کتاب پوشاک باستانی ایرانیان، نوشته ضیاء پور رامورد مطالعه قرار دهند.

لباس و پوشاک بعد از اسلام

در آغاز نهضت اسلامی، اعراب بادیه‌نشین پوشاک ساده و سرتا سری برای حفظ بدن از سرما و گرما به تن می‌کردند و از هنر خیاطی کمترین اطلاعی نداشتند، ولی پس از آنکه حوزه قدرت و نفوذ سیاسی اعراب به آسیا و آفریقا رسید و بسط یافت، این قوم بادیه‌نشین، خواهی نخواهی تحت تأثیر تمدن و فرهنگ ملل مغلوب قرار گرفتند، این زمان بود که دانستند لباس‌هایی برازنده‌تر از آنچه دارند، می‌توان پوشید و طرز لباس پوشیدن بسیاری از ملل مغلوب را اقتباس کردند، شکوه و تجمل زندگی که در میان مردم ایران بسیار پیش‌رفته بود، اثر خود را بر افکار آنان بخشید، دربار بغداد احساس کرد که متدرجاً زیر تأثیر همسایگان شکست خورده خود قرار می‌گیرد، گسترش تمدن و تجارت موجب پیدایش کارخانه‌ها و کارگاه‌های مختلف پارچه‌بافی گردید، و شهر بغداد به زودی صاحب تعداد بسیاری از اینگونه مؤسسات شد و تولید انواع پارچه‌های لطیف ابریشمی و زریفت، در بیت‌الطراز روبه‌تزايد نهاد، در مغرب بالعکس، اعراب، با مورها و بزبرها آمیختند، اینان مردمی خشن بودند که از جهت سطح تمدن از فاتحان خود نیز، در مراحل عقب‌تر قرار داشتند... اعراب، حتی آنها که در شهرهای نزدیک یکدیگر می‌زیستند، البسه مختلف در بر می‌کردند... چنانکه مردم

اقوام و قبایل مختلف از شکل کفش و کلاه و لباس خود شناخته می‌شوند ... پوشاک مردم تونس با پوشاک مردم مراکش تفاوت دارد، علاوه بر این در میان طبقات و صنوف مختلفی که جامعه اسلامی را تشکیل می‌دهند، اختلاف عظیمی در پوشیدن لباس وجود دارد، نجیب‌زادگان و اشراف را از سربازان و مردم عادی، مخصوصاً از شکل کلاهشان می‌توان باز شناخت و شغل و مقام هر کس را در برخورد نخستین تمیز داد.

پیشوای اسلام فرموده است که تجمل نباید در زندگی امت من راه یابد... لباس، برای پوشانیدن عورت و حفظ انسان از تأثیرات سرما و گرماست و بهتر است از پنبه یا کتان باشد... پوشیدن لباس ابریشمی، برای زنان مجاز و برای مردان ممنوع شناخته شده است... رنگهایی که برانتخاب آنها بیشتر تأکید شده، سفید و سیاه است... پوشیدن سیاه، در نظر شیعیان مردود است. «شاردن» در سفرنامه خود در این باره می‌نویسد:

«... در شرق، مخصوصاً ایرانیان هرگز سیاه نمی‌پوشند، این رنگ را شوم و مکروه می‌دانند... با اینکه رنگ‌های سرخ و زرد کراهت دارد... دختران جوان غالباً لباس‌های سرخ می‌پوشند، پوشیدن البسه سبزرنگ، فقط برای سادات یا بازماندگان پیامبر(ص) مجاز است، ظاهراً در مسئله لباس، اختلاف بسیاری میان حنفی‌ها، شافعی‌ها و مالکی‌ها وجود دارد ولی فرقه حنبلی که سخت‌گیرترین فرق اسلامی است، در این مسئله قیود بیشتری را رعایت می‌کند... جنس و زیبایی لباس، به پوشنده آن اهمیت و اعتبار می‌بخشد. «تاورنیه» اصطلاح فارسی «قربت به لباس» را چنین معرفی می‌کند:

«... هر طور لباس بپوشی، به همان درجه مورد توجه و احترام هستی و با لباس خوب به دربار و نزد بزرگان می‌توان رفت.»

در کتاب «شرح مصر» می‌خوانیم: «... اشراف مصر، هرچه بیشتر لباس برتن خود کنند بیشتر مورد توجه مردم قرار می‌گیرند.» پس اگر

ایرانیان
هرگز سیاه
نمی‌پوشند

شرقیان علاقه‌مند باشند که لباس‌هایشان تمیز و معطر باشد جای تعجب نیست... معطرکردن لباس، مخصوصاً معمول بوده است... خلعت‌بخشیدن به‌عنوان قدردانی در نزد شرقیان، رسمی بسیار کهن است. به اعتبار قول «مقریزی» نخستین کس از امیران مسلمان که این رسم را معمول داشت، هرون‌الرشید بود که به جعفر بن یحیی برمکی وزیر محبوب خود، خلعت داد... رواج این رسم تا آنجا پیش رفت که گاه امیر لباس خود را بیرون می‌آورد و آن را بر تن کسی که می‌خواست مورد لطف قرار دهد، می‌پوشانید... ترکیب خلعت همیشه ثابت نبوده، چه از جهت جنس پارچه و چه از جهت قطعاتی که آن را تشکیل می‌داد. به نسبت خدمت پارچه گیرنده، متغیر بوده است، پوشیدن لباس سیاه به نشان ماتم، رسمی قدیمی بوده که زن و مرد آن را رعایت می‌کرده‌اند. می‌دانیم که خلفای عباسی نیز، لباس سیاه را در هرگ امام ابراهیم بن محمد پوشیدند... در اسپانیا هنگام حکمروایی خلفای بنی‌امیه، لباس عزا سفید رنگ بوده است... اعراب برای نشان دادن حال خشم خویش، لباس‌های زرد یا سرخ می‌پوشیدند، در کتاب هزار و یک شب می‌خوانیم که فلان: لباس غضب (یعنی لباس قرمز) پوشید، ولی گویا این رسم، رسم ترکان بوده است...» (۱۱۶)

«امام محمد غزالی» (متولد به سال ۴۵۰ هجری) در فصل سوم «کیمیای سعادت» از همکاری صنعتگران با یکدیگر، برای تأمین آسایش بشر سخن می‌گوید و می‌نویسد:

«... اصل دنیا سه چیز است، طعام و لباس و مسکن، اصل صنعت، که ضرورت آدمی است نیز سه چیز است، برزگری و جولاهی (یعنی بافندگی) و بنائی، لیکن این هر یکی را فروغ‌اند که بعضی ساز آن همی کنند، چون حلاج و ریسندهٔ ریسمان، که ساز جولاه می‌کند و درزی آن را تمام می‌کنند. چون درزی (خیاط) که کار جولاه تمام کند و این همه را به

۱۱۶- نقل و تلخیص از کتاب فرهنگ البسة مسلمانان، تألیف ر. پ. آ. دزی، ترجمهٔ حسینی هروی، پیش‌گفتار از صفحه ۴ به بعد.

آلات حاجت‌افتد، از چوب و آهن و پوست و غیر آن. پس آهنگر و درودگر (نجار) و خراز و کناش پیدا آمد و چون این همه پیدا آمد، ایشان را به معاونت یکدیگر حاجت بود، که هرکسی همه کارهای خود نمی‌توانست کرد، پس فراهم آمدند تا درزی، کار جولاه و آهنگر می‌کند و آهنگر کار هر دو می‌کند... پس میان ایشان معاملتی پدید آمد...» (۱۱۷)

در منابع فارسی، کتاب مخصوصی برای روشن‌ساختن انواع پارچه‌ها و چگونگی لباس مردان و زنان وجود ندارد، فقط در سفرنامه‌ها و بعضی آثار دیگر، گاه به‌مناسبت عروسی و یا جشن‌هایی که به افتخار سلاطین و خلفا برپا شده است، اشاره‌ایی به انواع پارچه‌ها و البسه معمولی آن روزگار شده است.

به‌طوری که «هجویری» متذکر شده است، پس از اسلام نه‌تنها ساده‌پوشی و لباس بی‌پیرایه سخت معمول بود، بلکه پیشوای اسلام حضرت محمد(ص)، اصرار داشته است که تا لباس کاملاً پاره و وصله‌دار نشود از دست ندهد، چنانکه خطاب به عایشه می‌فرماید: «رض لا تضییع الثوب حتی ترقعیه» یعنی: جامه را تا وصله‌ها و پیوندها بر آن نگذاری از دست مده، و می‌گویند «عمر» مرقعه‌یی داشت که بر روی آن سی پیوند بود. ولی از دوره بنی‌امیه به‌بعد در اثر کشورگشایی و سرازیر شدن سیل عوارض و مالیات‌های گوناگون، عالم اسلام از هر جهت دگرگون شد و دبیری نگذشت که اعراب حتی در خوراک و پوشاک از ایرانیان و دیگر ملل تقلید و تبعیت کردند. جاحظ می‌نویسد:

«... هر یک از پادشاهان را در پوشیدن لباس و به‌کار بردن عطر، رسمی و قزاری بوده است، برخی جامه نوین را فقط یک بار می‌پوشند و بعضی، لباس را ساعتی به‌تن می‌کردند و به‌دیگری می‌بخشیدند و جمعی پیراهن و جامه را چندان می‌پوشیدند که از بها و رونق می‌افتاد.

اردشیر بابکان، یزدگرد، بهرام، انوشیروان و قباد پیراهنی را که

۱۱۷- کیمیای سعادت، به اهتمام احمد آرام، صفحه ۶۵.

سختی از خود
لباس را
کمی دراز می

دوبار به شستن رفته بود، برای خلعت به نزدیکان و اقربا، کنار می‌گذاشتند و ملوک عرب مانند معاویه و عبدالملک و سلیمان و عده‌یی دیگر، هر پیراهن را چند بار به شستن داده و چند بار می‌پوشیدند. یزید، ولید، مهدی، هادی، هارون و معتصم هیچ پیراهنی را جز یکبار نپوشیده‌اند، مگر پیراهنی که پارچه آن فاخر باشد و آنچه را که پادشاهان بر روی پیراهن می‌پوشیدند، گاه تا یک سال به بر داشتند و برخی جامه‌های گرانبها را سالها می‌پوشیدند. در استعمال عطر و به‌کار بردن مشک و دیگر عطریات، سلیقه پادشاهان متفاوت بود، بعضی موی خود را با روغن گل معطر می‌کردند و برخی تن خود را با عطرها و موی سر را با غالیه آلوده می‌کردند و بعضی تن را با گلاب می‌شستند...» (۱۱۸)

نظامی عروضی ضمن گفتگو از جامه‌خانه عباسیان در عصر مأمون می‌نویسد:

«... مأمون در آن روز جامه‌خانه‌ها عرض‌کردن خواست و از آن هزار قبا، اطلس معدنی و ملکی و طمیم و نسیج و ممزج و مقراضی و اکسون هیچ نپسندید و هم سیاهی در پوشید و برنشست و روی به خانه عروس نهاد...» (۱۱۹)

به‌طوری که «اصطخری» در مسالک و ممالک نوشته:

«در منطقه پارس، پادشاهان قبا پوشند و بردگی دراعه‌های فراخ (دراعه یعنی جامه پنبه‌یی) پوشند و دستارهای کوچک بندند و شمشیرها، حمایل دارند و موزه‌های ایشان تنگ ساق باشد و قاضیان کلاهها برسر نهند، چنانکه گوش بیوشند و طلیسان برانکنند و پیراهن‌های باریک پوشند و دراعه و موزه ندارند و دبیران پارس، دراعه و دستار دارند و اگر کلاه یا دستار دارند پوشنده باشند، و زی‌ایشان به‌زی‌اهل عراق نزدیک

۱۱۸- کتاب تاج، صفحه ۱۹۵ به‌بعد.

۱۱۹- نظامی عروضی.

است...» (۱۲۰)

غزالی در «نصيحة الملوك» می‌نویسد:

«... روز آدینه پیش از صبح برخیز و غسل کن و جامه درپوش ، که سه صفت در وی باشد، به تابستان، دبیقی و توری (توزی) و کتان و زمستان ، خز و دیبا و صوف و هر جامه که بدین صفت نبود، نپسندیده حقست.»

عنصرالمعالی در قابوسنامه از قول شیخ ابوسعید ابوالخیر می‌نویسد:

«... آدمی از چهار چیز ناگزیر بود، اول نانی، دوم خلتانی (جامه کهنه) ، سوم ویرانی (منزل)، چهارم جانانی (معشوق و همسر)» (۱۲۱)
یک مرد خوش لباس - در مقدمه کتاب تاج، اثر معروف جاحظ چنین نوشته شده است:

«ابراهیم بن مهدی روزی به مجلس احمد بن ابی‌داود وارد گردید و احمد دید که خود را با زیباترین جامه‌ها آراسته است و پوششی در بر دارد، آهار و رنگین و از بهترین بافته‌های روی زمین و کلاهی بر سر نهاده است که دستاری از حریر به گردش بسته و از پیش و پس ، دو رشته آن آویخته و پیوسته و کفش زرد بر پا دارد و عصایی از چوب آبنوس و مکمل به طلا در دست و نگینی از یاقوت برانگشترش دید، که همی می- درخشید...» (۱۲۲)

در شرح حال «شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا» (متولد به سال ۳۷۰) می- خوانیم که پس از ترک بخارا، در وصف هیئت و کسوت ظاهری خود در آن دوران می‌نویسد:

«...لباس و هیأت من، عبا و عمامه و تحت‌الحنک بود، به شیوه

۱۲۰- مسالک و ممالک اصطخری، به اهتمام ایرج افشار.

۱۲۱- قابوسنامه، به اهتمام دکتر امین عبدالمجید بدوی، صفحه ۷۰، باب چهاردهم.

۱۲۲- کتاب تاج، مقدمه، صفحه ۳۶.

کتاب
تاج
نویسنده
ابو جاحظ

فتها...» (۱۲۳)

ابن حوقل ضمن بحث در پیرامون (جامه و وضع مردم فارسی) می-نویسد: «... اما جامه آنان: سلطان قبا می‌پوشد و گاهی سلاطین آنجا اگرچه ایرانی هستند، دراعه (نوعی جامه دراز که جلوی آن باز است) می-پوشند، و دراعه آنان جلوش گشادتر و گریبانش پهن و جیب‌های آن چون جیب‌های کاتبان و در زیر عمامه‌هایشان کلاه‌های بلند راست، شمشیرها را با حمایل می‌بندند، کمربند تیز دارند و کفش‌هایشان کوچکتر از خراسانیان است و در زمان ما جامه سلطان تغییر یافته، زیرا غالباً یاران او جامه دیلم می‌پوشند و قضاات دنیه (کلاه مخصوص قاضی) و کلاه‌های شبیه آن، که از نزدیک گوش بالا زده می‌شود به سر می‌گذارند و طلیسان و پیراهن و جبه می‌پوشند، و دراعه و کفش برگشته و شکسته و کلاهی که گوش‌ها را فراگیرد، نمی‌پوشند. جامه‌های کاتبان چون جامه‌های کاتبان عراق است و قبا و طلیسان نمی‌پوشند. جامه بومیان آنجا، حد وسط جامه کاتبان و بازرگانان است، از قبیل «طلیسان» و «ردا» و پارچه‌های قومی و خز و عمامه و کفش ناشکسته و پیراهن و جبه و جامه‌های آستردار و اینان در زیبایی لباس و خوش‌پوشی بر یکدیگر برتری می‌جویند و جامه-هایشان مانند جامه‌های عراقیان است.

اهمیت لباس در شخصیت افراد

در فرهنگ «رجال ابن الخطیب» عبارت زیر دیده می‌شود:
«... پس به خانه خویش باز گشتم و با خود گفتم، برای شستن لباس‌ها و پاک کردن آنها، از آلودگی‌هایی که در زندان یافته است، به دهانه پل بروم، سپس از آنجا به ساحل مقابل فرار خواهم کرد. نزدیک رودخانه زنی را دیدم که در کار شستن لباس بود، به او گفتم که لباس‌های

۱۲۳- مجتبی مینوی، نقد حال، صفحه ۱۶۲.

ما هم که از تن بیرون کرده بودم، بشوید و او یک «زنار» (روپوش ضخیم) برای پوشیدن به من داد، چون این لباس را به تن کردم، خواجه-باشی به سوی من آمد، او ۶۰ مرد اجیر کوهستانی همراه داشت، که همه زنار پوشیده بودند و وقتی که ما در همان لباس دیدم، امر کرد مرا به طرف قلعه مشقوت بردند، که در آنجا مدت ۱۰ روز به عنوان بیگار کارکنم...» (۱۲۴) از جمله اخیر می‌توان به نقش حقوق بشر و آزادی فردی در آن روزگار پی برد.

بیهقی لباس و هیأت حسنک وزیر را در روزی که برای دادرسی به دیوان آمده بود، چنین توصیف می‌کند:

«... حسنک پیدا آمد، بی‌بند جبه‌ای داشت، حبری رنگ با سیاه می‌زد خلق گونه و دراعه و ردایی سخت پاکیزه و دستاری نشابوری مالیده و موزه میکائیلی نو، در پای و موی سر مالیده زیر دستار پوشیده کرده، اندک مایه پیدا می‌بود...» (۱۲۵)

جامه مردم بخارا، بیشتر قبا بود و کلاه بلند نوک‌دار و مانند جامه‌های دیگر مردم ماوراءالنهر بود. (۱۲۶)

در آثار شعرا نیز، جسته جسته مطالبی در پیرامون البسه مردم به چشم می‌خورد. انوری در اشعار زیر به پارچه‌های زمستانی و تابستانی در قرون وسطی اشاره می‌کند:

در حدود ری ، یکی دیوانه بود	سال و مه‌کردی به‌کوه و دشت‌گشت
در تموز و دی، به‌سالی یک دوبار	آمدی در قلب شهر از طرف دشت
گفتی ای آنان ، کتان آماده بود	زیر قرب و بعد از این زربینه طشت
قائم و سنجاب در سرما، سه چار	توزی و کتان به‌گرما، هفت‌هشت
گر شمارا بانوایی بد چه شد	ورچه ما را بود بی‌برگی چه‌گشت

۱۲۴- فرهنگ البسه، صفحه ۱۸۷.

۱۲۵- تاریخ بیهقی، صفحه ۱۸۴.

۱۲۶- محیط زندگی و آثار رودکی، صفحه ۷۳.

راحت هستی و رنج نیستی بر شما بگذشت و بر ما هم گذشت

ناصرخسرو «تیغ» و «قلم» را بهترین زینت مردان می‌داند:

چهره و جامه نکو، زیب و جمال مرد نیست

ننگ باید مرد را، ننگ از جمال و زیب وزن

عیب تو جامه‌ات نپوشد، تیغ پوشد یا قلم

گر نه‌ی زنی، یا قلم‌زن باش یا شمشیرزن

دست را چون مرکب تیغ و قلم کردی مدار

هیچ غم، گر مرکب تن لنگ باشد یا عرن

نشان‌پوشی و نقش علم نخواهد ماند نماند بندقی و ریشه هم‌نخواهد ماند

نظام قادی

فردوسی در بیت زیر، به لباس طبقات متنعم اشاره می‌کند:

یکی را دهد نوش از شهد و شیر بیوشد به دبیا و خز و حریر

ساده‌ترین لباس‌ها جل گاو بود - «... دهقان گفت: ای جوان، خدای

تعالی می‌داند که به غیر از «جل گاوی» هیچ ندارم، اگر اجازت فرمایی بر

تو پوشم.» (تذکره دولتشاه)

جان را به علم پوش، چو پوشیدی تن را به شستری به کاکوئی

ناصرخسرو

پوشاک اشراف - در اشعار زیر به لباس طبقات ممتاز اشاره شده

است:

به خز و قاقم و سمور و سنجاب به زیورهای نغز و در خوشاب

دو صد درج و در و عقیق و بلور هزار و چهل تنگ خز و سمور

گرشاسب‌نامه

مراد از «خز» پوست حیوانیست که از سمور کوچکتر است.

ز کتان و ابریشم و موی و قز قصب کرد پر مایه دبیا و خز

فردوسی

تا نیاوند بریشم، خز و دبیا نشود منوچهری

قصبهای زربفت و خزهای نرم که پوشندگان را کند مهد گرم

نظامی

نقالان، قصه‌گویان و مهرکه‌گیران و هنرپیشگان

یکی از تفریحات و سرگرمیهای سالم مردم کوچه و بازار پس از خاتمه کار روزانه، شرکت در معرکه‌ها و گوش‌کردن به گفتار نقالان و قصه‌گویان بود و این تفریح در آن روزگار که از سینما و تئاتر، رادیو و تلویزیون نامی در میان نبود، برای توده مردم سخت جالب و دلپذیر بود و در تمام این دوران، مردم بیکار و فارغ دل، ایستاده یا نشسته، دل به گفتار نقالان می‌بستند، به این ترتیب که «در کوچه و بازار قصه‌گویان دوره‌گرد، معرکه خود را برپا می‌کردند، قصه‌های عنقر و رستم و قصه‌های پیغمبران کهن، حکایات سلیمان و جنیان، مشتری‌های بسیار داشت. بسا که وقتی قصه‌گو با حکایات غم‌انگیز و بدفرجام خویش دلها را به درد می‌آورد، طنپور و ساز خویش را برمی‌گرفت و می‌نواخت و می‌کوشید که با آن «تیمار» اندکی شادی نیز بهره‌شنوندگان خویش سازد، ذوق تفرج، خاطرها را می‌نواخت و مخصوصاً جوانان دل به اینگونه تفرجها خوش می‌کردند، در باغ‌هسا و نخلستان‌ها، جوانان گاه تنها و گاهی با زنان به تفرج می‌رفتند، در مجالس عیش و طرب، هم‌آواز و موسیقی و هم‌شراب و باده‌گساری وجود داشت، در مهمانی‌های دوستانه، خاصه در بیرون از شهرها شراب و سماع بیگانه نبود... شراب‌خواری آدابی داشت، در عراق به فتوای ابوحنیفه، بعضی انواع شراب را حلال می‌شمردند...

ابونواس شاعر در غزل‌های خویش آشکارا می‌گفت که اگر شراب حرام است چه باک؟ نه آنست که لذت، همه در حرام است؟ و این سخن، در واقع زبان حال بسیاری از رندان بی‌بند و بار در آن زمان به شمار می‌آمد. در تفریح و نشاط، به این مایه هم اکتفا نمی‌شد، مخصوصاً طبقات مرفه به شکار و بازی نیز علاقه نشان می‌دادند، کبوتربازی، خروس‌بازی، سگ‌بازی و تربیت بوزینه برای عده‌یی موضوع تفریح و وقت‌گذرانی بود... بازداری و تربیت مرغان شکاری نیز، چنان مورد توجه بود که در آن باب کتابها تألیف یافت.

از اینها گذشته قمار، حتی در بین طبقات فقیر رواج و انتشار داشت و بعضی در علاقه به شطرنج و نرد افراط می‌کردند، تفریح دیگر عامه، نقل حکایات و لطیفه‌ها بود، در واقع حکمت عامیانه بر همین امثال و حکایات کوتاه مبتنی بود، حکایات بخیلان، حکایات احمقان، حکایات طمعکاران، حکایات معلمان، حکایات کسانی که دعوی پیغمبری داشته‌اند، حکایات کسانی که به طفیل دیگران دنبال سور و مهمانی می‌رفته‌اند، چیزهایی بود که غالباً بالطف و ظرافت خاص، در مجالس عام و خاص نقل می‌شد و سبب تفریح خاطرها بود، بعضی نکته‌پردازان و ظریف‌طبعان، خود از اینگونه حکایات می‌ساختند و می‌آفریدند و برخی دیگر با گفتار و کردار گزنده و عبرت‌آموز خویش، عمداً منشأ اینگونه حکایات می‌شدند...» (۱۲۷) نه تنها در ایران بلکه در ممالک عرب زبان نیز توجه به اندرز، قصه و داستان روزافزون بود، احمد امین می‌نویسد:

«عده‌یی از گویندگان، در دروغ‌پردازی و افسانه‌گویی راه افراط پیش گرفتند، تا جایی که حضرت علی (ع) آنها را از مسجد بیرون کرد. گاه داستان سرایان از قصه‌ها و داستان‌ها استفاده سیاسی می‌کردند و به‌نفع اشخاص مورد نظر تبلیغ می‌نمودند...» (۱۲۸)

۱۲۷- تاریخ ایران بعد از اسلام، دکتر زرین‌کوب، از صفحه ۵۲۷ به بعد.

۱۲۸- پرتو اسلام، احمد امین، صفحه ۲۰۱ به بعد.

با گذشت زمان داستان‌سرایی اهمیت فراوان کسب کرد، «کندی» یکی از متفکرین و صاحب‌نظران عالم اسلام در کتاب قصات می‌گوید:

«... بسیاری از قصات دارای دو شغل بودند، یعنی علاوه بر شغل قضا، داستان‌سرایی را هم به عهده داشتند، بسیاری از اخبار یهود و نصارا و افسانه‌های ملل دیگر، از همین راه وارد اسلام گردید.»

به این ترتیب می‌بینیم از صدر اسلام تا روزگار ما داستان‌سرایی مورد توجه بوده، مالکم می‌نویسد:

«... صاحب این منصب، شخصی با خبر از تواریخ و مستحضر از اخبار و اشعار و نوادر و نکات و دقیقه‌یاب و نکته‌سنج باید... قصه‌خوانان به اقتضای شرایط و حالات، وضع را دگرگون جلوه می‌دهند، به طوری که حالت غضب و حلم، عقل و عشق، سرور و غم، قدرت و ضعف، امارت و چاکری، عاشقی و معشوقی، فرمانبری و فرمانروایی، همه در یک شخص واحد دیده می‌شود...» مالکم می‌نویسد: «درویش صفر شیرازی یکی از بهترین قصه‌خوانانی است که من دیده‌ام، حرفت قصه‌خوانی در ایران باعث شهرت و مایه منفعت است و کسی که در خدمت سلطان، به این منصب ممتاز است، همیشه در حضور است و در سفرها ملتزم رکاب.»

مالکم در سال ۱۸۱۰ میلادی بار دیگر به ایران آمده است، در راه با ملاآدینه، قصه‌خوان فتحعلیشاه ملاقات می‌کند، به‌قراری که می‌نویسد:

«زحمت طول منزل، به حکایات و صحبت‌های شیرین او فراموش می‌شد.» (۱۲۹)

شعبده‌بازان و هنرپیشگان

شعبده‌بازان و هنرپیشگان از دیرباز موجبات سرگرمی و تفریح خاطر مردم را فراهم می‌کردند. امروز در میان فارسی‌زبانان شعبده‌بازی به معنای نیرنگ‌بازی و حقه‌بازی است، شعبده‌باز که در گذشته او را «بوالعجب»

۱۲۹- تاریخ مالکم، ترجمه حیرت، صفحه ۱۹۶ به بعد.

هم می‌نامیدند، با تردستی و مهارت قادر است که اشیاء بی‌جان را در برابر چشم تماشاگران جان دهد و یا شیئی ملموس را بدون به‌کار گرفتن دست از چشم مردم بپوشاند و یا شیئی دیگری را که در محل نمایش وجود ندارد، در برابر دیدگان مردم ظاهر سازد.

در منابع تاریخی، ادبی و اجتماعی بعد از اسلام گهگاه از شعبده - بازان، بندبازان و هنرپیشگانی که با کارهای خارق‌العاده، همه طبقات مردم را غرق حیرت ساخته‌اند، سخن به میان آمده است، ولی متأسفانه از جزئیات هنرنمایی‌ها و وسایل کار و تعداد هنرپیشگان و نقشی که هر یک از آنان به عهده داشتند، سخنی به میان نیامده است، تنها در کتاب «احسن‌التواریخ» حسن روملو ضمن توصیف وقایع مربوط به سال ۸۲۵ از هنرپیشگان و بازیگرانی که در سرزمین خطای، هنرنمایی کرده‌اند، مطالبی می‌نویسد:

«... چون پادشاه بر تخت نشست و قرار گرفت، ایلچیان را نزدیک تخت بردند... بازیگران به بازی درآمدند، اول جماعتی پسران چون ماه، مثل دختران سرخی و سفیدی بر روی مالیده و حلقه‌های مروارید، درگوش کرده و جامه‌های زربفت خطایی پوشیده و نخل‌ها و گل‌ها و لاله‌های ملون از کاغذ رنگین... بر دست گرفته و برسر خلابیده، بر اصول خطائیان رقص کردن گرفتند. بعد از آن دو پسر غریب به سن ده‌سالگی بالای دو چوب معلق‌ها زدند و انواع بازیها کردند...» (۱۳۰) بعد یکی از بازیگران بر روی یکی از نی‌هایی که برای هنرنمایی آورده بودند، قرار گرفت و پس از مدتی هنرنمایی، خود را از بالای نی به‌زیرافکند، به طوری که جمله حاضران گفتند، افتاد، ولی همکار هنرمند او که نی را در دست داشت، یکباره به‌پا خاست و رفیق خود را در هوا گرفت.» (۱۳۱)

ابن‌بطوطه در سفرنامه خود از هنرنمایی‌های شعبده‌بازان چینی

۱۳۰- نقل و تلخیص از احسن‌التواریخ روملو، به‌اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی.

۱۳۱- همان کتاب.

با شگفتی یاد می‌کند و می‌گوید:

«... من از بوالعجبیه‌های این بازیگر چیره‌دست، دچار خفتان قلب شدم، و از حال برفتم، دوایی دادند تا به‌حال طبیعی بازگشتم...» (۱۳۲)

توجه عمومی به‌شعبده‌بازان، هنرپیشگان، نقالان، قصه‌گویان و معرکه‌گیران از دیرباز تا نیم‌قرن پیش دوام یافت. پس از پایان حکومت قاجاریه، در اثر نفوذ شدید تمدن غرب، به‌تدریج، سینما، تئاتر و تلویزیون یکی بعد از دیگری مورد توجه خاص و عام قرار گرفت و به‌تدریج، به‌طور طبیعی و گاه با مداخله مأمورین انتظامی، بساط نقالان و معرکه‌گیران (که گاه در تلو نقل و حکایت، انتقاداتی از زمامداران وقت می‌کردند) از گوشه و کنار شهرها برچیده شد. اینک برای اطلاع خوانندگان، نمونه‌ای از سرگرمی‌های مردم آن دوران را نقل می‌کنیم:

گروه معرکه‌گیران

آقای دکتر باستان استاد سابق دانشگاه، در کتاب «افسانه زندگی» قسمتی از تفریحات مردم تهران را در حدود ۶۰ سال قبل چنین توصیف می‌کند:

«... عصرهای پنج‌شنبه در اطراف قبرستان ازدهام غریبی بود، یعنی فروشنده‌های مختلف، اجناس خود را از قبیل: تخمه و گردو و بادام‌خشک یا توت و یا کشمش سبز یا سیاه و جوز قند و نان‌های کماجی و قندی و مانند آن را به معرض فروش می‌گذاشتند. یکی از این خوراکیها را «معجون افلاطون» می‌گفتند، که از نوعی از ژله سفت یا مخلفات مختلف، مثل خلال بادام یا پسته یا آلوبالو و مانند آنها و در حجره‌های کوچکی که روی سینی حلبی تعبیه شده بود ریخته بودند، بچه‌ها یک شاهی می‌دادند و با قلم فلزی هرقدر به یک ضربه می‌توانستند، از آن جدا می‌کردند و به دهان می‌-

۱۳۲- سفرنامه ابن‌بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، صفحه ۵۶۷.

گذاشتند، بعد قلم فلزی را به دست هر مشتری دیگر می دادند. - در داخل قبرستان جمعیت فراوان تر و زیادتر بود، زیرا در هر گوشه درویش یا حقه بازی مشغول نمایش بود. مارگیران به وسیله نشان دادن مارهای خود، مردم را جمع می کردند و پس از آنکه دور آنها پر از جمعیت می شد به جمع-آوری پول می پرداختند، یکی از آنها که اسمش «درویش حسن» بود... با خواندن اشعار مردم را جمع می کرد، بعضی از آن اشعار، هنوز در خاطر من مانده که می گفت :

مارگیری با یکی حربه به دست رفت و در سوراخ ماری بر نشست
ناگهان عیسی از آن در می گذشت مار چون عیسی دید از سر گذشت
بعد شاگرد خود را که چند متر آن طرفتر بر روبروی در نشسته بود، مخاطب قرار داده فریاد می زد: «جناب درویش» شاگرد او از آن طرف معرکه پاسخ می داد: «ای والله» درویش حسن: مار چند نشان دارد؟ شاگرد: پنج نشان، اول کبکنجیرسر است، دوم مدیرگردن است، سوم شاهدانه چشم است، چهارم اگر در سایه بزند به آفتاب نمی رسد، اگر در آفتاب بزند به سایه نمی رسد، پنجم، اگر کف پای شتر را بزند پشم گاه ساربان را باد می برد. باری، پس از اینکه جمعیت زیادی را دور خود جمع می کرد، مجاناً و بلاعوض، همه را با تکرار کلمات و اورادی از آزار مار و عقرب، برای مدت یک سال محفوظ می داشت، و من برای اینکه شما هم محفوظ بمانید، عین آنرا اینجا می نویسم: «کل پایطال کویندی، کویابندی ایهاالقظامه» به حکم امیرامیران، بستم زهرت را، دمت را، نفست را، به حق ابراهیم خلیل اله، موسی کلیم اله، عیسی روح اله، محمد مصطفی (ص)، علی ولی اله، دم از من فرمان از تو یا علی، بعد می گفت: اگر تا یک سال دیگر مار تو را زد، خونی تو منم. اما پسر خود درویش حسن را بالاخره مار زد و مرد، گویا ورد را خوب یاد نگرفته بود!

سپس قدری از مزایای سخاوت و انفاق در راه خدا صحبت می کرد و بالاخره می گفت: حالا موقع دعاست و باز رو به شاگرد خود کرده، فریاد

بر
قبرستان

می‌زد: جناب درویش، شاگردش پاسخ می‌داد: «ای‌والله» بعد باز می‌گفت «دستت را بگیر جلو صورتت» و با اشاره به جمعیت می‌فهمانید که آنها نیز دستها را مقابل صورت بگیرند، بعد می‌گفت: بگو به نذر تو (مردم می‌گفتند به نذر تو - به دوستی تو، مردم تکرار می‌کردند) یا امام زین‌العابدین. بعد می‌گفت: بکش به چهره‌ات، گوشه قبات را تکان بده تا اگر بلایی باشه بریزه. بعد می‌گفت: اگر بلا دیدی، بلای تو به جان من و بلای من و تو به جان آن بی‌اعتقادی که می‌گویند از صنار (صد دینار) پول درد دوا می‌شود، ولی از اسم، (امام زین‌العابدین(ع)) دوا نمی‌شود. بعد فریاد می‌زد و می‌گفت: جناب درویش، شاگرد او پاسخ می‌داد، ای‌والله، باز می‌گفت: یک نفر خواستم مرا صدا کند، بگویند درویش این یک بال مگس نقره را نذر امام زین‌العابدین(ع) می‌دهم، ... بعد از گرفتن هر قرانی، دعایی فراخور حال دهنده می‌کرد، مثلاً قران اول را که می‌گرفت، آن را به اسم چراغ اول می‌نامید و می‌گفت: اول سر، که بالای نیزه رفت سر «حربن شیهید ریاحی» بود، میان جوانها علم شوی. دوم چراغ را که می‌گرفت، می‌گفت: به دولب زهرآلود امام حسن مجتبی(ع) آب شیرین به کامت تلخ نشود. سوم چراغ را که دریافت می‌کرد، می‌گفت: سبب‌ساز کل عالم، سببی برایت بسازد، که سه هزار مرد و نامرد حیران بمانند. چراغ چهارم، چاره‌ساز کل بیچارگان چهار هزار قضا و بلا از جان‌ت دور کند. چراغ پنجم، پنج تن آل‌عبا، میان جوانها سرافرازت کند، چراغ ششم، شش شمع در آگوشه قبرش روشن کنی و قس‌علیهذا - بالاخره وقتی دیگر در کسی حوصله نمانده بود، یا در جیب پولی نداشت، **چراغ‌الله** را می‌خواست و می‌گفت:

چراغ شاه خراسان، اگر بشر ندهد ملک به‌صورت انسان درآید و بدهد البته کسی که این پول را می‌داد، زیرچشمی به‌دیگران نگاه می‌کرد و بر خود می‌بالید، شاید هم مردم فکر می‌کردند که او ملکی است که به‌صورت انسان بیرون آمده است.

در گوشه دیگر قبرستان «لوطی غلامحسین» معرکه گرفته و بساط

حقه‌بازی باز کرده و مردم را دور خود جمع می‌کرد، شروع مجلس او با این شعر بود:

در اول هر کار بگو بسم‌الله
تا جمله گناهان تو بخشد الله
بعد این شعر را می‌خواند:
ز بسم‌الله چیزی نیست بهتر
نهادم تاج بسم‌الله بر سر
در موقعی که شاگرد او می‌خواست کار مشکلی را در بازی انجام بدهد
و از عهده برنمی‌آید، این اشعار را می‌خواند:

هیچکس در پیش خود چیزی نشد
هیچ حلوانی نشد استاد کار
عیج آهن خنجر تیزی نشد
تا که شاگرد شکرریزی نشد
شروع مجلس او با مهره‌بازی بود، یعنی دو زانو روی زمین می‌نشست و چند دانه مهره به اندازه یک نخود که از گلوله کوچکی نخ موم کشیده درست کرده بود، در جلوی خود می‌گذاشت، و فنجانهای فلزی کوچکی را وارونه به روی زمین قرار می‌داد و بعد در زیر هر کدام از آنها، مهره‌ای می‌گذاشت. سپس با چوب کوچکی، یکی‌یکی آن فنجانها را وارونه می‌کرد، و حضار مشاهده می‌کردند که مهره‌ای در زیر آنها وجود ندارد، تا به فنجان‌های آخر می‌رسید، چون آن را بلند می‌کرد، معلوم می‌شد که همه مهره‌ها در زیر آن جمع شده است. بدیهی است این مهره‌بازی، انواع و اقسام داشت... به هر حال، پس از اینکه مدتی تماشاگران را مشغول می‌داشت، چشمه بزرگتری را مطرح می‌کرد (هر نمایشی را چشمه می‌خواند)، مثلاً، موشی را در یک قوطی داخل می‌کرد و قول می‌داد که آن را تبدیل به کبوتر یا مار یا حیوان دیگری بکند، بعد چون حس می‌کرد که تماشاگران، تشنه دیدن نتیجه عملیات او هستند، شروع می‌کرد به دعا کردن و پول گرفتن، بدو یک جام برنجی به‌دست گرفته از مقابل جمعیت عبور می‌کرد و هرکس به‌فراخور حال خود، پول سیاهی در آن می‌ریخت. درویش، به پول نظری افکنده قیافه ناراضی به خود می‌گرفت و شروع می‌کرد از حاتم‌طائی و بذل و بخشش او صحبت کردن... در این موقع حقه‌باز ما شروع می‌کرد به پول

معرکه
دراز

خواستن و این دفعه مانند آنچه دیدیم، به اسم چراغ‌الله، یا چراغ شاه خراسان، سکه‌های نقره درخواست می‌نمود... اگر مردم برجای خود مانده بودند ناچار یکی از چشمه‌ها یا شاهکارهای خود را به کار می‌بست. مثلاً یک کلاه نمدی را به همه نشان می‌داد، بعد آن را زیر دستمالی پنهان می‌کرد، سپس از زیر دستمال اشیاء زیادی از قبیل توپهای بازی، گیلان آبخوری و امثال آنها را بیرون می‌آورد. قبل از آنکه دست را زیر دستمال ببرد اورادی نیز می‌خواند... اجی جی لاترجی، گرکاموری، گاموسی کره، بدیهی است که این عبارات بی‌معنی را وقتی با سرعت سرهم ادا کند، در طرف بسیار تأثیر می‌کند و می‌پندارد که واقعاً اینها طلسمی است.

... حالا کمی از پرده‌دارها بشنوید، کنار دیوار پرده‌ای که تصویری از بهشت و دوزخ روی آن نقش شده، به وسیله درویش آویزان می‌شد و درویش با آب و تاب مخصوص، شرح ماجرای آن تصاویر را می‌داد ولی پرده‌دارها عرضه و لیاقت زیادی نداشتند و جزء معرکه‌گیرهای درجه دوم بودند و عواید آنها به مراتب کمتر از مارگیرها و حقه‌بازها بود... یکی از درویشها که به درویش مرحب موسوم بود، مردی بود بی‌اندازه بلند قامت، با هیکل قوی و ریشی دراز و انبوه و مولوی یراق دوزی قشنگی دور سر پیچیده، لباده مشکی بلند در برداشت و عبای نازکی روی آن پوشیده بود. «درویش مرحب» در میان درویشها اهمیت به‌سزایی داشت. هیچوقت شخصاً معرکه نمی‌گرفت، بلکه مانند ارباب، به یکی از معرکه‌های جمع‌شده می‌آمد و حکایتی نقل می‌کرد، بعد به پول جمع‌کردن می‌پرداخت، البته هیچ وقت پول خرده نمی‌گرفت و «ویزیت» او یک قران کمتر نبود، که آن را غذای روح می‌نامید... صاحبان پرده نیز عباراتی مخصوص داشتند، مثلاً: یکی از آنها در یک طرف پرده‌یی می‌ایستاد، با چوب اشکالی را نشان می‌داد و سئوالاتی می‌کرد و دیگری با صدای بلند جواب می‌داد، و می‌گفت: جناب درویش، دومی جواب می‌داد: «ای‌والله» اولی با چوب مردی را نشان می‌داد و سئوال می‌کرد: این مرد کیست که سوار بر گوسپنده و این پل چه

پلی است؟ دومی در پاسخ می‌گفت: این پل، پل صراط است که از این شمشیر تیزتر و از صابون لیزتر و از مو باریکتر است، و این مرد را که می‌بینید سوار بر گوسفند شده، از پل عبور می‌کند، در دار دنیا این گوسفند را در راه خدا قربانی کرده و در دار آخرت قربانی او قبول شده، بنابراین سوار بر گوسفند قربانی کرده خودش، از پل صراط عبور می‌کند.

هر که از پل بگذرد خندان بود زیر پل ، منزلگه رندان بود
بالاخره نزدیک غروب، بساط های مختلف برچیده می‌شد و هرکسی پی کار خود می‌رفت، در موقع خروج از قبرستان ، غالباً اشخاص خرما یا قیسی و مانند آن، برای آموزش اموات مجاناً به‌عابرین می‌دادند و شخص گیرنده در مقابل هر خرما، یک حمد و قل‌هواله می‌خواند، گاهی نیز بشقابی حلوی آردپخته، در مقابل عابرین نگاه می‌داشتند، هرکس انگشتی برمی‌داشت و فاتحه می‌خواند.

عصرهای پنجشنبه که از مکتب بیرون می‌آمدیم، برای تماشای معرکه‌ها به قبرستان می‌رفتیم و من که حافظه خوبی داشتم اوراد مارگیران را یاد گرفته بودم و با خود خیال می‌کردم، می‌توانم مانند آنان مار و عقرب را در دست بگیرم... یکروز با بچه‌ها، پس از جستجوی بسیار ، عقرب زردرنگی را در لای آجر گیر آوردیم، یکی از شاگردان که از من جسورتر بود، وردی را که من خواندم، تکرار کرد و دست را لای سنگ کرده عقرب را بیرون آورد، ولی هنوز آن را در قوطی مخصوص نینداخته بود که فریادی از ته دل برآورد و دست راست خود را با دست چپ گرفته، گریه‌کنان، به مکتب-خانه دوید... در مکتب دست او را با دواهای مختلف، منجمله، روغن عقرب مرهم گذاری کردند و مراهم به فلک بسته و چوب مفصلی زدند، من هم از آنروز دیگر مکتب را ترک کردم...» (۱۳۳)

قصه‌گویی

قصه‌گویی و قصه‌خوانی از دیرباز، نه‌تنها مورد توجه کودکان و بچه‌های مکتبی بود، بلکه بزرگسالان نیز برای بهتر خفتن و وقت‌گذرانی، از قصه‌خوانان و قصه‌گویان استفاده می‌کردند و ظاهراً از دوران باستان، عده‌یی در این کار تخصص داشتند و اطلاعات و قصص و حکایاتی که در ذهن محفوظ داشتند، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کردند. کتاب «هزار افسان» یکی از کتب گراندتری است که ظاهراً از عهد هخامنشی به‌یادگار مانده، کتاب پر ارج و نامدار «هزار و یک شب» که گنجینه‌یی از حکایات و افسانه‌ها و روایات ملل شرق نزدیک است، از دیر باز مورد استناد و استفاده قصه‌گویان قرار می‌گرفته است.

این کتاب که مجموعه‌یی از افسانه‌ها و قصص باستانی و قرون‌وسطایی است، به‌وسیله نویسندگان مختلف در طی قرون فراهم آمده و تألیف و گردآوری آن به ملتی خاص منسوب نیست، آنچه مسلم است، هندیان و ایرانیان و اعراب، بیش از دیگر ملل، در آفرینش این اثر گرانبها سهمیم بوده‌اند، این کتاب در قرن دهم هجری در مصر به صورت الف لیله تدوین شد و در سال ۱۲۶۰ هجری، به فرمان بهمن میرزا و به همت عبداللطیف طسوجی و شاعر نامدار معاصر او سروش اصفهانی (که اشعار عربی را به فارسی برگردانده است) این کتاب در مدت چهار سال از زبان عربی به زبان فارسی ترجمه و با نثری شیوا در اختیار ارباب ذوق قرار گرفت.

پس از ظهور اسلام، قصه‌گویی همچنان در بین ملل ایرانی و عرب معمول بود، در دوره آل‌بویه چون عده‌یی از قصه‌گویان با جعل اخبار و احادیث به‌اختلاف شیعه و سنی دامن می‌زدند، عضالدوله این جماعت را از قصه‌گفتن در مساجد و میدان‌ها و راهها منع کرد.

ابن‌قتیبه از علی‌بن هشام روایت می‌کند، که مرد قصه‌گویی بود که ما را با قصه‌های خود می‌گریاند، سپس تنبور کوچکی از آستین بیرون می‌آورد و می‌خواند و می‌گفت: «با این تیمار باید اندکی شادی.»

قصه‌گویی
وصال

قصه‌ها و افسانه‌های کودکان

کودکان افسانه‌ها می‌آورند درج در افسانه‌شان بس رازوپند
هزلها گویند در افسانه‌ها گنج می‌جو در همه ویرانه‌ها
مولوی

در میان متأخرین شادروان صادق هدایت راجع به قصه‌ها، افسانه‌ها، مثلثای فارسی، پندارها و ترانه‌های ملی، ترانه‌های عامیانه و مزه‌ها، بازی‌ها ترانه بچه‌ها، ترانه دایه‌ها و مادران مطالبی از گوشه و کنار گردآورده و به صورت رساله‌یی چند منتشر ساخته است، که مطالعه و دقت در آنها برای آشنا شدن با فرهنگ توده و مردم کوچه و بازار بسیار سودمند است، به نظر هدایت، ایران روبه‌تجدد می‌رود، این تجدد در همه طبقات مردم به‌خوبی مشاهده می‌شود، رفته رفته افکار عوض شده، رفتار و روش دیرین تغییر می‌کند و آنچه قدیمی است منسوخ و متروک می‌گردد، تنها چیزی که در این تغییرات مایه تأسف است، فراموش شدن و از بین رفتن دسته‌ای از افسانه‌ها، قصه‌ها، پندارها و ترانه‌های ملی است که از پیشینیان به‌یادگار مانده و تنها در سینه‌ها محفوظ است، زیرا تا کنون این‌گونه تراوش‌های ملی را کوچک شمرده، علاوه بر اینکه در گردآوری آن نکوشیده‌اند بلکه آنها را زیادی دانسته و فراموش شدنش را مایل بوده‌اند... ولی همین ترانه‌های عامیانه، که به‌نظر آنرا مسخره‌آمیز نگاه می‌کنیم... هرگاه زیادی و بیخودی بود، تا کنون از بین رفته بود، پس نکته‌ای هست که از آنها نگاهداری کرده‌اند یا برای این است که مناسبت و به فراخور روحیه مردم درست شده او چون گوینده آنها از توده عوام بهتر توانسته است این کار را انجام بدهد، برخی از آنها به اندازه‌ای خوب و دلچسب است، که نه‌تنها در یک شهر یا یک ولایت رواج دارد، بلکه در سر تا سر ایران، در ده کوره‌ها و همچنین در شهرهای بزرگ، به زبانهای بومی با تغییر جزئی خوانده می‌شود... ترانه‌های کودکانه به‌اندازه‌ای با روحیه و زندگی بچه‌ها

متناسب است، که همیشه نو و تازه مانده و چیز دیگری نتوانسته جانشین آنها بشود، در این‌گونه ترانه‌ها بیشتر جانوران دست در کار هستند، حرف می‌زنند، کار آدمها را می‌کنند، بازی درمی‌آورند، ولی همه آنها با قیافه و حرکات خنده‌دار هستند، از بچه پشتی می‌کنند و هرکدام از آنها را فایده‌ی می‌رسانند، کلاغ پدر بچه را بیدار می‌کند و سگ دزد را می‌گیرد، این ترانه‌ها طوری ساخته شده که بچه با روح جانوران مانوس شده و همه آنها را دوست دارد ... بی شک از مبدأ و گوینده این ترانه‌ها سندی در دست نمی‌باشد، معلوم نیست شعرای گمنامی آنها را سروده‌اند و یا از قبیل اشعار بومی است که قبل از اسلام در ایران متداول بوده است، سپس تغییرات کم و بیش یافته و به صورت امروز درآمده است، چه از مضمون و ساختمان بیشتر آنها به دست می‌آید که به‌برخی از افسانه‌های بومی ایران باستان مربوط می‌شود... اینک نمونه‌ای از ترانه‌ها:

ترانه بچه‌ها: یکی بود یکی نبود، سر گنبد کبود، پیرزنیکه نشسته بود، اسبه عصار می‌کرد، خر خراطی می‌کرد، سگه قصابی می‌کرد، گربه بقالی می‌کرد، شتره نمدمالی می‌کرد، پشه رقاصی می‌کرد، عنکبوت‌ه بندبازی می‌کرد، موشه ماسوره می‌کرد، مادر موش ناله می‌کرد، فیل آمد به تماشا، پاش سرید افتاد و دندانش شکست.

خوبش نگه نداشتم
سرپا نشست و خوردش

مرغک خوبی داشتم
شغاله آمد و بردش

یه مشت برنج تو او کن
از سرمایی بمردیم

خورشید خانم افتو کن
ما بچه‌های گرگیم

همه چادر به سر مثل کبوتر
همه چادر به سر سینه بلوری

از اون بالا میاد یک گله دختر
از اون بالا میاد یه‌دسته حوری

ترانه دایه‌ها و مادران:

گدا آمد در خونه	لا، لا گل پونه
خودش رفت و سگش اومد	پولش دادیم بدش اومد
تو درمون دلم باشی	لا، لا گلیم باشی
بخوابی از سرم و اشی	بمونی ، هونسم باشی
بابات رفته خدا همراهش	لا، لا، لا گل خشخاش
نخه‌ات آمد سر صندوق	لا ، لا گل فندق
بابات رفته کمر بسته	لا ، لا گل پیسته
چرا خوابت نمی گیره	لا زور گل زییره

که مادر قربونت میره

بازی‌ها: روی پای بچه‌ها می‌زنند و این ترانه را می‌خوانند و هرکدام به‌نوبت پایشان را کنار می‌کشند، کسی که پایش بماند باخته است.

اتل مثل توتوله، گاب حسن کوتوله، نه شیر داره نه پستون، شیرش را بردن کردستون ، یک زن کردی بستون، اسمشو بزار ستاره، واسه‌اش بزن نقاره، یه چوب زدم به بلبل، صداهش رفت استنبیل، استنبیلم خراب شد، بند دلم کباب شد، هاجین و اچین یه پاتو ورچین.

رمزها:

تندر تو حیاط بسته	در بسته و بوم بسته
قرقر می‌کنه تا طبل آخر	قلیان: دالان دراز ملباقر
پشت کوه انداختم	موی سر: بافتم و بافتم
آقا خوابیده دراز و باریک	نیام قدره: دالان دراز و تنگ و باریک

ترانه عاهیانہ: بادا بادا، مبارک بادا، ایشالا مبارک بادا، امشب چه شبی است؟ شب وصال است امشب. این خانه پر از چراغ و لاله‌س.

عروس خاتون بیا بنشین به مجلس بدور خود بچین نارنج و نرگس
عروسک چادر به سرکن، حالا وقت رفتنه
نمیرم من ، نمیرم من ، خونه بابام بهتره

آی دلم، آی کمرم، از دست مادر شوورم
بسکه غرغر می‌کنه، دل و جگرم پر می‌کنه
مال از خودم ، زمین از خدا نه رئیس می‌خوام، نه کدخدا

دیزی بازاری شوره چشم مستبد کوره...» (۱۳۴)
صادق هدایت در جای دیگر درباره «مثل‌های فارسی» چنین اظهارنظر
می‌کند:

«مثل‌های ایرانی، یکی از گرانبهاترین و زنده‌ترین نمونه نثر فارسی
است که از حیث موضوع، تازگی و تنوع درخور توجه است.

تفریحات

تفریح خواص و اهل علم

اقلیت ناچیزی از مردم از دیرباز شرکت در مجالس فرهنگی و بحث و
گفتگو در مسائل علمی، اجتماعی و فلسفی را بزرگترین تفریح و عالی‌ترین
لذات زندگی می‌شمردند، در دنیای امروز نیز این نوع وقت‌گذرانی طرفداران
بسیار دارد.

ویل دورانت می‌گوید: «... اگر در میان جمعی زندگی می‌کنی که بزرگتر
از تو کسی نیست، با نوابغ زمانهای گذشته معاشرت کن، با چند ریال

۱۳۴- صادق هدایت، نوشته‌های پراکنده، صفحه ۲۹۶ به بعد، (نقل به اختصار).

می‌توانی نصایح آنان را بشنوی و به صحبت آنان گوش فرا دهی، اگر کسی گمان برد که کتاب نفوذی در شخص ندارد، اشتباه کرده است، نفوذ کتاب کند و آهسته است و مانند جریان آبی است که بر سر راه خود به تدریج درمی‌باز می‌کند، ولی سال به سال چیزهایی نوتر و تازه‌تر می‌آورد، کسی نیست که ساعتی در مصاحبت حکما و قهرمانان بگذراند و برخود چیزی نیفزاید...» (۱۳۵)

در دوران شکفتگی تمدن اسلامی مباحثات و مناظرات علمی و فلسفی مورد توجه بود، از جمله مأمون از بحث‌های فلسفی و کلامی لذت می‌برد و اکثر اوقات با ارباب مناظره و جدل و فقها و ادبا به گفتگو می‌پرداخت. به گفته مسعودی، روزهای سه‌شنبه علما و دانشمندان هر فرقه در درگاه خلافت گرد می‌آمدند و در اطاقی آراسته و زیبا از آنها پذیرایی می‌شد، پس از صرف غذا به دارالمناظره می‌رفتند. مأمون با خوشرویی آنها را می‌پذیرفت، در این محفل از اختلاف میان طبقات و تعیینات ظاهری اثری نبود، حضار در نهایت آزادی از هر دری سخن می‌گفتند و هنگام غروب مجلس پایان می‌پذیرفت.

مأمون می‌خواست نشان دهد، مسلمانان نیز اهل بحث و استدلال هستند، به همین مناسبت گاه از نمایندگان و پیشوایان مذاهب گوناگون برای بحث و مناظره دعوت می‌کرد، از جمله یک بار یزدان بخت، پیشوای مجوسان را از مرو فراخواند و از طرف مسلمانان ابوالهذیل را برگزید که با او به بحث و گفتگو بنشیند، در این مباحثه یزدان بخت مجاب شد و مأمون با حرارت و علاقه از او خواست که اسلام آورد، ولی وی گفت: «شما کسی را به زور مسلمان نمی‌کنید و من نمی‌خواهم مسلمان شوم، مأمون گفت: آری این صحیح است.»

ناگفته نگذاریم که رونق و شکفتگی اندیشه‌های فلسفی در عهد مأمون، محصول رشد جامعه و بلوغ افکار عمومی نبود، بلکه در اثر سعه صدر و

در بیان
لغات

آزاداندیشی خلیفه وقت و آرامش نسبی در جهان اسلامی، اقلیتی روشن-ضمیر به بحث‌های علمی و فلسفی مشغول می‌شدند، یکی از علل اساسی آزاداندیشی مأمون این بود که مادرش دختر استاد سیس و معلم‌ان و مربیان او برامکه بودند و قسمتی از حیاتش در خراسان و میان ایرانیان سپری گردید.

مأمون در چنین شرایطی به بحث‌های فلسفی علاقه نشان می‌داد. به همین جهت محدثین، فقها و سایر متعصبان زمان از او متنفر بودند و ویرا امیرالکافرین می‌خواندند.

تنها مأمون از بحث‌های فلسفی، مذهبی، اجتماعی لذت نمی‌برد و به آزاداندیشان و فلاسفه امکان بحث و گفتگو و چون و چرا نمی‌داد بلکه در دوره آل‌بویه «پس از آمدن شیخ صدوق از قم به ری، مجالس بحثی باحضور رکن‌الدوله تشکیل می‌شد و شیخ صدوق مباحثات طولانی با پیروان ملل و نحل مختلف می‌کرد و خود شیخ در کتاب کمال‌الدین به مباحثه خویش با بعضی از ملحدان در مجلس رکن‌الدوله اشاره کرده است.» (۱۳۶)

مسعودی در کتاب مروج‌الذهب ضمن اخبار برمکیان می‌نویسد:
«... یحیی بن خالد اهل بحث و نظر بود و انجمنی داشت که اهل کلام از مسلمان و غیرمسلمان از پیروان عقاید و آراء در آن فراهم می‌شدند.» (۱۳۷)
«ابن اثیر» می‌نویسد:

«فخرالدین مبارک شاه بن حسن‌السهروردی شاعر (متوفی به سال ۶۵۳ هجری) که در دربار غیاث‌الدین غوری می‌زیسته، مهمانسرای بناکرده بود، که در آن کتب و شطرنج وجود داشته، علما که به مهمانسرا می‌رفتند کتاب می‌خواندند و و جهال شطرنج می‌باختند و بدین قرار دانشمندان حتی در مهمانسرا نیز غذای روحی می‌یافتند.

۱۳۶- لطایف‌المعارف ثعالبی، از صفحه ۲۲۴ به بعد، به نقل از شاهنشاهی عضدالدوله، صفحه ۸۵ به بعد.

۱۳۷- مروج‌الذهب، جلد دوم، صفحه ۳۷۲.

وکیل شهاب‌الدین خیوقی که محیط بر همه علوم بود و در پنج مدرسه درس می‌گفت، در جامع شافعیان خوارزم «گرگانج» کتب خانگی ایجاد کرد که بنا به گفته نسوی، مانند آن دیده نشده بود و دیده نشود. شهاب‌الدین چون اخبار هجوم مغول را شنید، خوارزم را ترک گفت و «دریغش آمد آن کتب‌خانه را به خوارزم بجا گذاشتن و نفایس آنرا به همراه برد. پس از مرگ شهاب‌الدین کتابهای وی به دست عوام‌الناس افتاد. نسوی کوشش کرد تا کتابهای نفیس و ممتاز را از آن میان به دست آورد و موفق شد، ولی پس از چند سال ناگزیر برای همیشه زادگاه خود را ترک گفت و آنچه از ذخایر موروث و مکتسب داشت، در قلعه موطن خود بجا گذاشت. وی چنین می‌گوید:

«و از برای هیچ چیز از اندوخته خویش آن حسرت و افسوس ندارم، که بر آن کتابها اندوه می‌خورم، محتملاً کتابهای نسوی نیز دچار سرنوشت دیگر اموال مورخ مزبور گردید و به غارت رفت.» (۱۳۸)

وقت‌گذرانی در قهوه‌خانه‌ها

تاریخ پیدایش قهوه‌خانه دقیقاً معلوم نیست، آنچه مسلم است از عهد شاه‌عباس در بیشتر شهرهای بزرگ ایران، مخصوصاً در قزوین و اصفهان قهوه‌خانه‌های متعدد دایر بود، در اصفهان، قهوه‌خانه‌های بزرگ و معروف بیشتر در اطراف میدان «نقش جهان» بود.

قهوه‌خانه‌های اصفهان بسیار بزرگ و در و دیوارهای سفید و پاکیزه داشت، درهای قهوه‌خانه از چند سو به خارج باز می‌شد، در اطراف قهوه‌خانه، طاق‌نماها و شاه‌نشینی‌هایی ساخته و با قالی و فرشهای دیگر مفروش می‌کردند.

شبه‌چراغ‌های فراوانی را که از سقف قهوه‌خانه‌ها فروآویخته بودند،

۱۲۸- ترکستان‌نامه بارتولد، ترجمه کریم کشاورز، صفحه ۸۹۱ به بعد.

می‌افروختند. در میان قهوه‌خانه هم حوضی بود که همیشه آب پاک و روشنی از اطرافش فرو می‌ریخت. طبقات مختلف مردم، از اعیان و رجال دربار و سران قزلباش، تا شاعران و اهل قلم و نقاشان و سوداگران برای گذراندن وقت و دیدار دوستان و سرگرم ساختن خود به بازیهای مختلف ویا مناظرات شاعرانه و شنیدن اشعار شاهنامه و حکایات و قصص و تماشای رقص‌های گوناگون و بازی‌ها و تفریحات دیگر به آنجا می‌رفتند.

حتی گاه شاه و وزیر اعظم او به معیت نمایندگان سیاسی خارجی، به این قهوه‌خانه‌ها آمد و رفت می‌کردند. در این قهوه‌خانه‌ها ضمن کشیدن قلیان و چپق، عده‌یی به بازی‌های مختلف مثل شطرنج و نرد و گنجفه و پیچاز و تخم‌مرغ بازی و امثال آنها سرگرم می‌شدند، تخم‌مرغ‌بازی که هنوز هم در ایران معمول است، در دوره صفویه از بازی‌های متداول بود و حتی شاه عباس گاهی با مردم کوچه تخم‌مرغ بازی می‌کرد.

شاه عباس
تخم‌مرغ
بازی

تفریحات ناسالم و زیان‌بخش

نرد و شطرنج و انواع قمار

از قدیم نرد و شطرنج‌بازی، یکی از وسایل تفریح و وقت‌گذرانی طبقات مرفه و میانه‌حال جامعه بود، چون شطرنج‌بازی محتاج دقت و مطالعه است، بعضی از صاحب‌نظران آن را در عداد دانش و هنر به‌شمار آورده‌اند، به‌طور کلی در قرون وسطی، شوخی و مزاح و نرد و شطرنج‌بازی، اسب سوار، شکار و مطالعه و مشاعره، از جمله وسایل وقت‌گذرانی و تفریح طبقات مرفه جامعه بود، عنصرالمعالی در قابوسنامه ضمن اندرزهای گوناگونی که به فرزند خود داده است، می‌گوید:

«... تا بتوانی از مزاح پرهیز کن، خاصه از مزاح سرد... اگر مزاح کنی در مستی مکن، از مزاح ناخوش و فحش شرم دار... نرد و شطرنج

باختن، بسیار عادت مکن و اگر بازی به اوقات باز (یعنی گهگاه) ... مزاح
شاید کردن، ولی فحش نباید دادن...» (۱۳۹)

اکنون با رعایت اختصار، تاریخچه نرد و شطرنج را در ایران مورد
بررسی قرار می‌دهیم:

یکی از بازی‌ها و هنرهایی که از دیرباز جنبه تفریحی داشته و معرف
هوش و استعداد بازیگران نیز بوده، بازی شطرنج است، که از تاریخ
پیدایش و مخترع و بنیان‌گذار آن اطلاع دقیقی در دست نیست. «...اختراع
شطرنج را به قومهای مختلف، از جمله یونانیها، رومیان، بابلیان، مصریها،
یهودیان، ایرانیان، چینی‌ها، عربها و غیره نسبت داده‌اند» در لاروس فرانسه
زیر واژه شطرنج نوشته شده است که شه یا شه (به کسر «ش») به جمع
از واژه شاه ایرانی گرفته شده، مات و شهمات ایرانی است و احتمال قوی
می‌رود که شطرنج از ایران یا چین آمده باشد. ابوریحان بیرونی دانشمند
هندشناس، از آنچه درباره شطرنج در هند نوشته چنین دستگیر می‌شود:
۱- اصطلاحات شطرنج در هزار سال پیش در هند فارسی و معرب بوده
است، نه هندی و سانسکریت.

۲- شطرنجی که در هند بازی می‌کرده‌اند با این شطرنج فرق داشته
و با آن شطرنج چهار تن بازی می‌کرده‌اند. و در یک سفره شطرنج چهار
شاه بوده و وزیر نداشته و شطرنج را با تاس بازی می‌کرده‌اند، گوئی این
شطرنج تلفیقی از نرد و شطرنج بوده و بازی شبیه آنچه بیرونی می-
گوید، نزد ایرانیان رواج داشته است. چون لغات و اصطلاحاتی که در
شطرنج به‌کار می‌رود اکثراً فارسی است، عده‌ای از صاحب‌نظران منشأ و
سرآغاز این بازی را از ایران می‌دانند.

در هر حال به گفته فردوسی، شطرنج، بازی نغز و دلکش و جالبی است
که در طی قرون و اعصار اهمیت و ارزش علمی و هنری خود را از کف نداده
است و برای پیروزی در چنین بازی، دانش و علم نیز ضروری است. چنانکه

فردوسی فرماید:

کسی کو به دانش برد رنج بیش بفرمای تا تخت شطرنج پیش
نهند و ز هرگونه رأی آورند که این نغز بازی بجای آورند

هارون الرشید تحت تأثیر تبلیغات برمکیان و عناصر ایرانی به آن بازی روی آورد، جاحظ در کتاب التاج به سلاطین اندرز می‌دهد که در بازی شطرنج حریف خود را آزاد گذارند و از پیروزی او در خشم نشوند. شاه نباید حریف خود را در این چیزها که برشمردیم از چیره‌شدن، بازدارد، همبازی شاه... حق دارد با او درآویزد، با او گفتگو کند و از برابری تمام برخوردار باشد.

مولوی خودخواهی و سبک‌مغزی شاه، و نگرانی و وحشت دلچک او را در جریان بازی تصویر می‌کند:

شاه با دلچک همی شطرنج باخت مات کردش زود چشم شه بتاخت
گفت شه‌شه! وان شه کبرآورش یکیک آن شطرنج برزد بر سرش
که بگیر، اینک شهت ای‌قلتجان صبر کرد و گفت دلچک الامان
دست دیگر باختن فرمود میر او چنان لرزان که عود از زمهریر

آداب مزاح کردن و نرد و شطرنج بازی به نظر عنصرالمعالی

شوخی و مزاح و نرد و شطرنج‌بازی، اسب‌سواری، چوگان‌بازی و شکار و مطایبه و مشاعره نیز از جمله وسایل وقت‌گذرانی طبقات مرفه جامعه بود. عنصرالمعالی در باب سیزدهم قابوس‌نامه «اندر مزاح کردن و درنرد و شطرنج باختن چنین نوشته است:

«بدان ای پسر که به‌تازی گفته‌اند، المزاح مقدمه‌الشر، یعنی مزاح پیشرو شر است، تا بتوانی از مزاح پرهیز کن، خاصه از مزاح سرد، و اگر مزاح کنی در مستی مکن، که شر در مستی بیشتر خیزد، و از مزاح ناخوش و فحش شرم‌دار در مستی و هشیاری، خاصه در نرد و شطرنج باختن

بسیار عادت مکن و اگر بازی، به اوقات باز، و به گرو مبارز، مگر به مرعی
یا به مهمانی و مانند این، زنهار به سیم و زر نیازی ... مزاح شاید کرد،
اما فحش نشاید گفت ... هر هزلی که گوئی، با جد آمیخته گوی و از فحش
پرهیز کن ... با هیچکس جنگ مکن، پس اگر اتفاق افتد که باکسی جنگ
کنی، هرچه بدانی و بتوانی گفت، مگوی و جنگ چندان کن که آستی را
جای باشد و بهیکبار، بی آرم و لجوج مباش و بهترین عادتها را تواضع
دان.» (۱۴۰)

عده‌ای از شعرا و نویسندگان، از نرد و شطرنج‌بازی و راه و رسم آن
سخن گفته‌اند، از جمله: سنائی غزنوی می‌گوید:

نردبازی و شطرنج بدانم ز نردب	کعبتین از رخ و از پیل بدانم به صفت
تو نردباز تا شعرا مهره بر چینند	تو تخت باز تا حکما رخت برگیرند

همه هیچند، شما قبله رخ شاه‌کنید	نطع را سب و پیاده رخ و فرزین
---------------------------------	------------------------------

از بهره برد خویش دم‌ازلی و لک‌زنیم	تا کی بزیر دور فلک چون مقام‌ان
شش پنج نقش ماست همین ما دویک زنیم	دست حریف خوبتر آید که در قمار

تفریح شه‌یاران

به نظر غزالی: «پادشاه را نردباختن و شطرنج‌باختن و می‌خوردن و
گوی‌زدن و شکار کردن، پیوسته نباید، زیرا که او را از کارها باز دارد و
هرکاری را وقتی است، چون وقت نباشد، سود زیان گردد و شادی غم‌شود.
و اما خسروان پیشین روز را به چهار قسمت کردند یکی بهره،
ایزد را پرستیدی و طاعت کردند و یکی بهره، اندر پادشاهی و ملک‌خویش

۱۴۰- قابوسنامه، به اهتمام دکتر یوسفی، صفحه ۷۷.

نظر کردند و مظلومان را داد بدادند و با دانایان و خردمندان تدبیر کردند و فرمانها دادند و نامه‌ها نوشتند و رسولان فرستادند و بهره سوم، از خوردن و خفتن و از این جهان بهره برگرفتن و به شادی و خرمی بودند و بهره چهارم، به شکار و چوگان زدن و آنچه بدین ماند مشغول گشتند.

تحریم شراب

در قرآن کریم، سوره مائده، با صراحت تمام به کلیه مؤمنین و مؤمنات خطرات و زیانهای گوناگون شراب اعلام شده است: «یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون. انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یریدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون.»

معنی: «ای اهل ایمان، شراب و قمار و بتپرستی و تیرهای گرو بندی (که رسمی بود در دوران جاهلیت) همه اینها پلید و از عمل شیطان است، از ارتکاب آن البته، دوری کنید، تا رستگار شوید - شیطان، قصد آن دارد که به وسیله شراب و قمار، میان شما عداوت و کینه برانگیزد، و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد، پس شما آیا از آن دست برمی دارید. (تابه فتنه شیطان مبتلا نشوید.)»

به طوری که می بینیم در سوره مائده، آیه ۸۹، با صراحت تمام شراب و قمار و بتپرستی تحریم شده، و مردم از ارتکاب به میگساری منع شده اند. مع هذا جمعی از راه تسامح و سهل انگاری و با، تاویل و تفسیرهای ناروا سعی کرده اند راهی برای تأمین آرزوها و تمنیات نفسانی خود پیدا کنند، قبل از آنکه از این مقولات سخن به میان آوریم، با رعایت اختصار تاریخ پیدایش می و میگساری را در ایران مورد مطالعه قرار می دهیم.

تاریخ پیدایش می و هیگساری در ایران

... در روایات ملی آمده که جمشید مکتشف «می» بوده است. فردوسی نیز، جمشید را نخستین کسی می‌داند که به باده‌گساری دست زده است. نشسته بر آن تخت جمشید کی به چنگ اندرون خسروی جام می عوفی، در جوامع الحکایات، باب چهارم از (قسم اول) در ذکر پادشاهی «جمشید» آرد: «... گویند شراب در عهد او پدید آمد و آن را «شاه دارو» می‌خواندند و سبب ظهور شراب، آن بود که انگور که لطیف‌ترین فواکه است، به سبب تغییر هوا و هجوم لشکر زمستان باطل می‌شد و در ایام شتا و فصل بهار از وی تمتع میسر نمی‌شد، پس خواست تا آب گیرد، تا مگر از آب او همه وقت انتفاع تواند گرفت، آنرا در آوندی کردند و جمشید همه روزه بیامدی و حال آن مشاهده کردی، او به قوت خود بجوشید و ترک بینداخت و بعد از آن، ساکن شد، و هر روز جمشید آنرا می‌چشیدی و عیار آن را بر محک مذاق عرضه کردی، و چون از جوش باز ایستاد تلخ شد و حلاوت آن نماند، جمشید گمان برد که مگر زهر قاتل شد به سبب تلخی و تغییر مزاج، پس آن را سر ببستند و بگذاشتند، برظن آنک، زهری جانگداز است...» (۱۴۱)

محمدبن محمود آملی، در نفایس‌الفنون فی‌عرایس‌العیون، و خیام در نوروزنامه و راوندی در راحة‌الصدور، داستان‌هایی مشابه یکدیگر در تاریخ پیدایش شراب نوشته‌اند.

هیگساری سلاطین و خلفا

به‌طوری که جاحظ نوشته است، سلاطین ساسانی هر سه روز یکبار به عیش و سرور می‌پرداختند، مگر بهرام گور (اردوان) سردار شاپور در

۱۴۱- مزدیسنا و ادب پارسی، اثر دکتر معین، صفحه ۴۳۳ به بعد، چاپ دوم.

میگساری افراط می‌کرد. از خلفای اسلام یزیدبن معاویه دایم‌الخمر، ولی عبدالملک مروان، به همراه یک بار به افراط، میگساری می‌کرد و می‌گفت: این کار برای تنویر خرد لازم است، زیرا کدورت فکر را زایل گرداند. ولیدبن عبدالملک یک روز در میان باده‌نوشی می‌کرد و عمر بن عبدالعزیز، از روزی که به خلافت نشست تا زمانی که عمرش به سر رسید نه لب از باده تر کرد نه گوش به غنا سپرد، و هشام به هر آدینه مستی می‌کرد، و یزیدبن ولید و ولیدبن یزید، عمر را به میگساری و بطالت گذرانیدند. مهدی و هارون یک روز در میان، و هارون به هر جمعه، دوبار شراب می‌نوشید. مأمون در آغاز خلافت خود به روزهای سه‌شنبه و جمعه به‌بزم می‌نشست، و از سال ۲۱۵ تا زمانیکه روزش به سر رسید به این کار مداومت می‌کرد...» (۱۴۲)

جرجی زیدان می‌نویسد: «ولیدبن یزیدبن عبدالملک، که در سال ۱۲۶ هـ. درگذشت، جز شراب و شکار هوسی نداشت، حوض‌هایی پر از شراب فراهم می‌ساخت و در میان حوض شراب غوطه می‌خورد و شراب می‌نوشید، وی بیش از یکسال خلافت نکرد...»

غیر از خلفا و سلاطین در مهمانیهای خصوصی و رسمی و در محافل انس دوستانه میگساری و باده‌نوشی، با وجود منع شرعی رایج بود، نه تنها طبقات مرفه و اشراف‌منش، بلکه افراد حساس و تأثیرپذیری که از مظالم عصر خود رنج می‌بردند، گاه و بیگاه، برای آنکه گریبان خود را از قید عقل‌رهایی بخشند، به خرابات روی می‌آوردند. در بسیاری از کتب ادبی و اخلاقی و اجتماعی ایران، مطالبی در پیرامون ترتیب شراب‌خوردن، خطرات افراط در میگساری، خواص طبی شراب، به رشته تحریر آمده است. از جمله، در قابوس‌نامه می‌نویسد: «... همیشه از نبیذ (یعنی شراب) چنان برخیز که هنوز دو پیاله را جای باشد، و پرهیز کن از لقمه سیری.» در کتاب «الابنیه عن حقایق الادویه» اثر هروی، که متجاوز از هزار سال پیش نوشته شده

۱۴۲- کتاب تاج، اثر جاحظ، از صفحه ۱۹۳ به بعد.

است، راجع به خواص شراب چنین می‌نویسد:

«... غرض اندر خمر خوردن دو چیز است، یکی خرمی دل و دوم، منفعت تن، خمر موافق‌تر است از همه چیزها به تندرستی نگاه داشتن، چون استعمالش به مقداری معتدل کنند که وی حرارت غریزی را قوی گرداند و بیفزاید، و اندر همه اندامها بپراکند و تن را قوی کند و خرمی و نشاط انگیزد... طبیعت را نرم دارد... اندر شهوت طعام بیفزاید، بادها براند، و این همه آن وقت کند، که او را به اعتدال خورند و مستی نکنند که مستی، اندر اندام بسیار مضرت آورد، اول چیزی فساد ذهن کند و خرد ببرد... چون مدام مستی کنی، از او سگته خیزد و فلج و سستی اندام...» (۱۴۳)

شعرای ایران نیز، در مورد شراب و آثار نیک و بد آن سخن بسیار گفته‌اند.

نظار بعضی از شاعران و صاحب‌نظران

بعضی از شاعران، می‌خورند را رمز شاد زیستن دانسته‌اند. از جمله ابوشکور بلخی می‌گوید:

ساقیا مر، مرا از آن می ده که غم من بدو گسارده شود
و دقیقی گوید:

بیا تا می خوریم و شاد باشیم که هنگام می و ایام شادی است
و عنصری پیشنهاد می‌کند که :

شاد زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده شادمان ببايد بود وز گذشته ذکر بد باید یاد
باد و ابراست این جهان فسوس باده پیش آر، هرچه بادا باد
رودکی نیز، در وصف می و معشوق اشعار فراوانی سروده، ولی او شادزیستن را تنها در می و معشوق نمی‌داند، بلکه چون حکما و فلاسفه

۱۴۳- کتاب الابنیه هروی، به اهتمام بهمنیار واردکانی، صفحه ۱۲۳ به بعد.

و پیروان عقل و استدلال می‌گود:

چهار چیز مرآزاده را زغم بخرد
هرآنکه ایزدش این چهار روزی‌کرد
تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد
سزد که شادزید جاودان و غم‌نخورد
«رودکی» خصوصیات یکی از مجالس بزم بزرگان را در حدود یازده‌قرن

پیش، چنین توصیف می‌کند: از چکامه معروف «مادر می»

... مجلس باید بساختن ملکانه
نعمت فردوس گستریده ز هرسو
از گل و از یاسمین و خیری الوان
ساخته کاری که کس نسازد چونان
شهره ریاحین و تختهای فراوان
یک صف حران و پیر صالح دهقان
شاه ملوک جهان، امیر خراسان
هریک چو ماه بر دوهفته درفشان
روی می سرخ و جغد زلفش ریحان
بچه خاتون ترک و بچه خاقان
شاه جهان شادمان و خرم و خندان
تامت چون سرو زلفکانش چوگان
یاد کند روی شهریار سجستان
گوید هریک چو می بگیرد شادان
آن مه آزداگان و مفخر ایران
شاه هزاران به‌پای پیش صف‌اندر
هریک برسر بساک مورد نهاده
باده دهنده بتی بدیع ز خوبان
چونش بگردد نبیند چند به‌شادی
از کف ترکی سیاه چشم و پیری‌رو
زان می‌خوش بوی ساغری بستاند
خود بخورد نوش و اولیاش همیدون
شادی بوجعفر احمدبن محمد

فرخی سیستانی، با غزلی شیوا یکی دیگر از مجالس بزم دوستانه
و محافل عیش و تفریح طبقات مرفه و میانه حال را در هزار سال پیش
چنین تصویر می‌کند:

سر و ساقی و ماه رود نواز
زخمه رودزن، نه سست و نه تیز
پرده بر بسته بر ره شهنواز
زلف ساقی نه کوتاه و نه دراز
از سخن‌چین تهی و از غماز
همچو روی تذرو و سینه باز
که توان‌گفت، پیش‌ایشان‌راز...
مجلس خوب و خسروانی وار
بوستانی ز لاله و سوسن
دوستانی مساعد و یک دل

به نظر دکتر زرین کوب در میان شعراء، منوچهری دامغانی شاگرد ابو-
نواس جلوه می‌کند، شب و روز همواره شراب می‌جوید، شب با آن دفع
خواب می‌کند و روز خمار دوشین را می‌شکند، در همه ایام هفته هیچ‌کاری
شایسته‌تر و دلنوازتر از این نمی‌یابد، شاعر برای هفته خویش یک
«تقویم عشرت» تنظیم می‌کند. (۱۴۴)

ابوالفضل بیهقی، مورخ نامدار عهد غزنویان بر خلاف منوچهری
دامغانی، شاعر خوش‌طبع، مدیحه‌سرا و بی‌بند و بار آن دوران به یک
حقیقت مسلم علمی و تجربی در پیرامون عواقب سوء میگساری اشاره می-
کند و می‌گوید، راست است که شراب ساعتی چند نشاط‌آور است، ولی
پس از پایان خواب، ناراحتی آن گاه دو سه روز به درازا می‌کشد، اینک
گفتار بیهقی: «... آنچه گفته‌اند که غمناکان را شراب باید خورد، تا تفت
غم بنشاند بزرگ غلطی است، بلی در حال بنشانند و کمتر گردانند، اما
چون شراب دریافت و بختند، خماری منکر آرد، که بیدار شوند و دو سه
روز بدارد...» (۱۴۵) در قرآن مجید آنجا که سخن از شراب و قمار به‌میان
آمده است به این معنی اشاره شده است و یسئلونک عن الخمر والمیسر
قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس، ولی چون مردم رعایت اعتدال را نکردند
قمار و شراب یکباره تحریم شد.

مواد مخدر

یکی از تفریحات ناسالم و زیانبخش مردم قرون وسطی غیر از می-
گساری استفاده از مواد مخدر بوده، استفاده از شراب، به حکایت منابع
تاریخی قرن‌ها قبل از ظهور اسلام در ایران معمول بود، ولی به‌کار بردن
مواد مخدر به عنوان مسکن و مکیف و برای تخدیر اعصاب معلوم نیست از

۱۴۴- عبدالحسین زرین‌کوب، با کاروان حله، صفحه ۴۷.

۱۴۵- تاریخ بیهقی، فیاض، صفحه ۶۰۵.

چه تاریخی در ایران معمول گردیده است، آنچه مسلم است اینکه دو دانشمند نامدار ایران محمد زکریای رازی و بوعلی سینا، هر دو از خواص شیرۀ کوکنار اطلاع داشتند، ولی هیچ دلیلی که حکایت از استفاده از کوکنار یا شیرۀ آن نماید، در دست نیست.

ظن غالب این است که ایرانیان، خوردن شیرۀ کوکنار را از عثمانیها آموختند، ترکها گمان می‌کردند که خوردن شیرۀ کوکنار آدمی را دلیر و رزمجو می‌کند، به همین جهت سپاهیان عثمانی کمابیش از این سم زیان-بخش می‌خوردند، در نتیجۀ جنگهای مستمر ایران و عثمانی این عادت جانکاه بین ایرانیان نیز راه یافت و با آمیختن شیرۀ کوکنار با هل، جوز هندی، دارچین، زعفران و دیگر مواد، تریاک درست می‌کردند و مردم هوس-باز و عشرت‌طلب، بر سبیل تنقل گاه حبی از آن می‌خوردند. شاه عباس به سختی با استعمال این سم، در بین سربازان عموماً و توده مردم خصوصاً به مبارزه برخاست، با این حال اقلیت متنعّم از این کار دست نکشیدند.

شاه عباس در سال‌های اول پادشاهی خود، با دو چیز که یکی «ریش» و دیگری تریاک بود مخالفت کرد، و در سال دهم سلطنت خود «فرمان ریش‌تراشی عام» داد و این حکم زشت را چنان با خشونت و سختی اجرا کردند که در بسیاری از شهرهای ایران، ریش «سادات و صلحا» را هم تراشیدند، و نیز در سال ۱۰۰۵، کارمندان تریاکی دربار را بیرون کردند.

محمد طاهرآبادی، در تذکره خود انواع مکیفات را چنین نام می‌برد: حب جدار (جدار ریشه گیاهی بود بنفش رنگ، که از چین و هند به ایران می‌آوردند.) سقوف، خشت در بهشت، حب عنبرین، حب افیون، محلول کوکنار.

عادت زشت دیگر، نوشیدن کوکنار دم کرده بود. به این ترتیب که پوست خشخاش را مثل چای دم می‌کردند و می‌نوشیدند. در شهر اصفهان و دیگر شهرها «کوکنارخانه‌ها» بسیار وجود داشت.

«ظاهراً کشیدن توتون و تنباکو، در نیمه اول قرن دهم در ایران

سده
فرمان عام
تراشی
صاحب‌الزهد

متداول و معمول شده است، با اینکه شاه عباس با این قبیل تفنن و وقت -
گذرانی سخت مخالف بود، در اواخر پادشاهی او کشیدن قلیان و چپق به
قدری مرسوم شده بود که اعیان و سران دولت حتی در سواری و گردش
و سفر هم قلیان همراه می‌بردند. قلیان کشیدن، کم‌کم در میان سایر مردم
هم رایج شد، در میهمانیها اول چیزی که پیش مهمان می‌گذاشتند قلیان
بود، در مدارس و محافل علمی معلم و شاگرد، قلیان زیرلب داشتند و در
ماه رمضان، هنگام افطار پیش از هر چیز روزه را با دود قلیان می -
گشودند...» (۱۴۶)

فہرست راہنما

- ابوشکور بلخی ۱۵۲.
 ابوحنیفہ ۱۲۷.
 ابوظاھر خاتونی ۹۲.
 ابونواس ۱۲۸، ۱۵۴.
 ابوالخیر، شیخ ابوسعید ۱۰۱، ۱۲۳.
 احسن التقسامیم ۱۰۰.
 احسن التواریخ، روملو ۱۳۰.
 احمدبن طاوس، عبدالکریم ۴۹.
 اخلاق ناصرى ۱۰۴.
 اخلاق ایرانیان باستان ۶۹.
 اخوینی ۷۳، ۷۶.
 اردشیر اول ۷۰.
 اردشیر بابکان ۲۳، ۱۲۱.
 اردکانی ۱۵۲.
 ارسطو ۵۰.
 اروپا ۲۱، ۳۶.
 اسپارت ۱۶.
 استرابون ۶۹، ۸۲، ۱۱۵.
 اسرارالتوحید، کتاب ۱۰۱.
 اسدی طوسی ۱۰۴.

آ

- آتن ۱۶.
 آرام، احمد ۴۷، ۱۲۱.
 آریائیان ۹.
 آسیا ۱۸.
 آل بویه ۹۷، ۱۳۷.

الف

- ابن اثیر ۱۴۳.
 ابن اسفندیار ۸۳، ۸۴.
 ابن جبیر ۶۷، ۸۰.
 ابن خلدون ۱۰۳.
 ابن حوقل ۱۰۰، ۱۲۴.
 ابن راوندی ۵۷، ۸۸، ۱۵۰.
 ابن سینا ۴۶، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۲۳، ۱۵۵.
 ابن قتیبہ ۱۳۷.
 ابن بطوطہ ۱۳۰.
 ابن یمین ۱۱۱.
 ابوالفضل واعظ، محمدبن یحیی ۴۹.

- اسکندر ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱.
- اسلام ۹، ۱۴، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۷،
- ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۴۷، ۶۳، ۶۴،
- ۷۲، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۹، ۹۶،
- ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۵۱.
- اشکانی، اشکانیان ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲،
- ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۱۱۳، ۱۱۶.
- الشیبی، مصطفی [دکتر] ۵۰.
- اصطخری ۱۲۲.
- اصفهان ۱۴۴.
- اصمعی ۵۰.
- افسانه زندگی [کتاب] ۱۳۰، ۱۳۶.
- افشار، ایرج ۱۲۳.
- اقبال، عباس ۵۴، ۸۴.
- اقبال، محمد ۷۱.
- اگست ۲۱.
- الابنیه، هروی [کتاب] ۱۵۲.
- الانسان الکامل [کتاب] ۱۰۸.
- الیانوس مارسینوس ۲۶.
- امام زین العابدین (ع) ۱۳۳.
- امام حسن مجتبی (ع) ۱۳۳.
- امثال و حکم ۱۱۱.
- آملی، محمد بن محمد ۱۵۰.
- امیرکبیز ۵۴.
- امین، احمد ۱۲۳، ۱۲۸.
- امیر المؤمنین علی (ع) ۸۴، ۱۲۸، ۱۳۲.
- انگلیسی ۵۶.
- انوری ۱۲۵.
- انوشیروان ۲۴، ۳۳، ۱۲۲.
- اوستا [کتاب] ۱۲، ۶۹.
- اوکتای قآن ۶۸.
- اومستد ۱۰، ۱۴، ۱۱۵.
- ایتالیا ۱۶.
- ایران ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۱۹،
- ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷،
- ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۷، ۵۲،
- ۵۳، ۶۳، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۹۹،
- ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۴۴،
- ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵.
- ایران از آغاز تا اسلام ۱۴، ۲۳، ۲۵،
- ۲۷.
- ایران باستان ۱۱۵، ۱۱۷.
- ایلام ۱۱.
- ب**
- بابکیان ۲۳.
- بابل ۱۱، ۱۸، ۳۷، ۱۲۵، ۱۵۴.
- بازنامه نسوی ۸۲، ۹۱، ۹۲.
- باستان [دکتر] ۸۰، ۱۳۱، ۱۳۶.
- باستانی پاریزی [دکتر] ۶۶.
- بارتولد ۴۷، ۱۴۴.

پژمان بختیاری ۸۳.
پوشاک باستانی ایرانیان ۱۱۶، ۱۱۷.
پولاک [دکتر] ۱۱۱، ۱۱۲.
پولیت ۱۲.
پولیس ۱۶.
پیامبر (ص) ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۲.

ت

تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان
سده هیجدهم ۲۶.
تاریخ ادبی ایران ۳۹.
تاج [کتاب] ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۷،
۱۵۱.
تاریخ ایران بعد از اسلام ۴۱، ۱۲۸.
تاریخ ایران در زمان ساسانیان ۲۵، ۳۱،
۳۵.
تاریخ بخارا ۱۰۰.
تاریخ بیهقی ۶۶، ۷۸، ۸۰، ۸۶، ۹۰،
۱۲۵، ۱۵۴.

تاریخ تمدن شرق ۱۱۳.
تاریخ تمدن ۱۷.
تاریخ جهانگشا ۹۲.
تاریخ طبرستان ۸۴.
تاریخ طبری ۳۱.
تاریخ فخری ۸۴.

بازانس ۳۴.
بخارا ۱۰۰، ۱۲۳، ۱۲۵.
بدوی، عبدالمجید ۱۲۳.
براون، ادوارد ۳۹.
برتراند راسل ۵۴، ۵۵.
برزویه ۳۹.
برمکیان ۱۴۳، ۱۴۷.
بشار برد ۷۱.
بغداد ۵۱، ۵۲، ۵۷.
بلعمی ۱۰.
بنی امیه ۷۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۲۰.
بنی عباس ۸۳.
بوسستان ۴۹.
بهرام ۱۲۱.
بهمنیار ۱۵۲.
بیرونی، ابوریحان ۲۸، ۱۴۶.
بیژن ۸۷.
بین‌النهرین ۱۸، ۱۹.

پ

پارت پارتیان ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲،
۲۳.
پامیر ۲۲.
پرتو اسلام ۱۲۸.
پروین گنابادی ۱۰۳.

ح

- حافظ ۹۸.
حجتی، سید محمد باقر ۱۹۲.
حکایت ابی القاسم [کتاب] ۷۴.
حکمت، علیرضا ۷۰.
حلی، علامه ۵۰.
حنا الفخوری [کتاب] ۸۲.

خ

- خالد، یحیی بن ۱۴۳.
خراسان ۴۸، ۸۸، ۹۱.
خسرو پرویز ۱۰۸.
خشایارشاه ۱۴، ۱۸.
خلیل الحجر ۵۱.
خوارزم ۱۲، ۱۳، ۱۴۴.
خنجی، فضل الله ۱۱۰.
خیام ۱۵۰.
خیوقی، شهاب الدین ۱۴۴.

د

- دارابنامه طرسوسی ۶۶.
داریوش [شاه] ۱۳، ۱۵، ۲۱.
دایرة المعارف فارسی ۱۰۶.
دبیرسیاقتی ۹۰.
دریابندری، نجف ۵۵.

تاریخ فرهنگ ایران ۷۰.

- تاریخ مالکم ۱۲۹.
تحلیل دمکراسی در امریکا [کتاب] ۱۰۶.
تذکره دولتشاه [کتاب] ۱۲۶.
ترکستان نامه، تاریخ ۴۸، ۷۹، ۱۴۴.
تمدن اسلام [کتاب] ۷۷.
تونس ۱۱۹.
تیسفون ۲۶.

ث

ثعالبی ۲۹، ۳۰، ۱۴۳.

ج

- جاحظ ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۷، ۱۵۱.
جرجی زیدان ۷۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۵۱.
جمال زاده، محمد علی ۱۰۷.
جمشید ۱۰، ۱۳، ۱۵۰.
جنتی عطایی ۸۷.
جوامع الحکایات ۱۵۰.
جهانداری ۱۱۲.
جهانگیر جوینی ۶۸.

چ

چین ۲۱، ۲۲.

زندگی مسلمانان در قرون وسطی [کتاب] .۸۱

ژ

ژوستین ۳۱، ۱۱۷.

س

ساسانیان ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۷۱، ۸۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸.

سامانیان ۹۶، ۱۰۸.

سامانی، نصر بن احمد ۱۰۰.

سبکتکین ۶۶، ۸۰.

ستوده [دکتر] ۱۱۰.

سخن [مجله] ۷۳.

سده [جشن] ۴۰، ۹۶.

سروش اصفهانی ۱۳۷.

سیاستنامه ۳۴.

سعدی ۴۹، ۶۴، ۶۵، ۸۱، ۹۸.

سفرنامه پولاک ۱۱۲.

سفرنامه ابن بطوطه ۱۳۱.

سلجوقی - سلجوقیان ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۰.

سلطان ولد ۶۲.

سلیمان عبدالملک ۷۶، ۱۲۲.

سلوکیان - سلوکی ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸.

دزی. ۱. لوی [پروفسور] ۷۲.

دقیقی ۹۳، ۱۵۲.

دینکرد [کتاب] ۶۹.

دهخدا ۸۲، ۱۱۱.

دیاگونوف [محقق روسی] ۱۹.

ر

راحة الصدور ۷۱، ۸۸، ۹۱، ۱۵۰.

رازی، محمدابن ذکریا ۷۳.

رجال ابن الخطیب [فرهنگ] ۱۲۴.

روضات الجنات [کتاب] ۵.

رودکی ۱۵۲.

روم ۳۲.

ریچارد فرای [محقق امریکائی] ۱۰۰.

ز

زابلستان ۹۴.

زادالمذکرین ۴۹.

زاماسب ۳۱، ۳۲.

زرتشت ۱۰، ۱۸، ۳۱، ۳۹، ۴۰، ۶۹.

زرکوب، صلاح‌الدین ۶۲.

زرین‌کوب، عبدالحسین [دکتر] ۴۱، ۱۲۸.

۱۵۴.

زلهایم، رودلف [محقق] ۵۰.

زمینه جامعه‌شناسی [کتاب] ۱۰۷.

صفا، ذبیح اللہ ۶۶.
صفویہ ۹۷.

ض

ضیاء پور، جلیل ۱۱۶.

ط

طالس ۱۰.
طاہر آبادی، محمد ۱۵۵.
طاہریان ۴۷.
طبری ۷۹.
طسوجی، عبداللطیف ۱۳۷.
طلحہ، منصور بن طلحہ ۴۸.
طوسی، خواجہ نصیر الدین ۱۰۴.

ع

عائشہ ۱۲۱.
عباسیان ۸۵.
عبدالعزیز، عمر ابن ۱۵۱.
عبدالملک ۱۲۲.
عثمانی ۱۵۵، ۸۵.
عراق ۱۲۷، ۱۲۲، ۹۱، ۸۸.
عربستان ۲۶.
عضد الدولہ ۱۰۱، ۱۳۷، ۱۴۳.

۲۱.

سمرقند ۴۸.
سمک عیار ۶۷.
سنایی غزنوی ۱۴۸.
سنت بوو ۱۰۶.
سورن ۲۴.
سولون ۱۰.
سوریہ ۳۷.
سیناوش ۳۱.

ش

شاہپور اول ۱۱۷.
شاردن ۱۱۹.
شاہ عباس اول ۸۸، ۱۵۵، ۱۵۶.
شاہنامہ ۱۰، ۲۴، ۷۰، ۷۸، ۸۶، ۸۸،
۹۳، ۹۴، ۱۴۵.
شرح معر [کتاب] ۱۱۹.
شمس المعالی قابوس بن وشمگیر ۶۳.
شیخ صدوق ۱۴۳.
شیراز ۶۵.
شیرازی، ابو الفضل عباس بن حسین ۱۰۵.

ص

صباح، حسن ۹۴.
صدیق، عیسی [دکتر] ۷۰.

۹۷ ، ۱۱۱ ، ۱۲۶ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ،
۱۵۰

فرغون ۴۸.

فرهنگ البسه مسلمانان [کتاب] ۱۲۰ ،
۱۲۵

فریدون ۴۰.

فطر [عید] ۴۰ ، ۹۶.

فلسفی، نصرالله ۱۵۶.

فنیقیه ۱۸.

فی الرياضه [کتاب] ۷۳.

فیاض، علی اکبر ۶۷ ، ۷۸ ، ۹۰ ، ۹۲ ،
۱۵۴

ق

قاپوسنامه ۴۵ ، ۴۶ ، ۶۴ ، ۷۷ ، ۷۹ ، ۸۷ ،
۸۸ ، ۹۱ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ،
۱۲۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۱

قاجاریه ۱۳۱.

قارن ۲۴.

قانون ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶.

قباد ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ،
۱۲۱

قرآن ۴۰ ، ۵۳ ، ۶۱ ، ۶۲.

قربان [عید] ۴۰ ، ۹۶.

تسطنطین ۳۱.

عنصرالمعالی، قاپوس بن وشمگیر ۴۵ ،
۶۴ ، ۷۷ ، ۷۹ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۹۱ ،

۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۲۳ ، ۱۴۵ ،

۱۴۷

عنصری ۱۵۲.

عوفی ۶۴ ، ۱۰۴ ، ۱۵۰.

غ

غروی، علی [مترجم] ۸۲ ، ۹۱.

غزالی، امام محمد ۴۶ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۱۲۰ ،
۱۲۳ ، ۱۴۸

غزنوی، مسعود ۷۴ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۸ ، ۸۹ ،
۹۰ ، ۹۱ ، ۹۴ ، ۹۶.

غزنویان ۱۵۴.

غوری، غیاث الدین ۱۴۳.

ف

فراهانی، قائم مقام ۵۴.

فخرالدین مبارک شاه ابن حسن سهروردی
[شاعر] ۱۴۳.

فرخی سیستانی ۷۳ ، ۸۸ ، ۹۰ ، ۹۲ ،
۹۴ ، ۱۵۳

فردوسی ۲۴ ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۴ ، ۶۴ ،
۷۰ ، ۷۸ ، ۸۱ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۹۳ ،

ک

- کابل ۲۲.
 کاروان حله ۱۵۴.
 کاشان ۱۰۲.
 کریستن سن ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۵.
 کشاورز، کریم ۹۴، ۱۴۴.
 کلیله و دمنه ۳۸، ۳۹.
 کوروش ۱۱، ۱۵، ۲۱، ۱۱۵.
 کورشنامه ۷۰.
 کوک ۱۱۴.
 کیمیای سعادت ۴۶، ۴۷، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۱.

گ

- گرشاسبنامه ۱۲۶.
 گرگانج [گرگان] ۱۴۴.
 گرگین ۳۱.
 گریشمن [محقق] ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۷.
 گزنفون ۱۲، ۶۹، ۷۰، ۱۱۵.
 گلچین معانی [کتاب] ۱۰۹.
 گلستان سعدی ۵۳، ۶۵.
 گناباد ۶۵.
 گنابادی، پروین [استاد] ۷۳.
 گوترا ۹.

ل

- لاروس فرانسه ۱۴۶.
 لباب الالباب ۶۴.
 لذات فلسفه ۱۴۲.
 لطایف الطوائف ۵۳، ۱۰۸، ۱۰۹.
 لطایف المعارف ۱۴۳.

م

- ماد - مادها ۱۰، ۱۸، ۱۹، ۱۱۶.
 مأمون ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۲۲.
 مانوی [آئین] ۳۹.
 ماوراءالنهر ۴۸، ۹۱، ۱۲۵.
 محیط زندگی و آثار رودکی ۱۲۵.
 مجله بررسیهای تاریخی ۸۷.
 مراکش ۱۱۹.
 مروج الذهب ۹۰، ۱۴۳.
 مزدک - مزدکی ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵.
 مزدیسنا و ادب پارسی ۱۵۰.
 مسالک و ممالک اصطخری ۱۰۳.
 مسعودی ۹۰، ۱۴۲، ۱۴۳.
 مصر ۳۷، ۱۳۷.
 مظاهری، علی [دکتر]
 معالم القریه [کتاب] ۱۰۱.
 معاویه ۸۴، ۱۲۲.

ناظم الاطباء ۷۳.
 نسفی ۱۴۴، ۱۰۸.
 نصاب الصبيان [کتاب] ۱۰۸.
 نصيحة الملوك ۱۲۳.
 نظام الملك ۳۳، ۵۱، ۷۷.
 نظام قادى ۱۲۶.
 نظامى عروضى ۶۵، ۸۶، ۸۷، ۹۱،
 ۱۲۲، ۱۲۶.
 نظامى گنجوى ۴۷، ۱۰۸.
 نفايس الفنون فى عرايس العيون [کتاب]
 (محمد بن محمود آملی) ۱۵۰.
 نفیسی، سعید ۶۶، ۷۷، ۸۰.
 نوایى، عبدالحسين ۱۳۰.
 نوروز ۴۱، ۹۵.
 نوروزنامه ۱۵۰.
 نیشابورى ۴۸.

۳

وست [دکتر] ۳۹.
 ولدنامه [کتاب] ۶۲.
 وليد [ابن عبدالمک] ۱۲۲، ۱۵۱.
 ونديداد [کتاب] ۱۲.
 ویس و رامین ۸۶، ۸۸.
 ويل دورانت ۱۶، ۷۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۱.

معتصم ۱۲۲.
 معین، محمد [دکتر] ۱۵۰.
 مغولان ۹۲، ۱۴۴.
 مقدسى ۱۰۰.
 مقدم، رحمت الله ۱۰۶، ۱۱۵.
 مقدونى، اسکندر ۱۷.
 ملکشاہ [سلطان] ۸۵.
 مالکم ۱۲۹.
 منصورى، ذبيح الله ۵۸.
 منوچهرى دامغانى [شاعر] ۹۸، ۱۲۶،
 ۱۵۴.
 مولوى ۴۳، ۶۲، ۱۴۷، ۱۳۸.
 موحد، محمدعلى ۱۳۱.
 موله، ماريان ۱۰۸.
 مهدى، خليفه عباسى ۱۲۲، ۱۵۱.
 مهرگان [جشن] ۴۰، ۹۶.
 مهمانخانه بخارا [کتاب] ۱۱۰.
 ميراث ايران [کتاب] ۷۲.
 مینوى، مجتبى ۲۴، ۷۱، ۱۰۷، ۱۲۴.

ن

ناصرالدين شاه ۱۱۱.
 ناصر خسرو ۴۸، ۴۹، ۸۷، ۱۰۲، ۱۱۱،
 ۱۲۶.

هروی، حسینعلی ۱۲۰، ۱۵۲.
 هزار و یکشب [کتاب] ۱۲۰.
 هفت پیکر [کتاب] ۴۷، ۹۱.
 هند، هندوستان ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۸۹، ۱۴۶.
 هومان ۷۸.

ی

یاسمی، رشید ۲۵.
 یزید ۸۴، ۸۵، ۱۲۲، ۱۵۱.
 یعقوب لیث ۶۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰.
 یغما [مجله] ۸۳.
 یوسفی، غلامحسین [دکتر] ۴۶، ۸۸،
 ۱۰۴، ۱۴۸.
 یونان ۱۷، ۱۸، ۶۹.

ماقف ۵۲.
 ماردن ۱۲۲.
 هارون ۱۵۱.
 هادی ۱۲۲.
 هاشم، علی بن ۱۳۷.
 هجویری ۱۲۱.
 هخامنشی، هخامنشیان، هخامنش ۱۰،
 ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸،
 ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۱۱۳، ۱۱۵.
 هدایت، صادق ۴۳، ۴۴، ۱۳۸، ۱۴۱.
 هدایة المتعلمین ۷۳، ۷۶.
 هرودت ۱۲، ۶۹، ۷۰، ۱۱۵.
 هرودیان ۱۱۷.
 هرون الرشید ۷۲، ۸۴، ۸۶، ۱۲۰، ۱۴۷.

لطفاً قبل از مطالعه اغلاط چاپی ذیل را اصلاح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	درست
۱۷	۱۹	معذالك	معذلك
۲۸	۹	برفروز	برفزود
۳۰	۱۸	انباز	انباز
۳۳	۱۸	انوامیروان	انوشیروان
۳۸	سطر آخر	تفصیل	تفضیل
۴۹	پاورقی	آیند	آینده
۷۱	۸	میل باز	میل بازی
۷۱	۲۰	صناعت	ضاعت
۷۹	۴	نیز باختن	نیزه باختن
۸۰	۲۱	ابن جعیر	ابن جعیر
۸۱	۱۴	زیازیدن	ز بازیدن
۸۳	۱۸	چشم	حشم
۸۷	۳ - ۲	نجیر	نخجیر
۱۰۰	۱۸	چارپا	چارپا
۱۰۳	۱	بلاها	بلا یا
۱۱۰	۲۰	چشم	چشم
۱۱۴	۱۶	می خواهند	می خواهد
۱۲۱	۱	حاجب	حاجت
۱۳۲	۱۵	گاه	گاه

در صفحه ۹۷ سطر اول، جمله بدین صورت اصلاح می شود:
 ... بیشتر از عهد صفویه به جهات مذهبی و سیاسی معمول...